لقمان حکیم

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

لقمان حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

المهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

لقمان حکیم ----- ۸

مشخصات کتاب ----- ۸

اشاره ----- ۸

مقدمه ----- ۱۶

اشاره ----- ۱۶

زمین ----- ۱۸

خورشید ----- ۱۹

هوا ----- ۲۰

آب ----- ۲۰

تشکیلات بدن ----- ۲۱

اسلام یگانه راه نجات ----- ۲۵

بخش اول ----- ۳۳

اشاره ----- ۳۳

انسان غربی ----- ۳۳

انسان اسلامی ----- ۳۷

بخش دوم ----- ۴۵

اشاره ----- ۴۵

چهره انبیاء بهترین دلیل بر حقایق و کمالات انسانی ----- ۴۷

چهره ای پیروز و جاویدان ----- ۵۱

کمالات روحی و جاودانی پیامبر اسلام (ص) ----- ۵۶

عواقب وخیم مادیگری ----- ۶۲

فساد در تمام زوایای حیات ----- ۶۵

سیر و حرکت انسان مادی از زبان علی علیه السلام ----- ۷۱

بخش سوم ---------- ۷۷

اشاره ---------- ۷۷

کمال کدام است؟ ---------- ۷۹

کمال در پرتو تربیت روح و روان ---------- ۸۲

شخصیت معنوی انسان ---------- ۸۵

پرورش روان بهترین عامل جلوگیری از فساد ---------- ۸۸

حالات گوناگون روح ---------- ۹۲

نقش مربی کامل در حیات انسان ---------- ۹۴

اخلاق چراغ راه زندگی ---------- ۹۶

در حریم قرآن ---------- ۹۹

بخش چهارم ---------- ۱۰۲

اشاره ---------- ۱۰۲

افسانهٔ نژاد و رنگ ---------- ۱۰۵

وضع سیاه پوستان در دنیای متمدن ---------- ۱۰۹

در سایهٔ اسلام ---------- ۱۱۳

ندای اسلام ---------- ۱۱۷

بخش پنجم ---------- ۱۲۳

حکمت های عملی ---------- ۱۲۳

بخش ششم ---------- ۱۳۷

اشاره ---------- ۱۳۷

انتخاب به مقام رهبری ---------- ۱۳۹

آیین راستی ---------- ۱۴۲

اداء امانت ---------- ۱۴۸

عدم دخالت بیجا ---------- ۱۵۷

فروبستن دیده از حرام ---------- ۱۶۱

اقتصاد در شؤون زندگی ---------- ۱۶۶

اسلام و مالکیت ---------- ۱۷۶
عبودیت و بندگی ---------- ۱۸۳
مغز متفکر ---------- ۱۸۵
صبر و شکیبایی ---------- ۱۹۱
عبرت ---------- ۱۹۵
قضاء و قاضی ---------- ۱۹۸
بخش هفتم ---------- ۲۱۶
اشاره ---------- ۲۱۶
حکمت ---------- ۲۱۸
توحید ---------- ۲۲۲
معاد ---------- ۲۳۸
نماز ---------- ۲۴۷
امر به معروف و نهی از منکر ---------- ۲۵۲
تکبر ---------- ۲۶۰
دنیا ---------- ۲۶۵
روزه ---------- ۲۶۹
عفو و عذاب ---------- ۲۷۱
علم - عمل - ایمان ---------- ۲۷۳
حسن خلق ---------- ۲۸۴
اندرزها ---------- ۲۸۷
درباره مرکز ---------- ۲۹۴

لقمان حکیم

مشخصات کتاب

سرشناسه:انصاریان، حسین، - ۱۳۲۳

عنوان و نام پدیدآور:لقمان حکیم/ حسین انصاریان

مشخصات نشر:قم: ام ابیها، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری:ص ۲۸۸

شابک:۹۶۴-۶۸۶۲-۰۳-۰۹۷۵۰ریال

وضعیت فهرست نویسی:فهرستنویسی قبلی

یادداشت:کتابنامه: ص. [۲۸۷] - ۲۸۸؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع:لقمان

موضوع:اخلاق اسلامی

موضوع:اندرزنامه ها

رده بندی کنگره:BP۸۸/۷۷/الف ۸ل ۷ ۱۳۷۸

رده بندی دیویی:۲۹۷/۱۵۶

شماره کتابشناسی ملی:م ۷۷-۱۷۸۱۹

ص :۱

اشاره

مقدمه

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

بزرگ پروردگارا!از ثناگوییت ناتوانم، مهربان خداوندا! از آوردن سپاس به پیشگاه باعظمت عاجزم، به ربوبیتت اقرار دارم، و چرا نداشته باشم که تمام اجزاء آفرینش بر وجودت بهترین دلیل و راهنمایند .

خداوندا، به وجودت به همان صورت که در قرآن فرموده ای اقرار می کنم:

قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ * اَللّٰهُ الصَّمَدُ * لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ * وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ. (۱)

هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَهِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیمُ * هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلاٰمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبّٰارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا یُشْرِکُونَ * هُوَ اللّٰهُ الْخٰالِقُ الْبٰارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ یُسَبِّحُ لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ . (۲)

و درود بی پایان به روان تابناک انسان کامل حضرت محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم ، و دوازده جانشین او که اول آنان امیر المؤمنین علیه السلام و آخرینشان مهدی (عج) منجی انسان هاست.

برای اندیشمندان و صاحبان خرد در این مسئله تردیدی نیست که مقصد واقعی و اصلی از آفرینش انسان و زندگی او در این عالم جز به کمال رسیدن ماده وجود او و بدست آوردن درجات عالی چیز دیگری نیست.

ص:۹

۱- ۱) سوره توحید.

۲- ۲) الحشر: ۲۲ تا ۲۴

انسان به ارادهٔ عالی حق با همکاری و شرکت عوامل متعددی در جهان خلقت، قدم به هستی گذاشته و در پیرو همین قاعده نمی تواند به تنهایی زندگی کند.

ادامهٔ حیات انسان، در پرتو آمیختگی او و بهره بردنش از عوامل خلقت و کمک گرفتن از انسان های دیگر است، و این آمیختگی باید بر پایهٔ اصول صحیحی استوار باشد تا انسان را به سوی یک آراستگی همه جانبه سوق دهد، و در این مسیر موقعیتش محفوظ بماند.خدای بزرگ در قرآن مجید از همکاری و شرکت عوامل متعدد در پدید آوردن نظم جهان و بالخصوص وجود انسان یاد فرموده و بشر را به تدبیر و تفکر در تمام زوایای هستی و وجود پر از اسرار خودش دعوت نموده است.ترجمهٔ آیاتی در این زمینه شما را به این مسئله نزدیک تر می کند.

در آفرینش آسمان ها(ستارگان، خورشید، قمرها، سحابی ها و کهکشان ها، توده های عظیم نور و...) و زمین و توالی شب و روز برای اهل خرد نشانه هایی است، آنان که ایستاده یا نشسته یا بر پهلو دراز کشیده، از خدا یاد می کنند و در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند می گویند:

پروردگارا! این برنامه ها را بیهوده نیافریده ای. (۱)بگو در زمین گردش کنید و بنگرید و دقّت نمایید که خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرد؟ و می آفریند آفرینش دیگری. (۲)آیا نمی بینید خداوند آنچه را در آسمان و زمین است به فرمان شما قرار داد، و نعمت های آشکار و نهان خود را به شما ارزانی داشت. (۳)شب و روز، خورشید و ماه و ستارگان به فرمان حق در اختیار شما هستند در این برنامه برای کسانی که خرد خود را بکار بندند نشانه هایی است مهم. (۴)در هر صورت آیات زیادی در قرآن مجید شرکت عوامل گوناگونی را در عالم برای بوجود آمدن انسان گوشزد می کند و به آدمی هشدار می دهد که همانند سایر موجودات جهان وجودی است هدف دار.می دانید که انسان در اصل نطفه ای بیش نبود، برای به ثمر رسیدن این ذره بی مقدار میلیاردها عوامل مختلف با هم همکاری کردند تا از تعاون آنان میوه ای بنام بشر پدید آمد، و برای اینکه خوانندگان گرامی بهرهٔ بیشتر از این مسئله برگیرند به پاره ای از عوامل اشاره کرده و برنامه را با دید وسیعتری تجزیه و تحلیل می کنیم:

۱- ۱) آل عمران: ۱۹۰ و ۱۹۱.

۲- ۲) العنکبوت: ۲۰.

۳- ۳) لقمان: ۲۰.

۴- ۴) النحل: ۱۲.

زمین

قرآن عظیم زمین را با تمام عواملش که برای آسایش بشر و زندگی او مقرر شده یکی از نشانه های بزرگ حق می داند.

کرهٔ زمین که حقیقت بشر زاییدهٔ اوست، از نظر وضع وجودیش بسیار دقیق و منظم است، و اگر غیر از این بود زندگی در آن از برای موجودات زنده بسی دشوار و مشکل می نمود.

مساحت زمین ۵۰۹ میلیون کیلومتر مربع

حجم ۱۰۸۳ میلیارد کیلومتر مکعب

وزن ۵۹۸۰ میلیارد تن

فاصله از خورشید ۱۵۰ میلیون کیلومتر تقریباً

عمر در حدود چهار میلیارد و پانصد میلیون سال

قسمت بیشتری از سطح زمین را دریاها فرا گرفته و به وسیله همین دریاها تمام نقاط زمین به یکدیگر وصل می شود.

علاوه بر این، موجوداتی در آبهای زمین زندگی می کنند که وجود آنها از هر جهت برای بشر سودمند است.

ص:۱۱

مقدار زیادی از آبهای دریا به وسیله حرارت خورشید بخار شده و سپس به صورت ابر درآمده، آنگاه بر زمین می بارد تا دانه های نباتی برای ادامهٔ حیاتِ موجودات زنده به ثمر برسد.

فاصلهٔ زمین تا خورشید به قدری دقیق و حساب شده است که ادامهٔ حیات بر روی این گاهواره پرنعمت کاری ساده و آسان است، بطور حتم اگر این فاصله بیشتر بود کلیهٔ موجودات زمین از حیات بی بهره بودند و اگر کمتر بود نیز سخنی از حیات و زندگی به میان نبود.

زمین کروی شکل است و کروی بودن و حرکت به دور محورش باعث پدید آمدن شب و روز است، زیرا همیشه نیم آن روبروی خورشید است روشن، و نیم دیگرش تاریک است، و اگر غیر از این بود یک طرفش همیشه روز و طرف دیگرش شب بود، آن گاه با این وضع زندگی در آن جز با ملالت و خستگی چیزی دیگر نبود، یا زندگی امکان نداشت.گردش زمین به دور خورشید پدید آورندهٔ چهار فصل است، و نباید منافع چهار فصل از احدی پوشیده باشد.

کوهها چون میخهایی محکم بر پشت زمین استوار شده، و اگر وجود کوهها نبود زمین در حال گردش به دور خود و خورشید همیشه دچار حرکتهای عجیب و غریب بود، و زندگی بر روی آن امری محال می شد، پستیها و بلندیها دارای منافع فوق العاده ایی است و برنامه ای در زمین عبث و بیهوده نیست.

خورشید

حجم ۱ میلیون و سیصد هزار برابر زمین تقریباً

درجه حرارت خارج آن ۶ هزار درجه

درجه حرارت مرکزی ۱۷ میلیون درجه

حیات و زندگی موجودات زنده مدیون نور خورشید است، خورشید تقریباً سرچشمه تمام انرژی ها است، بی نور خورشید گیاه رشد نمی کند و مواد غذایی فراهم نمی شود، و چون زندگی جانداران بستگی به گیاه دارد پس بی نور خورشید جانداری ادامه حیات نمی دهد.

چوب، زغال، و نفتی که هر روز مصرف می کنیم کار مایه را در اعصار قدیم از خورشید گرفته و در خود نهفته اند.

هوا

اگر به شما بگویند که ما هم از بعضی جهات مانند ماهیهای اعماق دریا هستیم شاید این مقایسه به نظر شما عجیب باشد، ولی حقیقت همین است که ما در عمق یک اقیانوس بزرگ، اقیانوسی از هوا که چند بار از دریا عمیق تر است زندگی می کنیم.

در این اقیانوس بزرگ و عمیق که آن را هوا می گویند، بسیاری از گیاهان و جانداران زندگی می کنند که بدون هوا زندگی برایشان امکان ندارد، زیرا هوا شامل موادی است که برای حیات موجودات زنده ضروری است، و مهم ترین این مواد اکسیژن است که برای تمام موجودات لازم است.

آب

انسان مانند سایر موجودات زنده به آب احتیاج دارد، شبانه روز باید مقدار شش

تا هفت لیوان آب بیاشامد تا جانشین آب از دست رفته در بـدن گردد، انسان مرتباً از بدن خود آب دفع می کند و با هر یک نفس مقداری بخار آب به هوا می فرستد، از این رو از آشامیدن آب برای ادامه حیات نیاز شدید دارد.

آب همراه سبزیها و سایر غـذاها به بـدن ما می رسـد، آب ماده حیات است و بدون آن زندگی امری محال است.علاوه بر اینها عوامل گوناگون دیگری در عالم خلقت به کمک یکـدیگر وسائل زنـدگی را فراهم می آورد تا از مواد بی جان نطفه جانـدار ساخته شود و آن نطفه به صورت انسانی زنـده قـدم به سـفرهٔ هستی گذارد انسانی سراسـر پر از عجایب و اسـرار که در خطوط زیر به برخی از تشکیلات وجودیش آشنا می شوید.

تشکیلات بدن

پا ۲ عدد تنه ۱عدد

ساق ۲ عدد سر ۱ عدد

ران ۲ عدد اسکلت ۲۴۳ عدد

دست ۲ عدد روابط اسکلت ۱۵۰ عدد

بازو ۲ عدد عضلات ۴۵۰ جفت

آرنج ۲ عدد قلب دارای ۴ حفره

باز و بسته شدن در شبانه روز ۱۱۰ هزار مرتبه

تحویل خون به بدن در ۲۴ ساعت معادل ۱۰۵۲۰لیتر

قدرت فعالیت قلب به اندازهٔ آسانسوری که ۳ سرنشین را

به ارتفاع صد متر بالا ببرد.

باز و بسته شدنش در۷۰ سال ۳ میلیارد مرتبه

ص:۱۴

شبکه لوله کشی بدن به وسیله رگها ۵۶۰ میلیون متر

گلبول خون ۲۵ ترلیون

مجموع گلبولها روی هم به صورت یک ستون ۳۷میلیون و۵۰۰هزار متر.

کلیه دارای ۲۰۰ میلیون حفره

هر حفره ۵ سانتی متر

طول مجموع حفره ها ۱۰۰ کیلومتر

تصفیه خون به وسیله کلیه در شبانه روز معادل ۵۰۰ لیتر

ریه دارای ۳۵۰ میلیون حفره

عمل اکسیژن گیری شبانه روز ۷۰۰ لیتر

پوست ۱/۵ متر مربع

در هر سانتی متر مربع پوست ۵۰۰۰ دگمه عصبی

مجموع مراکز عصبی ۴ میلیون

روده کوچک ۸ متر

در هر سانتی متر مربع ۴۰۰۰ غده

هر غده دارای ۳۰۰۰ سلول

هر سلول دارای ۱۰۰ لوله تنفس

مغز ۱۴ میلیارد سلول

شبکه سیم کشی و مخابرات ۴۸۰ میلیون متر معادل۱۲مرتبه دور کرهٔ زمین

گوش ۲۴ هزار عامل عصبی

و... و..

خدای بزرگ در قرآن مجید می فرماید: اگر بخواهید نعمتهای مرا که به شما ارزانی داشته ام بشمارید از عهده شما خارج است.

راستی نعمتهایی که در بوجود آوردن انسان و ادامهٔ حیاتش در کارند، قابل شمارش

ص:۱۵

نیست، اینجاست که باید توجه خوانندگان عزیز را به چند سؤال معطوف داشته و بپرسم با تمام این مراتبی که در سطور گذشته خواندید، آیا انسان که در تمام برنامه های حیاتیش در سیطره قانون و اراده حق است، می تواند در زندگی خانوادگی و اجتماعی بی نیاز از قانون الهی باشد؟

آیا آزاد است هر چه دلش بخواهد انجام دهد، و هر عملی خواسته باشد پیاده کند، گر چه به نظام زندگی دیگران ضرر وارد کند؟

آیا عوامل عالی حیاتی و آنچه در کارند بی هدف و بی نتیجه در کارند؟

آیا انسان جز خوردن و آشامیدن و اعمال شهوت تکلیف دیگری ندارد؟

آیا زندگی مفهوم واقعیش همین است که گروهی بی بند و بار پنداشته اند؟

آیا صلح و صفا، و اخلاق پسندیده در سایهٔ هر مکتبی پدید می آید؟

آیا بشر در پیروی از برنامه های مناسب با حیاتش محتاج به خداوند نیست؟

آیا جز آفریدگار جهان کسی عالم و آگاه به تمام مصالح و مفاسد است؟

آیا روش پیامبران عالی قدر و انسان دوست نباید مورد عمل قرار بگیرد؟

آیا در سایهٔ قوانین غیر حق زندگی آرامی بدست می آید؟

آیا برنامه ای منظم و حساب شده عالم دلیل بر آفریدگار جهان نیست؟

و آیا...اگر از طرف انسانها اقدام به زنده کردن معارف در وجودشان نشود، و ثروت درونی خود را آشکار نسازند، و فشاری که زندگی فعلی در درون آدمی می آورد احساس نکنند، روح در درون آنان همچون سنگ می شود و انسان به صورت ماده بی جانی درمی آید.

زندگی انسان و حیات جاودانی رو به پیش او بسته به این است که با واقعیتی که روبروی اوست ارتباط برقرار سازد، و آنچه این ارتباط را برقرار می سازد معرفت است،و معرفت همان ادراک حسی است که به وسیله فهم حالت کمال و پختگی

پیـدا کرده باشد. میوه معرفت یک زندگی به تمام معنی سالم و صـحیح است که در پرتو انسان به تمام حقوق انسانیتش دسـت پیدا کرده و دیگران هم در سایهٔ زندگی آدمی به حقوق خود می رسند.

البته در میـان تمـام مکتب هـایی که برای نگه داشـتن انسـان در اصول انسـانی پدیـد آمـده مکتبی زنـده تر و اصولی تر همانند مکتب انبیاء نیست، زیرا تمام افکار و نتیجهٔ افکار آن بزرگ مردان از وحی سرچشـمه گرفته و با فطرت و طبیعت بشر هماهنگ است.

آنان انسان را به پاسـخ دادن به ندای فطرت و طبیعت دعوت کردند، و در این راه تربیت شدگانی بوجود آوردند که نظیر آنان را در هیچ مدرسه ای نمی یابیم.

***

اسلام یگانه راه نجات

پیامبران پیشـروان به سوی ایمان و عمل صالحنـد، و تربیت شـدگان آنان نیز همین طور، و جز اینکه بشـر را به سوی این اصول دعوت کنند برنامه ای دیگر ندارند.

آنان که از ایشان به حق پیروی کننـد به مقام ایمان و عمل صالـح برسـند و مردمی که دعوت انبیاء را بشـنوند و قـدرت تحقیق داشته باشند و کوتاهی در تربیت خود کنند چون از دواعی نفسانی و تقلید نرسته اند، رستگار نخواهند شد.

نظام اسـلام که شاهـدی زنده و گویا و چهره ای روشن و تابناک از قوانین وضع شده خداوند در تمام ادوار حیات بشـری بوده جـامع و کامـل آن به وسـیله خاتم پیامبران در سـرزمینی خشک و بی آب و علف هماننـد نقشه ای منظم برای نجات تمام بشـر پیاده شد.

ساختمان هایی عظیم از فضائل انسانی بر سطح خاک بنا کرد که تا ابد از تندباد حوادث در امان خواهد بود.

ص:۱۷

برای سـر و سامـان بخشـیدن به پراکنـدگی ها قوانینی آورد که امواج خروشان زمان هرگز آن را از دفتر زنـدگی محو نخواهد کرد.

برای درهم کوبیدن شرک و نفاق و رذائل اخلاقی حقایقی بیان کرده که مانندش آورده نشده بود و نظیرش نخواهد آمد.

اسـلام آیینی است ساده و بی آلایش، و همین سادگی و هماهنگی آن با اصول زندگی بود که در اندک زمانی بر همهٔ مکتب ها فائق آمد و شؤون اجتماعی ملل مختلف جهان را زیر سلطه و نفوذ خود قرار داد.

اسـلام که اساس آن بر توحید و یکتاپرستی است، بشـر را به پاکی درون و برون و درسـتکاری، امانت، راسـتگویی، صداقت و یگـانگی و برادری، دسـتگیری و مسـاوات، دعـوت می نمایـد، و این همـان اصـولی است که توده بشـر را از نـادانی به شـاهراه هدایت و دانایی و تکامل در همهٔ زوایای حیات رهنمون است.

عمل کردن به اسلام نه تنها مفید و آسان است، بلکه هیچ ناسازگاری با سیر تمدن به معنای واقعی ندارد، بلکه وسیلهٔ سرعت و پیشرفت واقعی به سوی تمدن حقیقی است.

مسـلم آن دینی که دوش به دوش تمدن در حرکت نباشد و آبادی واقعی دنیا را از پی نداشته باشد برای پیروان خود جز لهو و لعب ثمری ندارد و تابعین و فرمانبردارانش را به سوی هلاکت می کشد.

بـا مراجعه به قرآن و فرمایشـات پیشوایـان دین این نکته روشن می شود که یگـانه دین حقی که بـا سـیر تمـدن پیش می رود و خود مثل اعلای تمـدن است دین مبین اسـلام است و منکر این معنی یا دور از خرد است، یا دست نشانـده اسـتعمار است، یا با اسلام به خاطر عقده های روانی دشمنی دارد.

این مسـئله هم ناگفته نمانـد که بسـیاری از مردم مغرب زمین روی خوشـی با برنامه های دین ندارند، و دین را عامل انحطاط و دور شدن از تمدن می دانند، البته

بایـد به آنان حق داد، زیرا آیین تحریف شده عهد عتیق و جدید اسـتعداد جوابگویی به نیازمندی های بشـر را نداشت و در آن قوانینی یافت نمی شد که انسان برای تحصیل سعادت بتواند به آن عمل کند.

بـا پیشـرفت علوم مادی در مغرب زمین حکومت کلیسا خود در خطر اضـمحلال می دیـد، کلیسایی که به جان و مال و ناموس مردم در سـایه دینی که داشت مسـلط بود، و البته در هم کوبیـده شـدن این تسـلط برای اربابـان کلیسـا آسان نبود، از این رو با دانشـمندان به مبارزه برخاسته و سخت در مقابل آنان ایستادند تا جایی که نزدیک به چند میلیون عالم و دانشمند را برای برای نگاهـداری مقاصد غلط خود از بین بردند، دانشـمندان و مردم که از دست مظالم کلیسا به جان آمده بودند مبارزه جانانه ای را تا سـر حـد پیروزی با کلیسا و پیروانش پایه گذاری کردند و بالاخره در این جنگ که جنگ با دین بود پیروز شدند و کلیسا و برنامه هایش را از تمام برنامه های زندگی جدا کردند، و به راه خود کشف برنامه های طبیعی ادامه دادند، و برای خالی نبودن جـای دین در زنـدگی یکی دو سـاعت از روز یکشـنبه را اختصـاص به برنـامه هـای مـذهبی داده، آن هم برنامه هایی که هیچ مشکلی از بشر حل نمی کند، بلکه آن برنامه ها بشر را به جانب گناه تشویق می کند.

آزاد شدن از آیین خرافی یهود و نصـرانیت یک عامل پیشرفت برای مغرب زمین بود عامل دیگری که نقش مقمی در پیشرفت اروپـا به سوی تمـدن داشت آشـنایی مسـیحیان در طول جنـگ هـای صـلیبی با علوم مسـلمین بود، کتب علمی اسـلامی پس از برخورد اروپا با مسـلمین به ممالک مغرب منتقل شـد و سالها مـدار بحث و تحقیق مغربیان بود، در سایه این برنامه بیگانگان به پیشـرفت های مهمی نائل شدند، در حالی که مسلمین به خاطر ثروت های مادی و آبادی سرزمینشان با سرعت هر چه تمامتر به سوی ارضاء شهوات پیشروی می کردند.

مغربیان در سایه کوشش و فعالیت های علمی به ترقیات شگفت انگیز رسیدند و در

ازدیاد قوا و قدرت مادی و نظامی خود کوشیدند، با به دست آوردن قدرت چشم طمع به ثروت های مشرق زمین دوختند، بدست آوردن ثروت بی کران مسلمین برای آنان جز از راه بریدن مسلمین از اسلام و جاهل نگاه- -داشتن دولتها و ملتهای اسلامی میسر نبود، برای این دو موضوع به کوشش های سخت برخواستند، تا توانستند بر علیه اسلام و قرآن از طرق مختلفه تبلیغات سوء کردند، وسائل بیشتری از برای شهوت رانی مشرقیان تهیه دیدند، نور علم را از آنان گرفتند، علماء و دانشمندان اسلامی را منفور ملت کردند، راه نفوذ استعمار را در ممالک اسلامی باز نمودند.

روزگار عجیبی بود مغرب به سرعت بیدار می شد، مشرق به سرعت به خواب خرگوشی فرو می رفت، گلادستون در مجلس عوام انگلستان به پا خواست و با یک دست اشاره به قرآن و با دست دیگر اشاره به کعبه کرد و گفت که:

تا این دو قدرت معنوی در میان مسلمین است حکومت ما بر آنان محال است، و نیز در خلال همین زمان زمامدار روسیه تزاری برنامه ای را به این صورت پیشنهاد کرد.

هر چه بیشتر باید به اسلامبول نزدیک شد، کسی که در آنجا حکومت کند سلطان حقیقی جهان خواهد بود.

بنابراین بایستی جنگ های مداوم گاهی بر ضد عثمانی و گاهی بر ضد ایرانی ها ایجاد کرد، لازم است مؤسسات کشتی سازی در ساحل دریای سیاه ایجاد نمود و به تدریج این دریا و دریای بالتیک را که دو نقطه لازم و ضروری است برای پیشرفت و انجام نقشه ها به تصرف آورد.

در اضمحلال ایران باید تسریع کرد و بر خلیج فارس دست یافت در صورت امکان راه تجارتی قدیم مشرق را از طریق سوریه تا هندوستان که به منزله انبار دنیاست دایر کرد، وقتی به آنجا رسیدیم می توانیم از طلای انگلستان صرف نظر کنیم.

خوانندگان عزیز نادانی زمامداران آن روز، و بیدار نبودن مردم بیشتر به برنامه های

استعماری کمک کرد تا استعمارگران که خود فاقد اخلاق و فضیلت بودند توانستند چراغ انسانیت را نیز در ممالک اسلامی خاموش کنند.

جامعه مغرب حیاتش تبدیل به حیات مادی محض، و جامعهٔ مشرق هم زیر یوغ استعمار، فضایل روانی را باخت در نتیجه جهان یک پارچه تبدیل به جهنمی سوزان شده امنیت و آسایش از زندگی رخت بست، امروز کم و بیش جهان دریافته که مبارزه با اسلام و با اخلاق و فضیلت کار احمقانه ای بوده.

جهان می بیند که نسل جدید در گردابی مهلک از رذائل و جاده ای پرخطر از معاصی افتاده، فساد از هر طرف چون باران می بارد، نسل برای نجات تشنه یک متر مکتب اصیل و ریشه دار است.

جهان دریافته که هسته مرکزی برای نگهداری وجود انسان از آفت ها و بلاهای خانمان سوز شهوات، عقیده به خداوند و عمل به مقررات کامل اوست.

امروز بر عقلای جهان بنابر اعترافات خودشان ثابت شده که اسلام با تمام برنامه هایش در رأس تمام برنامه هاست و تنها راه نجات بشر از بدبختی ها اسلام است.

در این کتاب سعی شده یک دوره اصول اخلاقی و مبانی محکم آن در پرتو شمع وجود لقمان حکیم که خود از مصلحین بزرگ بشری بوده نگاشته شود، و امید است با مطالعه این کتاب چهره اخلاقی و شخصیت روحی انسان برای شما روشن شود.

و آنان که می خواهند به نعمت اخلاق آراسته شوند، و کسب سعادت دو جهان کنند از سرمایه های تربیتی اسلام بهره مند گردند.

این نکته را ناگفته نگذارم که نوشتن این کتاب انگیزه اش سوره مبارکه لقمان که سورهٔ ۳۱ قرآن و در جزء بیست و یکم است بود، تا آنجا که در حد و توانایی من بوده در معرفی لقمان بزرگوار و شرح حکمت هایش از قرآن و روایات کوشیده ام.

حسین انصاریان

ص:۲۱

بخش اول

اشاره

* انسان غربی* انسان اسلامی

انسان غربی

قوانین و قواعد بی مایه کلیسا، و قدرت مطلقهٔ اربابان آیین تحریف شدهٔ انجیل، به تدریج مردم مغرب زمین را در جدا شدن از همهٔ امور معنوی، و بدبین شدن به خط دین، و گرایش به مسائل مادی در تمام زمینه های حیات، و میدان دادن به شهوات و آمال، و آزادی بی قید و شرط، و در یک کلمه خود فراموشی که میوه، بسیار تلخ خدافراموشی است، آماده کرد.

برنامه های کلیسا که هیچ گونه هماهنگی با فطرت و نیازهای معنوی انسان نداشت و جنایات اربابان کلیسا به جان و مال و ناموس انسان، باعث گرایش انسان به فراورده های عقل تنها، و تکیه کردنش به علوم تجربی شد.

انسان در مغرب زمین دریافت های خود را ملاک حق و باطل قرار داد، و خود بت خود گشت.

فکر می کرد علوم تجربی و امور حسّی، و محصولات عقل جزئی می تواند ته تمام نیازهای مادی و معنوی او پاسخ دهد، ولی گذشت زمان به او ثابت کرد که این مجموعه، ظاهری غذای کاملی برای او نیست.

به خیال اینکه شکستن قیود و شروط اخلاقی، و دست برداشتن از حالات انسانی، و آزاد گذاشتن شهوات و امیال، و باز گذاشتن دست غرائز، او را سیر و سیراب خواهد کرد، وارد این میدان وحشتناک شد، و در نتیجه خود را با آفات و بلاهایی

دچار ساخت که امروزه از دست خودش بجان آمده، و پوچی و بی هدفی، خلأ سنگین باطنی او را آزار می دهد.

احساس پوچی و پوکی در سنین بالا در مرد و زن غربی بیش از سنین پایین حس می شود.

پیرمردان و پیرزنان مغرب زمین اگر دست به خودکشی نزنند، و اگر دچار جنون نشوند، در کمال افسردگی بسر می برند، و هر لحظه در انتظار مرگ هستند، تا سایهٔ شوم حیات را از سر خود باز کرده، و با تبدیل شدن به خاک گور به خیال خودشان برای همیشه راحت شوند، ولی نسل جوان غرب به خاطر شور و هیجان جوانی کمتر احساس پوچی و پوکی کرده، و در این سنین دلخوش به انواع لذات و شهواتند آنان هم پس از فروکش کردن هیجانات جوانی، و از کار افتادن ابزار شهوات، ورشکسته شدن بدن، به همان کاروانی که احساس پوچی و بی هدفی آنان را در رنجی جانکاه فرو برده وارد می کند و به افسردگی یا جنون، یا خودکشی دچار می سازد.

محصول خدا فراموشی غربی ها خودفراموشی، و محصول خودفراموشی روی آوردن به عقل جزئی و علوم تجربی، و نتیجه روی آوردن به عقل جزئی و علوم تجربی غرق شدن در منجلاب لذات حیوانی، و شهوات غریزی و پس از آن دچار شدن به پوکی و پوچی، و افتادن در بند افسردگی شدید، یا بیماری روانی و یا خودکشی است.من تمام این مسائل را در طول سفرهای مکرری که به اروپا داشته ام از نزدیک لمس کرده، و با صحبت های مفصلی که با مرد و زن غربی داشته ام دریافت نموده ام.

تعدادی انگشت شمار از دانشمندان غربی امثال کارل فرانسوی، و دی لانزاد فاستو، که برقی کم سو از بیداری و بینایی در وجودشان جلوه کرده، به اوضاع وحشتناک حیات در غرب پی برده و فریادشان از فاجعه و بلایی که بر انسان غربی آمده بلند

شـده، و غرب را نسـبت به خود فراموشـی هشـدار داده، و عاقبت بسـیار خطرناکی را برای تمـدن غرب و بندگان و بردگان آن تمدن پیش بینی کرده اند.

آنان می گویند:

۱- تمـدن جدیـد که واقعیات و حقایق و نصوص اصـیل و محکم قـدیم را لغو کرده، ناچار است مجموع بلاهایی که به سـرش آمده با خودیت خود اندازه گیری کند، که این اندازه گیری بدون تردید نمی تواند مقیاس شـناخت حق از باطل گردد، از این جهت بشـر غربی چاره ای برای علاج دردهای خطرناک فردی و اجتماعی، و ظاهری و باطنی خود نمی بینـد، و خود را در این زمینه دچار بن بست مشاهده می کند!

۲- انسـان غربی امکانـات و مـواهب مـادی و زمینی را مالـک اسـت، ولی از یـک چیز بـا تمـام وجـود عـاجز می باشـد، و آن خودشناسی و تأمّل در باطن خویش است، و تنها همین موضوع برای اثبات پوچی درخشندگی کاذب تمدن جدید کافی است.

۳- بـدون تردیـد غربی ها از هوش و درک قابل قبولی برخوردارنـد، ولی شک نیست که از حیث آشـنایی با حکمت عملی، و حیات معنوی فقیرترین مردم روی زمین اند!

۴- تمدن غربی اگر غربی ها را مبتلا به خوردن مشـروبات الکلی و گوشت خوک و انواع مواد حرام نموده، و به اعمال جنسـی و شـهوات بی قیـد و شـرط مبتلاـ کرده، بـه خـاطر این است که غربی بجـای خویشـتن جـویی در پی فراموشـی و هـدر سـاختن خویشـتن خویش است، اغلب کارهـای بزرگ و قهرمانی و حتی اعمال نیک غربی و چیزی جز محصول فراموشـی و بیهودگی نیسـت، قـدرت عملی او بر اکتشـاف و اختـراع، و تهیه وسایـل جنگی ناشـی از فرار غربی از خویشـتن است نه قـدرت و تسلّط استثنائی بر خود.

۵ – ترس از تنهـایی و سـکوت، وحشت از خلأـ بـاطن و درون و توسـل به پول، غربی را از شـنیدن نـدای باطن عاجز ساخته، و انگیزه فعالیت مداوم او همین امور است.

ص:۲۷

۶ - محرک وی در جهانگشایی، ناتوانی او در حکومت به خویشتن است، به همین علت غربی پدید آورندهٔ آشوب و فساد در سراسر دنیاست. (۱)ذلّت و زبونی انسان در غرب، و در هم شکستن شخصیت او ناشی از آن است که نتوانسته حقیقت وجود خود، و ارزش گوهر شخصیت خویش را دریابد، انسان در مدرسه غرب به خیال خودش حیوانی مانند سایر حیوانات است، و ارزش او مانند و برابر ارزش موجودات زنده دیگر روی زمین است.

به نظر غربیان از آنجا که میزان و مقیاس ارزش هر موجود در نظام تطور و شبکه نشو و ارتقاء، پایداری و بقاء است، بنابراین همگی موجودات زنده که غربال انتخاب طبیعی باقی مانده، و در مبارزه حیات یارای مقاومت آورده اند، از نظر ارزش برابرند.

معنای این ارزیابی این است که گاو و مورچه، پلنگ و روباه، الاغ و خرگوش،مار و عقرب، گرگ و سگ، کلاغ و خوک و انسان و شتر در یک ارزش و مقیاسند!!

انسان غربی که با تمام وجود مغرور فراورده های علمی و تمدن شده، در تشخیص ارزش و موقعیت خود دستخوش خبط و اشتباه گشته، و در شناخت حقیقت راه خطا رفته، تا آنجا که خود را به سطحی برابر با مورچه و موش فرو کاسته!! انسان غربی بااثر گرفتن از افکار دانشمندان ملحد خود از دایرهٔ نفوذ و حمایت حضرت حق و ولایت و حاکمیت پروردگار بیرون رفت، و تصورش این بود که با خروج از مدار توحید به خوشبختی موهومی که فرض کرده بود می رسد، در حالی که پس از بیرون رفتن از حوزه نفوذ ربوبیت حق به چنگ شیاطین و خدایان مجعول و موهوم گرفتار شد، و دامن به انواع مفاسد و معاصی آلوده کرد.

فشار اربابان کلیسا به مردم، و قانع نبودن روح انسان در برابر آیین کلیسا، و فعالیت های مرئی و نامرئی یهودیان اروپا به خصوص سردمداران صهیونیست در اوضاعی که امروز غربیان گرفتار آن هستند تأثیر به سزا داشت.

۱- ۱) مذهب من به نقل اقوال الأئمه، ج ۷،ص ۴۸.

امروز درصد بالای از مردان و زنان غربی به خاطر خدا فراموشی دچار خود فراموشی سختی هستند، و این خودفراموشی اگر علاج نشود، به فاجعه ای عظیم در جهت نابودی انسان و تمدن او خواهد انجامید.

انسان اسلامی

انسان در فرهنگ اسلام یعنی احسن تقویم، خلیفهٔ خدا، ظرف علم اسماء، عرصه گاه هدایت، منبع کرامت، سزاوار رشد و کمال، مسجود فرشتگان، و بالقوّه یعنی: متقی، طاهر، شاکر، صابر، ذاکر، عادل، محسن، مجاهد، مهاجر، مؤمن، زاهد، تائب، سلیم، اصیل، شریف، کریم.

انسان اسلامی موجودی است که برای شکوفایی اصول انسانیت، و حقایق وجودی او انبیاء الهی مبعوث به رسالت شدند، و وظیفه باغبانی این نهال بی نظیر هستی بر عهدهٔ آنان قرار گرفت.

انسان اسلامی وجود باعظمتی است که کتب آسمانی، برای رساندن او به کمال مطلوب، از جانب حق برای او فرستاده شد.

انسان اسلامی انسانی لایق حریم قرب، و شایسته ای برای مقام لقاء اللّه و وجودی سزاوار بهشت ابد و رضوان الهی است.

انسان اسلامی، انسانی است دارای چراغ فطرت، نور و وجدان، عقل نظری، و مستعد بدست آوردن بزرگی و عظمت بی نهایت.

انسان هایی که در پرتو اسلام خود را یافتند، و به خویشتن خویش آگاه شدند، و از برکت برنامه های اسلامی در جهت عقاید و اخلاق و عمل به مقامات ملکوتی رسیدند کم نیستند.

شماره کردن این منابع فضیلت، و نشان دادن چهره همهٔ آنان برای این اوراق محدود میسّر نیست، در این زمینه تنها به چند نمونه می توان اشاره کرد، تا دورنمایی از

شخصیت انسان و تأثیر اسلام و هدایت الهی در او روشن شود.

سلمان ایرانی روح انسانی و فطرت الهی اش با آیین زردشتی سیراب نشد، به اشاره کسی به کلیسا روی آورد، آنجا هم خبری از حقیقت و شکوفایی مایه های انسانیت ندید، با هدایت و راهنمایی کسی به مدینه آمد، و محضر نورانی آخرین فرستادهٔ حق را درک کرد، خود را لب چشمه آب حیوان دید، و کنار گنجی بی پایان یافت، از آن چشمه عشق وضو گرفت و از آن گنج بی پایان کسب بهره کرد، قلبش از پرتو اتصال به حق و قیامت روشن شد، نفسش به مقام تزکیه رسید، اعضاء و جوارحش در مدار عمل صالح قرار گرفت، درخت شخصیت او میوه داد، تبدیل به کلمهٔ طیبه شد، به مراحل عالی ایمان رسید، خورشید حقیقت از افق وجودش طلوع کرد، بجایی رسید که پیامبر اسلام دربارهٔ او فرمود: سَلْمانُ مِنّا أَهْلَ الْبَیْتِ، یَمْنَحُ الْحِکْمَهَ وَ یُؤْتِی الْبُرْهانَ.

سلمان از ما اهل بیت است، حکمت می بخشد، و برهان می نمایاند.

و دربارهٔ او فرمود:

بَحْرٌ لا یُنْزَفُ وَ کَنْزٌ لا یَنْفَدُ.

سلمان دریایی است که کشیده نمی شود،و گنجی است که پایان نمی پذیرد.

و فرمود: ایمان را ده مقام است، و سلمان دارای آن ده مقام می باشد.

خداوند پیامبر را به محبت چهار نفر دستور داد، یکی از آن ها سلمان بود.

او در دنیا از تحفه های بهشتی بر اثر یکی شدن با اهل بیت تناول کرد، و بهشت عاشق او بود.

منصور بن برزخ می گوید به حضرت صادق علیه السلام عرضه داشتم از سلمان فراوان یاد می کنید، فرمود: آری به سه علت:

اختیار خواسته امیر المؤمنین برخواسته خودش در تمام شؤون حیات، دوستی با تهیدستان، عشقش به علم و دانش و دانشمندان.

زمانی که عبد اللّه بن یعفور از دنیا رفت حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ عظمت و شخصیت آن انسان رشد یافته به مفضل بن عمر کوفی نوشت:

عبد اللّه بن یعفور که صلوات خدا بر او باد از دنیا رفت، در حالی که به عهدی که از خدا و پیامبر و امام خود بر عهده داشت وفا کرد، از دنیا رفت، صلوات خدا بر روح او، اثرش نیکو بود، سعی و کوشش او مشکور شد، غفران الهی او را دریافت، از برکت رضای خداوند و پیامبر و امام واجب الاطاعه اش به رحمت حق پیوست. به حق فرزندیم در رابطه به رسول خدا، در زمان ما احدی نسبت به خداوند و رسول حق و امامش مطیع تر از او نبود، این پیروی را در برنامه زندگی خود داشت، تا خداوند او را به جانب رحمتش سوق داد، و وی را با رسول خدا و امیر المؤمنین در بهشت ساکن نمود، منزلش را بین منزل پیامبر و امیر المؤمنین قرار داد، گر چه آن منازل و درجات در آن جایگاه رفیع یکی است خداوند به رضایتی که از او دارم رضایت و مغفرتش را بر او بیفزاید. (1)عبد اللّه بن مسعود می گوید، تنها یک آرزو دارم که رسیدن به آن آرزو بر من محال شده:

در جنگ تبوک در دل شب از خواب بیدار شدم، شعله آتشی در گوشهٔ اردوگاه دیدم پیش رفتم ببینم چه خبر است، دیدم عبد اللّه مزنی جان سپرده، پیامبر و دو نفر از مسلمانان برای دفن او آتش افروخته اند، من وقتی که این منظره را دیدم ایستادم تا ببینم چه می شود؟ قبر آماده شد پیامبر میان قبر رفت و فرمود: برادرتان را نزدیک بیاورید، آن دو نفر عبد اللّه را بدست رسول خدا دادند، حضرت او را در میان قبر گذاشت و گفت: خداوندا من از او راضی هستم، تو هم از او راضی باش آرزو دارم ای کاش صاحب آن قبر من بودم، ولی پیامبر از دنیا رفته و من از عاقبتم بی خبرم، و آن آرزو بر دلم مانده، و رسیدن به آن برایم غیر ممکن است!

1- 1) رجال کشی،ص 215.

مـدرسه های جهان، و مکتب های شـرق و غرب از تعالیم لازم برای انسان سازی خالی است، انسان ها در آن مدارس و مکتب ها تغـذیه روحی و فکری و اخلاقی نمی شونـد، به ناچار پس از مـدتی از آن منابع بی خیر روی گردانـده، به آزادی بی قیـد و شرط، روی می آورنـد و یک پارچه بنده و برده شـهوات و امیال می شوند، و چون حیوانات و بلکه بی بندوبارتر از آنان اسـیر شکم و شـهوت می شونـد و فرهنگ و تمـدن و علم و صـنعت و همه مواهب و نعمتها را در خدمت شـکم و غریزه جنسـی می گیرند.

جوامع غربی در این روزگار حیات و زندگی را در کار مادی، و شکم چرانی و شهوت رانی معنا می کنند. و جز این سه برنامه برای بشر برنامه ای دیگر نمی شناسند.

و بـا کمـال تأسف چنانکه از گفتگوهایم با آنان در اروپا شـنیده ام مرگ را پایان همه چیز و خاموش شـدن چراغ حیات و فرو رفتن در عـدم مطلق می داننـد، به این خـاطر توجهی به عقایـد حقه، و اخلاـق حسـنه، و اعمـال صـالحه، و امور مثبته، و حالات انسانی، و فضایل روحی، و کمالات نفسی ندارند، زیرا برای پیاده کردن این امور، در وجود خویش انگیزه ای حس نمی کنند.

آنان از اهـداف مثبته و انگیزه های حقیقی، به تمام معنی خالی هسـتند، از این جهت برای ادامه حیات و رسـیدن به لذّات چاره ای جز کار و کوشش و خوردن و آشامیدن و ارضای غریزه جنسی به هر شکلی که ممکن باشد برای خود نمی بینند.

آنچه من در اروپا دیده ام و در رابطه با ملّت آمریکا شنیده ام از نوشتن و بیانش شرم دارم، تنها چیزی که می توانم در رابطه با غربیان اظهار کنم، این است که غربیان با تمام وجود از هویت انسانی خالی شده، و تبدیل به حیواناتی غیر از حیوانات صحرا و دریا و هوا شده اند، حیواناتی که در میان تمام حیوانات اعم از وحشی و اهلی نمونه ندارند.

این حقیقت را هم ناگفته نگذارم که از نظر علمی و حاکمیت قوانین مربوط به امور

مادی، و رعایت نظم و انضباط کاری برای زنده ماندن و شکم چرانی و شهوت رانی بی قید و شرط در سطح بالایی قرار دارند.

شما نمونه مسائل تربیتی و اخلاقی اسلام را در جهت رشد و تکامل انسان، در هیچ مکتبی از مکاتب موجود جهان حتی ادیانی که در ادعای آسمانی بودن آن را دارند نمی یابند.

در این زمینه به گوشه ای از واقعیات و حقایق اسلامی که برای شکوفا کردن شخصیت انسان و رسانیدن او به اوج کمال و عظمت است اشاره کرده، باشد که دل مشتاقان بیش از پیش متوجه این مدرسه الهی گردد، و این هدیه حق را غنیمت دانسته وجود خود را به آن حقایق بیارایند.

معاذ می گوید از جانب رسول خدا مأمور به برنامه ای در یمن شدم، به وقت وداع مرا نصیحت کرد، و به آراسته شدن به مسائلی دعوت نمود، در قسمتی از آن سفارشات آمده:

أُوصِیکَ بِتَقْوَی اللهِ، وَ صِدْقِ الْحَدِیثِ، وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ، وَ اَدَاءِ الْاَمَانَهِ، وَ تَرْکِ الْخِیَانَهِ، وَ حِفْظِ الجار،و رحمه الیتیم،و لین الکلام،و بذل السلام،و حسن العمل،و قصر الامل، و لزوم الایمان،و الفقه فی القرآن،و حب الآخره،و الجزع من الحساب،و خفض الجناح، و ایاک ان تسب حکیماً،او تکذب صادقاً،او تطیع آثماً،او تعصی اماماً عادلاً: [(۱)](#)تور اسفارش می کنم به تقوای الهی یعنی خود داری از همهٔ گناهان،و راستی در گفتار،و وفای به پیمان،و ادای امانت،و ترک خیانت،حفظ حقوق همسایه،و مهربانی با یتیم،و نرمی گفتار،و سلام به مردم،و نیکی عمل،و کوتاهی آرزو،و پایبندی به ایمان،و فهم قرآن،و عشق،به آخرت،و وحشت از حساب روز قیامت،و فروتنی و خاکساری از این که حکیمی را ناسزاگویی،و راستگویی را تکذیب کنی،و زشت کاری را پیروی نمایی،و از امام عادل سر پیچی کنی بپرهیز.

در معارف اسلامی براساس آیات قرآن و روایات انسان تشبیه به درخت شده،که

۱- ۱) بحار، ج ۷۴.

دانه اولیه و مـایه اصـلی آن درخت لطف حق،و باغبـان و برزگر آن نـبی و امـام،و مالـک درخت خداونـد،و سـرزمین آن روح انسان است.

برای آن درخـت عروقی در هفت مقـام،و شـاخی در هفت مرحله،و هفت برگ و هفت میـوه،شـمرده انـد که از هفت آب و از هفت بر سیراب می شود، و چون به لقاء حق رسد هفت جایزه نصیب او می گردد:

۱ -عروق: یقین،توکل،رضا،صبر،خوف از مقام حق،رجا،تسلیم.

۲ - شاخه:طهارت،نماز،صدقات،روزه، جهاد، حسن خلق،امر به معروف.

۳ - برگ:صفا،حمد،ثناء الهی،اخلاص،خضوع،حرمت،وفا.

۴ - میوه:انابت، حیا، تجرید،قلب از ما سوی اللّه، تفرید، زهد، محبت -شوق.

۵ - باران:کفایت، ولایت، هدایت، رعایت، قرب، نعمت، عنایت.

۶ - ابر:رحمت، کرامت، جود، لطافت، احسان، امتنان، مغفرت.

۷ - تعهد بر:فقر، مسکنت، زهد، جوع، ذلّت، انکسار، افتقار.

۸ - جـایزه:جزاء، عطا، نعماء، خلـد، بقاء، رضا، لقا. (۱)ایـن امـور که همه و همه در ظرفیت انسـان است،و هر مرد و زنی از نظر اسلام لیاقت آراسته شدن به آنها را دارند، اگر بخواهد تفسیر شود، بدون تردید کتاب مفصّلی خواهد شد.

انسـان غربی دچـار حجـاب هـای سـنگینی است که آن حجـاب هـا مانع از تابیـدن نور حق در وجود آنها شـده، حجاب جسم، حجاب شـهوات، حجاب غرائز، حجاب مال و منال، حجاب دانش و صنعت، حجاب منیت و غرور، ولی انسان اسلامی با اتصال به اسلام مهاجر از همهٔ حجاب هاست.

انسـان اسـلامی هر حجـابی را که از پیش روح جـان برمی دارد، نوری در دلش می تابـد، و آن نور با رفتن هر حجابی هوی تر می شود،تا جایی که تمام فضای جان و دل را فرا

ص:۳۴

۱- ۱) روح الأرواح، ۱۲۳.

می گیرد، و برای او شرح صدر حاصل می شود، پس از شرح صدر حقایق برای او کشف می گردد، و برای او یقین حاصل می شود، که هر چه را خداوند و انبیا و امامان به آن دعوت کرده اند نظام اتمّ تشریعی و باعث خیر دنیا و آخرت انسان است، و نتیجه این انشراح پاک شدن دل و جان از لوث صفات ضمیمه است، صفاتی که هر کدامشان می تواند علت خذلان انسان در دنیا و آخرت گردد.

این ذمائم عبارتند از: شرک، کفر، نفاق، عجب، ریا، غرور، حسد، حرص، طمع، تکبر، کینه، خودبینی، خودپسندی و...

وقتی قلب و جان به نور حق روشن شود، نتیجه آن اطاعت از تمام اوامر حق و انبیاء و امامان، و اجتناب از محرمات و معاصی و آلودگی ها است.

امام علی علیه السلام در رابطه با این گونه انسان ها می فرماید:

قد خلع سرابیل الشهوات، و تخلی من الهموم الا ـ واحداً، انفرد به، فخرج من صفه العمی، و مشارکه اهل الهوی، و صار من مفاتیح ابواب الهدی، و مغالیق ابواب الردی قد ابصر طریقه، و سلک سبیله، و عرف مناره، و قطع غماره، و استمسک من العری باوثقها و من الجبال بامتنها، فهو من الیقین علی مثل ضوء الشمس. (۱)

جامه شهوات را از وجودش بدر آورد، و از تمام اندیشه ها جز اندیشه رسیدن به مقامات ملکوتی جالی شد، از گردونه کوردلی در آمد، و از مشارکت در شکل زندگی اهل هوا دوری گزید، ابواب هدایت را کلید بازگشایی شد، و ابواب ضلالت و گمراهی را قفل بستن شد، راهش را شناخت، مسیرش را پیمود، نشانه هدایت را یافت، سختی ها را پشت سر گذاشت، از دستگیره ها به محکم ترینش چنگ زد، از ریسمان ها به قوی ترینش متصل شد، او در یقین به حقایق همانند نور آفتاب است.

اگر چه من در این نوشتار قصد نشان دادن گوشه ای از حیات حضرت لقمان حکیم را که از چهره های برجسته مکتب الهی است دارم، ولی بیان و تفسیر این واقعیت را

۱- ۱) نهج البلاغه: خطبه ۸۶.

لازم می بینم که انسان دارای مایه ها و استعدادهای شگرفی است که اگر این مایه ها در سایهٔ آفتاب هدایت حق قرار بگیرد، از انسان موجودی برتر از تمام موجودات و حتی بالاتر از فرشته مقرب می سازد، و اگر دور از خورشید هدایت بماند، گر چه در عمل و صنعت و تمدن و مدنیت پیشرفت چشمگیری کند از او موجودی پست تر از تمام حیوانات بوجود می آید!

دلیل بر وجود آن مایه ها و استعدادهای اعجاب انگیز و رشد و کمالش در سایهٔ هدایت حق وجود انسان های باعظمتی است که در گردونهٔ نبوت و امامت و ایمان و عمل صالح ظهور کردند و صفحات تاریخ حیات را به نور خود روشن نموده و به انسانیت و تمدن آبرو دادند.

ص:۳۶

بخش دوم

اشاره

* چهره انبیاء بهترین دلیل بر حقایق و کمالات انسانی * چهره ای پیروز و جاودان

* کمالات روحی و جاودانی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

* عواقب وخیم مادّیگری

* فساد در تمام زوایای حیات

* سیر و حرکت انسان مادی از زبان امام علی علیه السلام

ص:۳۷

چهره انبیاء بهترین دلیل بر حقایق و کمالات انسانی

جسم و جان انسان هر کدام وسیله بقاء می خواهند، درست است که هر یک در دیگری تأثیر دارد، اما در عین حال دو وجود کاملاً از هم جدا و متباین هستند، پس هر کدام غذایی مخصوص و مناسب به خود لازم دارند.

انواع خوراکی های پاک و حلال برای تقویت جسم و انواع قوانینی که از وحی سرچشمه گرفته برای تقویت روح است.

این مطلب ناگفته نماند که اسلام دینی جامع و کامل است که هم سعادت دنیا و هم خیر آخرت را تأمین می کند و از این لحاظ وظایف راجع به بدن را نیز مانند تکالیف مربوط به تربیت و تزکیه روان بیان فرموده قرآن مجید با صراحت کامل فریاد می زند:

آرایش زندگی مادی را که خدا بر بندگانش مباح کرده و در دسترس آنان قرار داده، و نیز روزی های پاک و خوب را چه کسی ممنوع نموده. (۱) ولی به این مطلب دقیق باید توجه داشت که نه اسلام و نه هیچ دین دیگر حتی مرام های ضد دین که نه به روح معتقدند و نه به عالم پس از مرگ کسی را برای خوب خوردن و خوب پوشیدن ستایش نکرده اند، بر عکس در تمام ملت ها از مردمی که برای واقعیات و کمالات و حقایق انسانی ارزش قائل بودند و خود آراسته به آن انوار بودند تمجید و ستایش

۱- ۱) الاعراف: ۳۲.

شـده، و این بهترین دلیـل است بر توجه فطری انسـان به فضایل انسانی و اصولاً وجود آن چنان مردان بافضـیلت بهترین دلیل بر ثابت بودن و حق بودن کمالات و واقعیات روحی و نفسی بوده.

زندگی انبیاء و ائمه و پیامبران بزرگ و مصـلحین عالیقدر گواه صادقی بر این واقعیت است که در صفحات قبل در اطراف آن سخن رانه شد.

آن راهنمایـان پـاک خود دارای آراسـتگی کامـل در تمـام زوایای حیات بودنـد، و از نظر هـدف نسـبت به توده حلق جز برای پرورش روان و رساندن انسان به مقام قرب حضرت لایزال برای چیز دیگری ارزش قائل نبودند.

البته توجه آنـان به امور مـادی یـک مسأله طبیعی ولی بایـد دانست که آنان به تمام نمودهای ظاهر جهان به عنوان وسـیله برای رسـیدن به مقامات عالی تر نظر می کردنـد، هیچگاه یک برنامه مادی را هـدف قرار ندادنـد تا به رسـیدن به آن برایشان حالت توقف و سکون پیش بیاید.

در تاریخ بشـر حضرت موسی علیه السلام از شدت زهد به سبزی صحرا قانع بود و در آن موقع که از سیراب ساختن گوسپندان شعیب فارغ شـد بنابه قول قرآن: در پناه درختی گرسـنه و مسـتمند بر زمین نشـست،از خـدا قرص نانی طلبید که آن هم پس از چند روز در دهان گذاشت آن زمان هم که در اوج ریاست برقوم بنی اسـراییل بود عادی ترین زندگی مادی را داشت، ولی از نظر فضایل و مکارم اخلاقی سرآمد جهانیان بود.

داود آن سـراینده آسـمانی که پادشاهی عظیم الشأن و مقتدر بود با دست خود از لیف خرما سـبد می بافت و بدان وسـیله امرار معاش می کرد و این قانون را فرزنـد بزرگوارش سـلیمان که از نظر حشـمت شاهی از اولین و آخرین فوق العاده تر بود به ارث برد.

پسر مریم عذراء عیسی مسیح از خاک بستر می گرفت و کاخ پادشاهیش دامن کوه و

چراغ خانه او مهتاب شب افروز و آن قدر به گرسنگی عادت کرده بود که احتیاج به نان و خورش نداشت، با علف شیرین و سبز بیابان با گرسنگی مبارزه می کرد، جهان را نور می داد، کور مادرزاد را شفا می بخشید، جذام را از بدبختی می رهاند، مرده را زنده می کرد، نفوس خاکی مادیگران را به عالی ترین عالم صفا و مهر و محبت و اشتیاق به حق می رساند.

مرکب سواریش پاهای او بود، و دست های پاک و بی گناهش او را از خدمتکار مستغنی می داشت. (۱)این تاریخ پرارزش پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ شیعه است که تمام نشان دهنده کمالات و فضایل و حقایق عالی انسانی است.

هیچ دلیل و شاهدی برای صدق پیامبران و پیشوایان دوازده گانه شیعه محکم تر از تاریخ زندگی و وضع نفسانی و گفتار و رفتار آنان نیست، زیرا انگیزۀ نبوت و وحی که پیامبران را برمی انگیخت و برای گرفتن ابلاغ بر آنان غلبه داشت حقیقتی بود که آنان را به آن کمالات آراست و می خواست دیگران را هم بیاراید، و واقعیت این وحی با تحلیل های روانی امروز قابل شناخت نیست.

وحی را جز از طریق آثار نمی توان شناخت، همچنان که منشأ هر نیرویی را جز با آثار و قدرتی که در مظاهر شخصی آن پدید می آید نمی توان شناخت، و چنان که تاریخ نشان می دهد نبوت یک پدیده فردی نبوده بلکه در آفاق مختلف و فواصل زمان پیوسته و مکرر پدید آمده و همه پیامبران در سایۀ آن خصایص و اوصاف مشترکی داشتند، و در اصول دعوت و راه و روش برای ایجاد مکارم اخلاق در بشر با هم شبیه بودند.

وضع روحی و اخلاق و جسمی آنان برای مردم هر عصر و قومی که در میانشان قیام می کردند بسی روشن بود،چنانکه هیچ محقق و پی جویی نمی تواند ادعا کند: که

ص:۴۱

۱- ۱) نهج البلاغه، جواد فاضل- ص ۱۵.

آنان دچار انحراف های روحی یا اخلاقی یا بدنی یا تشنج های عصبی بوده اند.

از سوی دیگر هر چه تاریخ حیات آنان به وسیله آثار مختلف و منقولات ملل رسیده مبین این است که:آنان پیش از قیام به دعوت نمونه کامل سلامت جسم و اعتدال خلق و قدرت عقل و تشخیص بودند.

آنان هستند که نام نیکویشان بر تارک فلک اطلس چون خورشید فروزان نوربخش زمانها و اعصار تا پایان زندگی این جهان است.

بزرگ و بزرگ زاده در جهان زیاد بوجود آمده ولی امروز کوچکترین خبر تاریخی از آنان در دست نیست، و از آنانی که هست خالی از نقاط ضعف خصوصاً در اخلاق و روح نیست.

در زمان هر سردار تاریخ و فاتح مادی هر دوره، و هر غاصب زورگویی صفحه کتابها و متن دیوانها و گنجینه دلها و لوح زبانها از مدح و ثنای او لبریز می شد، اما پس از پایان قدرت وی دلها و زبانها و کتابها و دیوانها دست افزار فاتح و زورگوی دیگری می شد و از فاتح قبل جز چند سطری در تاریخی کهنه بجا نمی ماند.با گذران عمر روزگار، حوادث جهان افزون می گردد، و ناچار صفحات تاریخ نخواهد توانست همه قصه ها و داستان های جهان گشایان و درّندگان آدمی صورت را در گنجینه خود نگاه بدارد.

اندک اندک سهم آنان در دفتر تاریخ کمتر می شود، تا آن که از هر یک نامی مختصر بجای می ماند و بس و آن هم دیر یا زود از حوصله تاریخ خارج می گردد و نصیب فراموشی می شود، زیرا عرصه فعالیت و تکاپوی حیات جای آن نیست که افسانه نفرت انگیز خونخواران و نام بی ارزش دیوانگان همیشه در آن بر جای بماند.

رفته رفته زینت افتخارات موهوم از بر و تارک آن ستمگران و آن سرداران ظالم فرو می ریزد، و آنان از زمره نیکان رانده می شوند، و در دولابچه موزه های جنایی قرار می گیرند تا نمودار شقاوت نسل و درجه انحطاط بشر باشند.

در این میان نام و اثر آن کس جاوید است که قدرت بشر دوستی داشته، و در راه سعادت توده های بشری که پایه تکامل و قانون ثابت حیات است، روزگار گذرانیده و هدفش با هدف طبیعت زنده و حساس یکی بوده.

این سان عمر زودگذری، به زمان ابدی و بی منتها متصل می شود نام آن کس در دفتر خاطرات بشر، جاودانه ثبت است که از سطح تنعم و خودخواهی بالاتر رود و در افق پهناور و بی انتهایی که انسانیت نام دارد پرواز کرده، و چندان غرقه زیبایی ها و مسحور حیات حقیقی بوده اند که به خوراک و پوشش توجهی نداشته و از لذایذ حقیر و ناچیز دست شسته و شیفته آزادی و پیشرفت بشر بوده اند.

یاد آوازه مردان حق با ترانه جاوید حیات هم نواست، به این دلیل در تاریخ بشریت هر روز ورقی بر فصل زندگی انبیاء و مخصوصاً پیامبر اسلام و شرح تعالیم او می افزاید و این ورق هرگز فرسوده و کهنه نخواهد شد.

چهره ای پیروز و جاویدان

تاریخ زندگی و خصایص روحی و نفسی و اخلاقی پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ،که خود مصدق دیگر پیامبران است روشنتر و مدوّن تر از کسانی است که در گذشته دور و نزدیک به هر صورت اثری در تاریخ بشر داشته اند، تا آنجا که پس از کار تدوین تاریخ و ظهور چاپ نیز زندگی و راه و روش این گونه اشخاص چنین باز و روشن نیست.

نام و نشان پدران و مادران و خویشان و افراد قوم و قبیله تا آداب و اخلاق گفتگوهای آنان در برابر خوانندگان تاریخ مستند این پیامبر چنان نمایان است که زندگی نامداران هم عصر و گذشتگان نزدیک آنان نیست.

در این نمایش تاریخی اوضاع پیش از ظهور و مقدمات ولادت، و دوره های شیرخوارگی و طفولیت و کفالت به هنگام جوانی، اخلاق و آداب، مسافرت و

ازدواج، جنگ و صلح و آراء و افکار، کناره گیری و قیام و بعثت و دعوت و هجرت، و اوصاف شخصی گروندگان و دشمنان سلوک و سیر او در تمام مراتب زندگی، کلمات و فرمایشات تا وفات حضرت واضح و روشن دیده می شود.

در سراسر زندگی و احوالات مختلفش با آنکه در شهر و بیابان و در میان قومی بت پرست و جاهل و ستمگر و بدخوی و بدکردار و قمارباز و شرابخوار و متعرض به مال و ناموس و جان مردم بسر می برد، تاریخ از او اندک سبک سری، طغیان و بدخویی،رفتار ناروا و بیماری جسمی و روحی نشان نمی دهد، اینها نتیجه وحی بود، آراستگی او به کمالات و فضایل که علت پیروزی او بر تمام برنامه ها بود و باعث جاویدان شدن چهره اش در تاریخ، اینجاست که پوچی سخنان و افکار فروید و فرویدیسم ها روشن می شود.

آری، آنان بی خبر از چنین چهره های پاک به قضاوت دربارهٔ روان و حالات عالی درونی برخاستند.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طوفان هواها، و گرد و غبار عقاید و خوهای جاهلیت اثری بر چهره روحش دیده نمی شود، و سبک سری ها و هوس ها و سرکشی و بی بند و باری جوانان و غرور و نخوت پیران مکه را در دوران های حیاتش نمی توان یافت.

گروهی بودند که در طی زندگی آنان ضعف ها و زبونی ها بسیار بود در پیشرفت ها شاد و مسرور گردیده، آن هم پیشرفت های ظالمانه و در شکست ها

اعتدال خود را از دست می دادند، در راه سرافرازی و پیشرفت به خطاهایی دست زده اند که از زبونی آن گریسته، یا در برابر موفقیتشان نعره شادی کشیده اند، و خلاصه هم سطحی خود را در بسیاری از امور با مردم زبون نشان داده و ثابت کرده اند که اعصاب و دماغشان در حد تعادل و نظم نبوده و حوادث و برنامه های مؤثر آن را منحرف می کرده و نیز در تعالیم و دستورهایشان ضد و نقیض و اشتباه فراوان دیده می شود، و احکام و افکارشان همیشه با واقع و سلامت نتیجه مقرون نبوده است.

اما پیامبران و رهبر بزرگ اسلام برخلاف این مردان تاریخی در شکست ها زبون نشده، و در فتح ها فریاد شادی نکشیده، پیروزیش به حق بوده و در راه حق، در میدان شکست پناه به خدا می برد، و از سرخوردگی مسلمین در جنگ برای مسلمین پند و عبرت می ساخت، و خلاصه فتح و شکست، رنجوری و سلامت بر دل و جانش چیرگی نیافت.

او در تمام زوایای حیات برای حق بود، و به حق فعالیت می کرد و حق می شناخت و حق می گفت و حق می خواست.

در محیط مکه روابط مردم و گفتگوهایشان در حدود افتخارات و اختلافات، و جنگ و تجارت، و شعر و ادب، و زن و شهوت، و در خواب و خیال، و آرزوها و احلام، و عشق و رجز، و شعر در وصف شمشیر و اسب و نیزه، و غزل های امرؤ القیس بود همین ها آنان را به سوی قهرمانی های گذشته و خانه زنانی که بر بام منزلشان علامت قرمز بود می کشاند با این وصف در حالی که پیامبر بزرگ دوران جوانیش را در میان همین جوانان گذرانده بود، این آرزو ها و احلام و پلیدی ها اثری در خاطرش نگذاشت، و پایش را نلغزاند، و سخن و عملی در این گونه برنامه ها حتی از دشمنانش دربارهٔ او نقل نشده، او آن قدر پاک و با فضیلت زیست که پس از اظهار دعوت گروهی از گروندگانش از همان همسالانش بودند.

آری، فطرت پاک انسان جز این که در برابر فضیلت تسلیم شود راه دیگری دارد؟

آیا گردش زمان و حرکت تاریخ این گونه چهره ها را می تواند در ورق فراموشی بگذارد؟

می دانید که گروهی از فرزندان تاریخ گردنکشان و جهان گشایانند که با قتل و غارت ها از تل لاشه های انسانی به تخت مراد بالا رفته و از چپاول و دسترنج مردم بخشش ها و تصدق ها کرده اند. اعراض و اموال مردم را در تمام زمینه های زندگی خود بازیچه هوس نموده اند و از جهل بشر سوء استفاده برده اند، و از حاصل حیات دیگران شکوه و جلال ساخته اند و چندان نادان برده اند که از مداحی و چاکری کردن دیگران نسبت به خود، خویشتن را بزرگ و گرامی پنداشته اند.

این گروه در زندگی ننگین خود کشتند و سوزاندند و بردند و دعاگویان گدا و پست بپروردند و مزرع سرسبز بشریت را به قربانگاه حماقت و مطامع خویش مبدل کردند.

اما پیامبر بزرگ اسلام، در جنگ خیبر پس از گشودن دژهای دشمن و خلع سلاح عمومی و گردآوری آنچه در جنگ بدست آمده دستور دادند غنایم خاصی جمع شود و یک سرباز بین ارتش اسلام فریاد بزند که:

بر هر فرد مسلمانی لازم است هر چه از غنایم بدست آورده، گر چه نخ و سوزن باشد به بیت المال باز گرداند به خاطر اینکه صرف مصالح اجتماعی شود، زیرا خیانت مایهٔ ننگ و روز رستاخیز آن مال به جان انسان آتش می شود.

پیامبر بزرگ و پیشوایان عالی قدر شیعه در مسئله امانت فوق العاده سختگیر بودند، حتی باز گرداندن امانت را یکی از علائم ایمان و خیانت در آن را نشانهٔ جرم می دانستند. روزی که پیامبر از میان باقی مانده اموال یک سرباز مال دزدی بدست آمد بر جنازهٔ او نماز نخواند و تفصیل مسئله بدین قرار بود:

که روز حرکت سربازان اسلام از سرزمین خیبر تیری بر غلامی که مأمور بستن

کجاوه هـای پیـامبر بود اصـابت کرد و همان دم جان سپرد مأمورین برای پیـدا کردن قاتل به جسـتجو پرداختنـد ولی تحقیقات آنان به جایی نرسـید، همگی گفتنـد بهشت بر او گوارا باد، ولی پیامبر فرمود: من با شـما در این جریان هم عقیـده نیسـتم، زیرا عبای تن او از غنائم جنگی است، و این سرباز در آن حقی نداشته، خیانت ورزیده و روز رستاخیز به صورت آتشی او را احاطه خواهـد کرد، در ایـن لحظه یکی از سـربازان گفت: من دو بنـد کفش از غنـائم جنگی برداشـته ام فرمـود: برگردان وگرنه روز رستاخیز به صورت آتشی در پای تو خواهد بود.

آری، او می خواست هر انسانی در مکتب تربیتش به تمام حقوق انسانی خود برسد، لذا نسبت به حق دیگران از یک جفت بند کفش بی قیمت هم چشم پوشـی نداشت، تمام اموالی که در جنگ ها بدست آورد برای اعلای کلمه حق خرج کرد و خودش روز از دنیا رفتن چیزی نداشت.

اینجاست که مشت گروهی از خاورشـناسان خائن باز می شود، آنان که نبردهای اسلام را به عنوان غارتگری قلمداد کرده و از اهداف معنوی آن چشم پوشـیده اند، زیرا یک چنین نظم و انضباط در یک رهبر، و ملت غارتگر قابل تصور نیست، رهبر یک ملت یغماگر هرگز نمی توانـد رد امانت را نشانـهٔ ایمان و فضـیلت بدانـد، و آن چنان سـرباز خود را تربیت کند که از بردن بند کفش از بیت المال آنان را باز بدارد.

آیا خیانتکاران و اسـیران هوای نفس نتیجه اعقابی هسـتند که در راه خـدمت به بشـریت عمر گذرانیـده اند و جهاد و فداکاری برگهٔ سرافرازی خانوادگی آنان است؟

یا از سـلالهٔ دودمانی هسـتند که در مخزن یادگار خودشان شرف و فضیلت اندوخته اند و این میراث گرانبها را به اخلاف خود سپرده اند؟

یا کسانی هسـتند که گذشـتگانشان با زشت ترین راه و رسم باغ و بسـتان ساخته و مال و جاه ساخته انـد و خلاصه خانـدانی از مردم بسیار اما زیانکار تشکیل داده اند. زندگی بی بند و بار مردم غرب را بخوانید و اوضاع نسل فاسد و گمراه و جاهل قبل از بعثت

را مطـالعه کنیـد آن ملت از پیـامبر اکرم قبل از بعثت چه می دیدنـد؟ صـفا و وقار، فضـیلت انسانیت، امانت و پاکی و آنچه می شنیدند سـخنان کوتاه و پرمغز و قضاوت به حق بود، امانت داریش در آن محیط فاسد بر همه آشـکار بود، آن چنان لقب امین بیش از نـام هـای دیگرش معروف بـود او را همیشـه به این لقب توصـیف رسـایی از راه و روش و خـوی آن حضـرت بـود می خواندند و همه با چشم احترام و تجلیل به او می نگرسـتند، محیط اعتقادی که در آن نشو و نما یافت ترکیبی از انواع شـرک و بت پرستی بود، از توحید ابراهیمی تصور مبهم و پیچیده ای که اثری در عقاید شرک آمیز عرب نداشت در بعضی اذهان مانده بود، مقاومت شدید عرب در برابر دعوت به توحید شاهد بر همین مطلب است، ولی در سایهٔ عنایت خدا قبل از بعثت راه رشـد و کمـال می پیمـود، و پس از برانگیخته شـدن وحی او را به سـرحد عـالی کمالاـت رهنمون بود دربـارهٔ چنین مردان بزرگی با اوصافی که در دریای روان آنان موج می زد لابراتوار مغز پوسـیده فرویـد و فرویـدیسم ها چه می گوید و چه تجزیه و تحلیلی دارد؟

کمالات روحی و جاودانی پیامبر اسلام (ص)

گروهی از مردان تاریخ سیاسـتمدارانند که اغلب با تزویر و ریا حقوق ملت ها را بر باد داده اند و برای افتخار و دوام بی ارزش خود به هر نیرنگ دست زده اند.

و گروه دیگر فیلسوفانند که اغلب عاری از قدرت اراده و هنر بوده اند دسـتشان آن مایه نیرو نداشـته است که به احکام منطقی خود جامه عمل بپوشانند.

باری در راه پرحادثه تاریـخ غالباً به قیافه هایی برمی خوریم که خشونت و درنـدگی آن را ساخته، و بارقه ای از مهر بشـری در طرح آن دیده نمی شود، یا به چهره هایی مصادف می شویم که حساسیت و نازکی بر آن سایه انداخته، و از اراده و قدرت

روحی اثری بر آن نقش نبسته.

این فرزندان نامی جهان یا به کلی از واقعیت زندگی به دور بوده یعنی غرق در زندگی مادی بوده و مأنوس محیط قلابی خندان در میان منبت کاری های اخلاقی که در تلألوی قصرها ساخته شده، بی خبر از وادی خشک و تیره فقر که آنجا نهال ظرائف اخلاقی پا نمی گیرد و آلام حیات خوش باوری و رأفت را ریشه کن می کند دست افشان و پاکوبان تا خانه گور رفته اند.

یا هیچ آیین و سنتی را گردن ننهاده، همه چیز را برای خود خواسته اند، و فقط مرگ، دهان باز و طمع کارشان را به هم بربسته است.

بالجمله بیشتر از ناموران خاندان بشری یا نِرُن و چنگیز،و کالیس و هیتلر، و تیمور بوده اند یا شبلی و بایزید و امثال اینها.

اما چه بسیار کم اند، مردان برازنده ای که در عین شجاعت و قدرت پرعاطفه و کریم النفس، و در کمالات صراحت پرشرم و حیاء، و در نهایت بزرگی متواضع باشند، و در طوفان حیات سر آن نداشته باشند که تنها گلیم خویش را از موج حادثه به در برند، بلکه با نبرد و تلاش شگفت انگیز و برای نجات جمعیت بشری کوشیده باشند، و نبی بزرگ اسلام به خاطر کمالات روحی و فضایل نفسانی که خدایش عطا کرده بود و از راه فکر و بندگی به دست آورده بود در رأس همهٔ آنانی بود که این صفات را دارا بودند.

او در برنامه های زندگی انسان بی نظیری بود، و در جنگ بدر که هفتاد نفر بدست سربازان اسلام اسیر شدند اعدام نکرد، بلکه برای آزادی آنان طرق مختلفی را پیشنهاد کرد، که یکی از آن طرق آن بود که هر اسیری برای آزاد شدن ضمانت کند ده نفر مسلمان را تعلیم دانش دهد.

در جنگ ها قبل از حمله دشمن فرمان یورش نمی داد، هنگام فتح مکه برای جلوگیری از جنگ، و بروز حوادثی مانند جنگ روابط مخابراتی را با شهر قطع کرد و

بعد از فتح مکه فرمان اعدام دشمنان سرسخت را که بیشتر از بیست سال با او مبارزه کردند نداد، بلکه با این که همه در قبضه او و تحت سیطره حکومتش بودنـد، حکم آزادی همه را صادر کرد، و فرمود: بـا شـما کاری می کنم که یوسف با برادرانش انجام داد و آن کار جز اظهار محبت و حفظ خون گرمی چیز دیگری نبود، این برنامه حضرت او در صف جنگ و در صحنه میدان، اخلاق و رفتار او در مراحل غیر جنگی حدیث بسیار مفصل و فوق العاده ایست که هر انسان آشنای به حقایق را دچار تعجب می کند.

به راستی کم هستند مصلحان دلاوری که به حیات واقعی بشر اهمیت داده و واقعیت را با خیال هوسناک نشناخته، در موفقیت ها خود را نباخته و تسلیم احلام نشده استعداد خویش را ضایع نگذاشته تا پایان عمر با گام استوار به سوی مقصودی بزرگ پیشرفته و با دست نیرومند به افکار عالی خود جامهٔ عمل و واقعیت پوشانده باشند.

از افکار و حالات نفسانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنچه به وسیله تاریخ بدست ما رسیده یا از قرائن بدست می آیـد پیداست که به خداونـد یکتا و توحیـد فطری که جدش ابراهیم خلیل به آن دعوت کرد ایمان کامل داشت، از شرک و انحراف و عقایـد باطل قوم خود که وارثان دعوت و ساختمان خانه حق بودنـد، رنج می کشید و اندیشناک بود، هیچ گونه افکار و فلسفه و نظریات اخلاقی و اجتماعی مکتب های دیگران در ذهنش سایه نیفکنده بود.

از اندیشه هایی که در اعماق روحش و حوادثی که در محیطش می گذشت هیچگاه نگرانی و اضطراب در او مشاهده نشد.

اگر هم گاهی از مردم کناره می گرفت روش عزلتش مانند مرتاض ها و مثل کاهنان و صوفیان برای منظور و مقصد خاصی نبود، همان اندیشه های درونی و جوانب معنوی و ناسازگاری محیط بود که به خلوتگاهش می کشاند تا مدتی از میان مردم و

آلودگی ها و سرگرمی های غلط زندگی دور بماند، و به اعماق ضمیرش و اندیشه هایی که از آن می جوشید و جمال و جلال و شکوهی که از عالم دلش مشاهده می کرد مشغول باشد، و دور از چشم قومش به عبادت خدای بزرگ روی آرد، و برابر قدرت و جلالی که سراسر وجودش را پر کرده است خضوع نماید.

اوست که با فکری بلندتر از همه افکار، و با چشمی نه از پس پرده وهم و پندار رنگ واقعی حیات و راز سعادت آن را دریافته، با عزمی آهنین در سراسر زندگی به سوی هدفی بزرگ و مقدس یعنی سعادت انسان راه سپرده و بی هیچ هراسی از خطر، و بی هیچ دریغ از فداکاری مردمان را با زنجیر معنی به سوی بهشت سعادت کشیده و هیچ شادی جز این بر قلب شجاع و پر مهرش دست نیافته تا آنکه یک دنیای عظیم و جاوید از معنویت و کمال را پی ریخت.

در سیر حوادث روزگار چنین اتفاقی افتاد که دودمانی برای از رنگ دروغ و تزویر و از ننگ و زبونی و تسلیم از قرن های دراز به این طرف هر یک مشعلدار وجودی باشند و پدران و مادرانی با دست هایی که هرگز به خون بی گناهی آلوده نشده، و هرگز گنهکاری را رها نکرده و فشار دستبند تعدی و بندگی نپذیرفته و برای تعظیم و زبونی در مقابل هیچ کس بر سینه نخورده و در برابر بت به نیایش بلند نشده، این مشعل فروزان وجود را نسل به نسل حمل کنند تا وقتی که شعله آن در افق جهانی تیره تیغ کشد و بالا گیرد و در جبین بلند و با عظمت پیامبر پرتو اندازد.

هنوز کودکی خردسال بود که گرد یتیمی بر چهره زیبایش نشست و این سایه اندوه مانند که هاله به دور ماه رخسارش چرخ می خورد، قیافه معصومش را جذاب تر جلوه می داد.

هم آن روز ستاره نبوغ و عظمت بر پیشانی بلندش می درخشید، و با چشمان سیاه و گیرنده خود جهان را خردمندانه می نگریست که گویی مقدرات مذهبی و اجتماعی گیتی را در انقلابی عظیم می بیند، گوهری بود که دست قدرت او را در عالی ترین

کان هستی پرورش داده و نهال وجودش را باغبان آفرینش با آب فضیلت و تقوا سرسبز و سیراب ساخته بود.

نسبش به پیامبران بزرگ می پیوست، و در آغوش زنان پاکدامن و پرهیزکار آن دردانه عزیز نوازش می شد.

در خانواده کهنسال و نجیب قریش تنها عمویش ابو طالب افتخار پرستاریش را دریافته بود و آن پیرمرد مهربان یگانه یادگار برادرش را همچو جان شیرین گرامی و عزیز می داشت، تا آنکه اندک اندک قدم در میدان زندگی گذاشت، و با جامعه آن روز که فاقد هر گونه فضیلت و اخلاق بود تماس پیدا کرد.

سپس مسافرت ها و گردش ها و تماشای در روحیات افراد و سازمان های محیط شروع شد، مدتی را به چوپانی رمه گوسپند گذرانید تا مانند دیگر پیامبران شبانی بشر را از شبانی گوسپندان آغاز کند، همین که در چهلمین مرحله عمر پا گذاشت خدای توانا او را به پیامبری خویش برگزید، آن چهل ساله مرد را که سخت غریب و بی کس بسر می برد، و بر هیچ قبیله و خانواده ای تکیه نداشت با مردمی وحشی و خونخوار به مبارزه درانداخت روزگاری بود که جهان در دریای آشوب و فساد غرق بود، تمام ملت ها مخصوصاً عرب در آتش فجور می سوختند، برای نخستین بار که فرشته رحمت این آیت آسمانی را خدای یگانه را بپرستند تا رستگار شوید، به نیروی خدا در فضای خاموش گیتی طنین انداز ساخت، معلوم است که اعراب جاهل و خونخوار با چه قیافه ای با او روبرو شدند، ولی روح پشتکار و استقامت که بر بالای سر پرشورش آشیانه داشت از سنگباران قوم، و زبان بدگوی دشمن ترک آشیان نگفت، او هنچنان بر اراده خود متکی بود تا آنکه پایه اسلام را که سازنده کمالات و منعکس کننده حقایق است مانند کوه در جهان استوار و محکم کرد، و قرآن مجید را در آسمان دیانت چنان پرتو افکن ساخت که کتاب های کهنه آسمانی را مانند ستارگان کوچک در اشعه خیره کننده اش محو و پنهان کرد.

ص:۵۲

گفتار حکیمانه اش مانند یاران رحمت آتش نفاق و کینه را خاموش کرد، و کاروان گمراه بشر را که در ایام جاهلیت بی سر و سامان بود به شاهراه سعادت باز آورد.

موهومات طبقاتی را لغو کرد و مسلمانان را در برابر قانون مقدس قرآن بدون استثناء مساوی قرار داد.

دیگر توانگران خیره سر که از میراث دیگران سیم و زر اندوخته بودند و بر کارگران تهیدست و زحمتکش کبریایی می فروختند نمی توانستند از موقعیت منحوس خود استفاده کنند، زندگی او در میان مردم آن چنان ساده بود که اگر در میان جمعی می نشست تازه واردین ناچار بودند از برای شناختن او از او بپرسند، تا روز مرگ که بر جهان حکومت می کرد جز به نشر کمالات و تعلیم حقایق و نشان دادن راه و رسم زندگی انسانی برنامه ای نداشت، برای خود سنگی به روی سنگ نگذاشت تا چه رسد که کاخ ستم بپا کند.

دنیا را با چشمی عفیف و پرهیزکار می نگریست و همواره گرسنه و نهی دست بسر می برد، زیرا هر چه بدست می آورد برای حیات انسانیت خرج می کرد و حتی در روز رحلت هم گرسنه بود.

یکی از همسرانش روزی پرده ای نسبتاً زیبا بر در خانه آویخته بود گویا آن پرده اندکی نقش و نگار داشت، گونه هایش از فرط خشم گل انداخته بو آن بانو تأکید کرد که بی درنگ پرده نگارین را از خانه نبوت بردار، زیرا انبیاء به تجمل و آرایش محتاج نیستند.

دست پرورده آن مکتب بزرگ، دوم شخصیت روحانی و ملکوتی عالم پس از از پیامبر نیز در ایام حکومتش می فرمود:

مرا ببنید که چگونه زندگی می کنم، بر این جامه که پوشیده ام چندان وصله خورده که از وصله کننده آن شرم دارم، روزی به من گفت این پیراهن مندرس را که دیگر وصله نمی خورد به دور انداز، گفتم: آرام باش، ما سبکباران آسانتر به منزل می رویم.

ص:۵۳

یکی از غلامان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می گوید: هیجده سال در خدمتش به سر بردم، در تمام این مدت یک حرکت یا سخن ملال آور از او ندیدم و نشنیدم در جنگ نهایت شجاع و دلیر بود، از هیچ خطری فرار نمی کرد و با وصف حال هیچ وقت هم بدون جهت خود را در مخاطره نمی انداخت.

در این دو بخشی که گذشت تجزیه و تحلیل کوتاهی دربارهٔ کمالات و حقایق عالی در پرتو وجود مؤدبان به آداب الهی و انسانی خصوصاً نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ملاحظه فرمودید، فطرت و طبیعت دست نخورده و سالم هر انسانی چه در شرق و چه در غرب به این واقعیات تمایل دارد و همین هاست که نمی گذارد انسان متجاوز شود یا مورد هجوم و تجاوز زورگویان قرار بگیرد، بگذار فروید و فرویدیسم ها هر چه می خواهند دربارهٔ فضائل بگویند آنان غیر متخصصینی هستند که در برنامه های تخصصی دخالت کرده و جز این که در میدان علم خو را رسوا کرده باشند کاری نکرده اند.

شما می توانید به جهانی که در سیطره تربیت الهی بوده و جهانی که در نفوذ افکار این یاوه گویان بوده نظر کنید آن گاه با وجدان و انصاف خود قضاوت کرده که کدامین راه برای انسان راه صحیح است؟

عواقب وخیم مادیگری

آری، آنان که با افکار پلید خود گمراهی ایجاد کردند، دانسته و یا ندانسته بشر را در تمام برنامه های حیات به میدان فساد کشیدند، آنان که دست انسان را از دامن تربیت انبیاء کوتاه کردند، دنیای حیات را مبدل به خانه ای پر از شرک و تجاوز و پستی و پلیدی نمودند.

انسان مادی و مغرور و شیفته افکار آن گمراه کنندگان این حقیقت را درک نکرده است که سلسلهٔ حیات ممکن نیست با گذشت این مدت محدود و موقت در کره

زمیـن پایـان پـذیرد، و دوران زنـدگی بـا این همه مبـارزات و مخاصـمات و مظـالم نامحـدودش هرگـاه در چنین افقی تنـگ و محصور به پایان برسد و اگر پس از انقضاء حیات در این کره خاکی حیاتی دیگر وجود نداشته باشد بی گمان چنین زندگی و حیاتی موضوعی لغو و عبث خواهـد بود و حق و باطل آن از هم جدا نخواهد شد، و هیچ انسان عاقلی به چنین عقیده غلطی تن نخواهـد داد، تا چه رسـد که تنظیم کننـده نظام حیات خداوند حکیم انسان را موجودی رها شده آفریده باشد، پیامبران راستین از دنیای دیگری به نام آخرت خبر داده و از آنجا به عنوان روز جزا یاد کرده و مطابق با منطق وحی دربارهٔ جزای اعمال بشر به این دقت خبر آورده انـد: فَمَنْ یَعْمَـلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ * وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَـرًّا یَرَهُ (۱)، انسان معتقد به آن جهان هرگز راضی نمی شود در این جهان کوچکترین حقی را از کسی پایمال کند، و خود را مانند حیوانات غرق در شهوات نمی کند.

تصور اینکه حیـات محـدود به اینجـاست نتیجه وخیمی دارد، و آن قطع رابطه بـا خـدا و انکـار تربیت روح و مبارزه با حقایق و کمالات است.

امروز بر همه روشن است که نتیجه محـدود شـمردن حیـات، در افق زنـدگی دنیای مادیت این شـده که مردم صورت حیات را زشت و زننـده و بی معنی و نـاقص یافتنـد و از این رو زبان حال بیشتر مردم بی بنـد و بار و مادیگر این است که حیات سراسـر باطـل و عبـث و بی قاعـده است، و روی این عقیـده تمـام همت و فکر و قریحه و مصـنوعات خـود را در مبـارزه و زد و خـورد وحشیانه بر سر تمتعات و لذات دنیا بکار می برند، زیرا زندگی در نظر اینان فرصتی زودگذر و بی ثبات است و چه بهتر که در این فرصت کوتاه از بردن هر نوع لذت فروگذار نشود.

تاریخ مبارزات و جنگ های دوره های اخیر بشـر را مطالعه کنید که همه به ناحق پایه گذاری شد و به ناحق هم به سود ارتش فاتح پایان یافت.

ص:۵۵

۱- ۱) زلزال: آیات ۷ و ۸ .

علت این مبارزات چیزی جز طغیان شهوات بشر و روح مادیگری او نبود، موادی که باید صرف رفاه بنی آدم شود در این جنگ ها و برنامه های استعماری مصرف نابودی بشر و شعله ور ساختن فساد در همهٔ زوایای حیات شد.

هارولدال ایکس، منشی سابق وزارت کشور آمریکا در مقاله ای تحت عنوان ما نمی توانیم با جنگ دیگری روبرو شویم، در یکی از مجلات آمریکا انتشار داد: مقدار مواد اولیه ای که در آمریکا در طی پنج سال جنگ از تاریخ اول ژانویه سال ۱۹۴۰ به مصرف رسانید به قرار زیر است:

زغال ۳ هزار میلیون تن

آهن ۵۱۶ هزار تن

سرب ۲ هزار تن

روی ۳/۵ هزار تن

مس ۵ هزار تن

بوکسیت ۱۴ هزار تن

گوگرد ۱۷ هزار تن

نمک ۶۸ هزار تن

پتاس ۳ هزار تن

نفت ۱ هزار تن

مولیبدن ۱۱۲ هزار تن

تونکستن ۱۰ هزار تن

این اجناس که در خوان طبیعت برای آسایش بشر قرار داده شده به وسیله انسانهای مادی و شهوت پرست در خراب کردن دانشگاه ها و دانشکده ها، دبیرستان ها، مدرسه ها، پارک ها، بیمارستان ها، مخزن ها، کشتن بی گناهان و مظلومان بکار برده شد. تازه این آمار مصرف شده انگلستان، فرانسه، شوروی، آلمان، بلژیک، هلند،

مجارستان، اطریش، لهستان، نروژ، دانمارک، بسی بیش از آنهاست، تازه پس از این همه بلا و بدبختی درس عبرت نگرفته و از آن پس تاکنون هزاران بلاهای فکری و جسمی و اجتماعی بسر بشر آورده اند، آری این است نتیجه زندگی مادی صرف و این است میوه تلخ افکار فروید و فرویدیسم، تعجب این است که پس از این همه ناراحتی باز گروه کثیری از تحت تأثیر همان تربیت های مادی و غلط، انکار فضایل و تزکیه روح می کننـد، راستی بشـر را باید از چه راهی غیر از تهذیب روان تربیت کرد تا این همه وحشیگری نداشته باشد.

شک نیست که نتیجه این طرز تفکر و تصور جز این نیست که انسان از سطح عالی روحی و معنوی خود تنزل کنـد، و با انکار حقیقت روح و فضایل انسانیت که عده ای از دانشمندان غرب نوایش را ساز کرده اند، در شمار دیوان و ددان و درندگان قرار گیرد، و زنـدگی از هر گونه هـدفی و غایتی و دلیلی تهی مانـد، و آرامش و آسایش و رفاه و سعادت و نوع دوستی از عرصـه حیـات رخت بنـدد، و در نتیجه اگر بشـر پیرو مکتب داروین و فرویـد شـده و مـا او را جز حیوانی پست نـدانیم، دیگر از جهان انتظاری غیر از فساد جنگ و شهوت پرستی و ستیز و هرزگی نباید داشت.

فساد در تمام زوایای حیات

تقریباً از بیست سال (۱) قبل گروهی از روان شناسان سوئد با سرسختی هر چه تمامتر اعلام کردند که: محدودیت های جنسی سبب بیمـاری های روانی شـده، و عقـده های روحی پدیـد آورده که بسیار خطرناک تر از بیماری سل و وباست، خلاصه این نظریه اینکه غرایز جنسی در مردم سوئد نباید تحت محدودیت باشد، باید آن را آزاد گذاشت.

بدنبال این نظریه کار به جایی رسید که دولت سوئد در صدد برآمد تعلیمات جنسی

ص:۵۷

۱- ۱) تاریخ مربوط به روز نشر مقاله در روزنامه های سوئدی است.

را در برنامه های مدارسـس متوسط و ابتـدایی بگنجانـد عـده ای از روان شـناسان کتاب های مخصوصـی دراین باره نوشـتند و حتی بعضی از آموزگاران با تجربه را مأمور تعلیم جزئیات این برنامه کردند.

پس از بیست سال آزادی بی حـد و حساب جنسـی و عشـقی و هزاران فجایع دردناک و پدیـد آمـدن اطفال نامشـروع و طغیان وحشتناک جوانان، اینک خود این آزادی یکی از مهمترین مشکلات دولت و ملت سوئد شده است.

هفته گذشـته کـابینه سوئـد تشـکیل جلسه داد، و در آن مسـئله نسل جوان عصـیان گر را مورد بحث قرار داد، این جلسه هشـت ساعت تمام یعنی تا دو بعـد از نیمه شب به طول انجامید، بی آنکه هیچ گونه نتیجه ای از آن گرفته شود، جالب توجه اینکه در تمام این مدت هزاران پسر و دختر بی بند و بار کاخ نخست وزیزی را در میان جار و جنجال عجیبی محاصره کرده بودند.

دامنه این بحث به پارلمان آن کشور نیز کشـیده شد و یکی از نمایندگان یعنی نماینده شهر کارلسکوکا همان شهری که بر اثر میتینگ عده ای از جوانان آشوبگر و بی بند و بار دچار تشنج سختی شده بود شدیداً به دولت حمله کرد، بالاخره نخست وزیر سوئد عظمت این فاجعه را در یک کلام خلاصه کرد و گفت:

برای جبران اشـتباهی که بیست سال تمام ادامه داشـته چهل سال وقت لازم داریم، معنای این جمله این است که بایـد نسل نو با تربیتی را از ابتداء تربیت کنیم تا فردا جامعهٔ سالمی داشته باشیم.

این قسـمتی از آلودگی انسان است که در سایهٔ سیستم مکتب های غربی گرفتار آنست، بیچاره تر و ننگین تر از آنان مشرقیانی هستند که آزادی پسران و دختران را حلّال مشکلات می دانند.

این نکته را نیز در ضمن این برنامه از هارلوک آلیس، بشنوید که قابل توجه است

مخصوصاً برای غرب زدگانی که کورکورانه همه چیز را به غرب باخته اند، این معلم غربی می گوید:

تنها معلمی که مسائل جنسی بشر را با کمال صداقت و پاکی و دقت مورد برّرسی قرار داده، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود.

خبری هم از شیکاگو بشنوید:

۲۰۰ دختر پس از آنکه با آهنگ جاز رقصیدند شورش کردند، و ماجرای وحشتناکی بوجود آوردند، دویست جانور در این جا دارند می غرند آنها شورش کرده اند، برق آسا کمک برسانید، انی جمله را رئیس دار التأدیب شیکاگو تلفنی به رئیس پلیس اطلاع داد، و بی درنگ ده ها پلیس با باتون و بمب های گاز اشک آور و سلاح های آتشین به طرف مرکز شورشیان هجوم بردند.

شورشیان دویست دختر عاصی بودند، از خشم جیغ می کشیدند و وحشیانه هر چیز را می شکستند و خورد می کردند و چیز سالم باقی نمی گذاشتند.

آنها بچه های دار التأدیب بودند ولی حالا در و پنجره های دار التأدیب را خورد می کردند و مراقبان را کتک می زدند تا جایی که بیهوش شوند.

پلیس ها بی درنگ آمدند، اما دخترها باز هم رحم نکردند و وحشیانه به سویشان حمله بردند، پلیس به هیچ گونه نمی توانست آنان را آرام سازد ناگزیر رفتار خشنی در پیش گرفت، بمب های گاز اشک آور را در میان دختران شورشی ترکاند وقتی گاز اثر خود را کرد دخترها به جانب دیگر گریختند و از آنجا اشیائی که دم دستشان بود وحشیانه به سوی پلیس پرتاب کردند مگر چه شده بود؟

آنها پیش از این که شورش کنند برای اولین بار دو ساعت موزیک جاز شنیده بودند و دچار هیستری های ناشی از آن گشته و عامل این مسئله یکی از پزشکان بود که

برای اولین بار برای آزمایش روحیات آنها صفحات جاز گذارده بود. (۱)پزشک آری، پزشک مردی که در هنگام گرفتن گواهی طب قسم یاد کرده برای بنی آدم مضر نباشد آن هم در کجا دار التأدیب، آری دار التأدیب راستی بهت آور است مشابه این اوضاع فعلاً در تمام جهان زیاد است می گویند: روح یعنی چه؟

تهذیب روان چه منطقی است؟

فضایل و کمالات، شرف و غیرت، حمیت و آدمیت اوهام و خیالات.

از چهل و هشت ایالت آمریکا هم خبر بگیرید تا ببینید افکار فروید و فرویدیسمی و خروج بشر از حوزه هدایت حق چه کرده؟

در سال ۱۹۸۵ میلادی در چهل و هشت ایالت آمریکا ۲۴۸۴۳۹ دختر و زن به جرائم مختلف از قتل گرفته تا جیب بری و قاچاق دستگیر کردند، طبق آمار جدید این قبیل جرائم در میان زنان آمریکایی سی درصد نسبت به دو سال قبل افزایش یافته.

این وضع منحصر به آمریکا نیست، آماری که از کشورهای اروپایی جمع آوری شده نشان می دهد که جرائم و جنایات بانوان در کشورهای اروپایی نسبت به پنج سال قبل از ۲۰ تا ۴۵ درصد افزایش یافته است نکته مهم و تأثیرآوری که در این قبیل جرائم به چشم می خورد این است که بیش از ۴۰ درصد مجرمین از دختران و زنان جوان کمتر از بیست سال می باشند، و ارتکاب جرم و جنایت از طرف دخترانی که سنشان بین ۱۲ تا بیست سال است نشان می دهد که انحطاط اخلاقی به چه پایه خطرناکی رسیده است.

افزایش جرائم و جنایات زنان، روان شناسان و دانشمندان علم علم الاجتماع را در

۱- ۱) اطلاعات هفتگی.

این اواخر اندیشناک ساخته و با کشف علل این افزایش خطرناک راههای چاره ای هم پیشنهاد کرده اند، از جمله کنترل شدید فیلم های سینما، جلوگیری از انتشار داستان ها و نشریات فسادانگیز، ایجاد محدودیت ها و قیود تازه در مناسبات مردان و زنان و پسران و دختران. (۱)از فرانسه پرچمدار حقوق بشر هم خبری بشنوید:

گانگسترهـای فرانسـوی (یعنی مردان مسـلحی که در یـک دزدی به چنـد میلیون دلاـر قـانع نیسـتند) برای کسب مهـارت حرفه خویش یک دانشـکده مخفی درست کرده بودنـد، آنها قبل از شـروع بکار مدتی در این دانشـکده در میان مزارع ناحیه تیوزن مخفی بود، تمرین می کردند.

موقعی که خبرنگاران در معیت افراد پلیس به دانشـکده گانگستری رفتنـد در اطاق بزرگ آن تخته سـیاهی دیدند که روی آن اصول حمله به مغازه ها و بانکها تشریح شده بود.

تحقیق مأمورین ژاندارمری و پلیس دربارهٔ یک حادثه دزدی منجر به کشف این دانشکده شد.

پل گواعینی، رئیس گروه گانگسترها و مـدیر این دانشـکده برای این که سوءظن پلیس را جلب نکنـد یک اتحادیه کشاورزی تأسیس کرده و آن را به ثبت رسانده بود.

او گانگسترهای تحت تربیت خود را از میان قماربازان پاریسـی انتخاب کرده بود و این عده هر کدام در کاری کسب تخصص کرده بودند.

رانندهٔ کارشـناس، گشاینـدهٔ در صـندوق، تیرانـداز و... عـده زیادی از گانگسترهای فرانسوی هر یک مـدتی در این دانشـکده مشغول تمرین بوده اند و برنامه روزانه تمرین بدین قرار بود:

صبح ورزش، سپس تیراندازی با مسلسل و طپانچه و بعد از ظهر تمرینهای مختلف دیگر.

البته بعد از ظهرها درس جنبه نظری داشت، نقشه مورد محل نظر با تمام جزئیات

۱- ۱) سپید و سیاه.

آن برای شاگردان تشریح می شد تا هنگام عمل دچار اشتباه نشوند.

در حمله ای کـه شـاگردان دانشــکده گـانگستری فرانسـه بـه بانـک توتـون کردنـد پنـج مـأمور پلیس مجروح شـد، و یکی از گانگسترها دم مرگ رفت.

از ایران هم مدت هاست غرب زده شده و انواع مفاسد و پلیدی ها در آن راه پیدا کرده خبری بخوانید:

تعداد بیماران روانی کشور در حال حاضر از سی هزار تجاوز می کند و بیست دو درصد (۱) آنان را جوانان تشکیل می دهند.

طی سـی سال اخیر تعـداد بیماران روانی ایران ۱۳ برابر شـده، در حـالی که تعـداد بیماران روانی در آلمان در ۴۰ سال اخیر ۳ برابر، و در آمریکا ۵ برابر شده، و آمار نشان می دهد که بیماران روحی به تدریج در زنها بیش از مردها می شود.

این آمـار تنهـا مربوط به بیمـاران روانی است، اگر بخواهنـد آمـار مفاسـد و پلیـدی هـای دیگر از قبیل دزدی، جیب بری، قتل، خودکشـی، و تجـاوز به عفت، فرار دختران از خـانه هـا، روابـط غیر مشـروع، قمار بازی، شـرابخواری، و... منتشـر کننـد راستی وحشتناک است، این همه بدبختی مولود فرار از حریم هدایت، و دور شدن از مقررات اصیل الهی است.

نوشـته اند: مواد مخدر، موزیک های تند، رقص های شـلوغ، روابط دختران و پسـران، سینما و تلویزیون، داستان های عشقی از عوامل مساعد کننده بیماری روانی است و فشارهای عصبی باعث بسیاری از مرگ و میرهاست.

آن زمـان که دین و شـرف، انسانیت و فضـیلت، حریت و عصـمت، و عفت و پاکی، صـلاح و سـداد، وقار و تربیت، بردباری و برابری و خلاصه قرآن و قوانین اسـلامی تا حدودی در خانواده و جامعه حاکم بود، از این عیوب و پلیدی ها، به این اندازه خبر نبود. اما اگر روزی خدای ناکرده تمام جامعه از تربیت اسلامی جدا شود، اوضاع چه

۱- ۱) آمار مربوط به قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است.

خواهد شد؟!

سیر و حرکت انسان مادی از زبان علی علیه السلام

در بیابان وحشتزای عدم مسافری سرگردان، راهی طولانی و تاریک را در پیش گرفته آهسته به جانب دنیا روی نهاده بود.

گاهی به صورت شیره در شریان نباتات روان می شد، و زمانی مانند شیر از خون و گوشت حیوانات سرچشمه گرفته در نهرهای باریک رگ راه باز می نمود تا به خلیج پستان فرو ریخت، عاقبت شکل قطره آبی که آن را نطفه می گویند درآمد، و در نتیجه هیجان غریزه از پشت مردی به شکم زنی تغییر مکان داد و مانند تخمی که بدست باغبان در دل زمین دفن شود در خلال پرده های رحم به انتظار روز موعود پنهان گردید.

این راهگذار غریب که از هر چیز به سایه که بین وجود و عدم سرگردان است شبیه تر بود، در این مسافرت خسته کننده و دشوار چه ها کشید و چه شهرهای ندیده و نشنیده را تماشا کرد، و در مدت نه ماه که مهمان رحم و همسایهٔ امعا و احشاء بود تا موقع عزیمت چگونه پذیرایی شود به چه صورت ها درآمد.

خون بود کم کم گوشت شد، رفته رفته قیافه ای گرفت و مهندس آفرینش بر اندامش خطوطی ترسیم کرد تا وقت رفتن با چشم و گوش و با دست و پا باشد.

شبی گذشت و روزی آمد، و سرانجام انقلاب و فشاری در زندگی خود احساس کرد و بیهوش گردید، ناگهان چشمان ناتوان و خسته اش را در محیطی پر جنجال و غوغا بر جماعتی گشود که همه می خندیدند و دست می زدند، آری به دنیا آمده معلوم نیست که در نخستین لحظه با چه هیولایی ترس آور و وحشتناك برخورد کرده که در میان هلهله شادی و فریاد مسرت دیگران با تمام نیرو شیون برآورده مانند ابر بهاری زار زار بگریست.

ص:۶۳

درست در همـان موقع که این مسـافر از آن جهـان ابهـام آمیز به سوی اقلیم وجودی روی آور شـده بود، پروانه ای رنگین پر و بـال هم از آشـیان عـالم قـدس به همراهی او رخت بربست و از آسـمان به زمین میل نزول کرد(روح) وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی . (۱)

آن پرنـده زیبـا و سـبک پرواز که با فرشـتگان همبازی بود بر گل های سـتارگان می نشـست، و به دور شـمع ابـدیت چرخ می خورد، بنا به فرمان ایزد متعال دل از چمن سبز آسمان و چراغ مهر و ماه برکنده به دنبال مقدرات مجهول خود بال و

ص:۶۴

۱- ۱) حجر: آیهٔ ۲۹.

پر گشود.

این دو همسفر مانند جسم و سایه، پیش و دنبال به جهان می آمدند و ندیده عاشق یکدیگر بودند، ولی در نخستین ملاقات خوب با هم آشنا شده، انس گرفتند به طوری که بی اختیار این در آغوش آن و آن در قلب این فرو رفت.

اندک اندک چهرهٔ هولناک دنیا در نظر نوزاد قیافه ای زیبا و محبوب گرفته، هر چه بزرگتر می شد احساس می کرد که این محیط و این فضا را بیشتر دوست دارد، تا کار به جایی رسید که همه چیز را فدای دنیای محبوب و عزیزش نمود (این نتیجه دورر ماندن از حوزه هدایت و غفلت از وطن اصلی و بی توجهی به تزکیه جان است، انسان چه موجود عجیبی است دستگاه آفرینش محصولی شگفت انگیزتر از بشر به دنیا نفرستاده، هر قدر هم که سالمند و بزرگ باشد باز هم به کودکان خردسال می ماند که بی سبب خوش دل و بیهوده آزرده و ملول است.

گاهی به افراط پیش می رود، و زمانی به تفریط باز پس می گردد، و اگر امیدوار باشد بر حرص و طمع می افزاید، و اگر مأیوس گردد از شدت تأسف جان می سپارد. چنان خشمگین می شود که خود را بی اختیار به هلاکت می اندازد، و چنان خرسند و خوشحال می شود که احتیاط و پیش بینی را فراموش می کند.

در موقع ترس به قدری ضعیف و عاجز است که از سود نیز می پرهیزد و هنگام ایمنی کورکورانه در چاه نیستی فرو می افتد.

در مصیبت سخت نابردبار و کم طاقت است، و همین که به عیش و خوشگذرانی رسید جهان را دمی می شمارد.

روزی اگر گرسنه ماند از شدت ضعف بر خاک می نشیند و بر سر سفره چندان می خورد که باز هم سنگینی و کسالت به او مجال جنبش و حرکت نمی دهد، باری همیشه افراط کار و تفریط پیشه است و کمتر در این طبیعت موجودی معتدل و با اراده می توان یافت.

ص:۶۵

آن طفل ناتوان و بی چاره که یک دم در گهواره نمی توانست بی پرستار بسر برد، و از پشه ای بدین ناتوانی درمانده و عاجز می شد جز جرعه ای شیر که از خون انسانی دیگر تهیه می گردید هیچ غذایی را نمی توانست هضم کند به مرور زمان کار را به جایی می رساند که با بلعیدن جهانی بدین با عظمت باز هم همیشه گرسنه است.

همان کودک شیرخوار درنده و خونخوار می گردد، اما چندان طول نمی کشد که دوباره روزگار عجز و ناتوانی بدو باز گشته از صورت نخستین هزاران باز هولناک تر جلوه می کند یعنی گهواره روز ولادتش به گور تنگ و تاریک مبدل می گردد.

در آنجا در زیر سنگ لحد تنها و بیگانه سر به خاک و خشت می گذارد و از آن دنیای زیبا و از آن کاخ عالی و از آن سیم و زر و خلاصه از همه چیز دل کنده فقط به مشتی خاک قناعت می کند، در این موقع کردار زشت و پندار فاسد و تباه کاری ها و خونریزی ها و قتل و غارت ها همه با منظره ای وحشتناک از پیش چشمش رژه می روند و به صورت او زهرخند می زنند، اما از همه جگرگدازتر نمای همسفر عزیز اوست که فریاد پشیمانی و افسوسش را به فلک می رساند.

آری، همان یار ملکوتی و شیرین کار، همان روح عزیز که از افق مجردات پایین آمده و در آغوش او جای گرفته بود، اکنون سراپا آلوده و ننگین بال شکسته و پر سوخته، مستمند و اندوهناک به بالینش حاضر شده او را به سختی سرزنش و ملامت می کند که: ای کاش هرگز با تو دوست و آشنا نمی شدم.

این ترانه را خردمندان و افراد پرهیزکار هم در دوران حیات به خوبی می شنوند و این همان ترانه ای است که وی را ندای جان نامند.

در اینجا آهنگ امیر المؤمنین علیه السلام قدری رقت انگیز و آهسته شده، اشک به دور چشمان خدا بینش حلقه زد: خداوندا، آنها کجا رفتند؟ آن پادشاهان جهانگیر، آن ستمگران خونریز، آنهایی که برای افتخار موهوم، برای تصرف یک وجب خاک هزاران خاندان را بر باد می دادند اکنون به چه چیزی سرگرمند؟

ص:۶۶

آیا از تخت و تاج زیباتر، از نفوذ سلطنت بهتر، از عیش و عشرت شیرین تر چه چیز را بدست آورده اند که با آن خوش کرده یک باره از این جهان رخت بربستند؟

هیچ، فقط در قبر جای گرفتند و پیراهن کفن پوشیدند خاک بودند و سرانجام نیز با خاک سیاه همدم و هم آغوش گردیدند. (۱)

۱- ۱) نهج البلاغه جواد فاضل با کمی تغییر: ص ۱۳۳.

بخش سوم

اشاره

* کمال کدام است؟

* کمال در پرتو تربیت روح و روان

* شخصیت معنوی انسان

* پرورش روان بهترین عامل جلوگیری از فساد

* حالات گوناگون روح

* نقش مربی کامل در حیات انسان

* اخلاق چراغ راه زندگی

* در حریم قرآن

کمال کدام است؟

بزرگ خدای مهربان هر یک از موجودات جهان را به دو قسم از کمال مخصوص ساخته که یکی در اصطلاح دانشمندان کمال اول و دیگر را کمال دوم می نامند.

کمال اول هر موجود وجود اوست، زیرا هر موجود به وسیله هستی از نقص عدم و نیستی پیراسته می گردد، و کمال دوم هر موجود به ظهور آمدن استعداد و قابلیت هایی است که در نهاد او به ودیعت نهاده شده.

مثلاً ـ کمال اول یک بذر گل وجود آن بذر است، و کمال دومش آن است که بروید و ساق و برگ و شکوفه و میوه پدید آورد.

برای اینکه موجودات این جهان از مرتبه کمال اول به مرحله کمال دوم برسند، خدای بزرگ در زندگی آنان قوانین و مقرراتی به نام سنن و نوامیس طبیعی مقرر فرموده که با پیروی از آن قوانین تدریجاً به کمال خود می رسند و چون فاقد اراده و اختیارند ناچار از این قوانین پیروی می کنند، و از حدود مصلحت خود گامی فراتر نمی روند و منحرف نمی شوند. ولی انسان چون دارای اختیار و اراده است، برای اینکه از این نعمت سوءاستفاده نکند و این مواهب را در راه فساد و انحطاط بکار نبرد محتاج به راهنما و مربی است که او را در رسیدن به کمال مطلوب خود ارشاد کند، و البته راهنما باید از طرف خداوند تعیین شود، تا اولاً به انجام این وظیفه عالم

و قادر باشد، و ثانیاً از هوی و هوس پیروی نکند و تحت تأثیر عوامل محیطی نباشد لذا پروردگار عالم به آیین لطف از میان بشر کاملترین و صالحترین افراد را اختیار کرد و طرق تربیت و هدایت نوع انسان را به ایشان آموخت و به هدایت و تربیت مردم مأموریت داد که این افراد برگزیده در اصطلاح دین پیغمبر نامیده می شوند.همان طوری که در ناحیهٔ جسمی انسان در معرض حوادث گوناگون و امراض مختلف است، و برای رفع آلام بدنی انسان نیازمند به طبیعت و دارو است، و برای ادامهٔ سلامت رعایت برنامه های بهداشتی بر او لازم و واجب است به همان شکل ناحیه روان در معرض امراض گوناگون و آلام خطرناک است و برای دفع و رفع امراض انسان هیچ چاره ای جز مراجعه به طبیبان روحانی ندارد، و می دانید که مریض معمولاً برای مبارزه با درد به متخصص فن مراجعه می کند و متخصصین علاج امراض روحی و بیماری های...روانی جز انبیاء و ائمه و تربیت شدگان مکتب آنان کسی نیست.

آری، حسد، کبر، دو رویی، دشنام، تهمت، غیبت، عادت به رشوه، تقلب، بی رحمی، تعرض و تجاوز به حقوق دیگران، جنایت، شهوت پرستی، مادی گری صرف، بد خلقی، جبن، زنا، قمار بازی، وطن فروشی، شراب خواری، کم فروشی، شرک، جهالت، ریا و ... مرض است و قابل معالجه و تنها گروهی که این امراض را در بشر معالجه کرده اند و می کنند انبیاء و مقررات الهی است، که به وسیلهٔ آنان به بشر عرضه شده، تاکنون هیچ مکتبی نتوانسته بشر را آراسته به فضیلت و واقعیت کند، تنها اصولی که انسان را آراسته به تربیت واقعی کرده اصول تربیتی انبیاء علیه السلام بوده، اینان بشر را از کمال اول به کمال دوم راهنمایی کردند.

پیامبران بزرگ بدون چشم داشت و توجه به منافع شخصی در ایام بعثت خود به معالجه بیماران روانی می پرداختند و به مردم می گفتند: چیزی ما پیغمبران را وادار به مداوای امراض روحی شما نمی کند مگر فرمانی که از طرف حق داریم.

ص:۷۲

بودجه شخصی انبیاء از کارهایی اداره می شد که هر یک مشغول به آن بودند، در دوران عمر هیچکدام کمترین چشم طمعی به مال مردم نداشتند، ترویج اخلاق و فضیلت را مجانی بر عهده داشتند و در این راه از هیچ کوششی مضایقه نمی کردند.

مقصود اساسی و نظر اصلی از بعثت پیامبران دعوت خلق به سوی خالق، و استخدام نیروهای فردی و اجتماعی و طبیعی و روانی در راه کسب سعادت دنیوی و اخروی، و بکار گماشتن شهوات تحت فرمان عقل بود تا بوسیله انسان به کمال مطلوب خود که سعادت ابدی است برسد و از نقص و عذاب جاودانی برهد امیر المؤمنین علیه السلام در اولین خطبه نهج البلاغه دربارهٔ پیامبران این چنین می فرماید:

خدای سبحان از فرزندان آدم پیامبرانی برگزید و بر تبلیغ وحی از ایشان پیمان گرفت، و آنان را بر این وظیفه بزرگ امین قرار داد، پس چون بیشتر آفریدگان پیمان خدا را تغیر دادند و حق او را نشناختند و شرکایی با خدا قرار دادند و شیاطین ایشان را از شناسایی خدا بگرداندند و از عبادتش باز داشتند، رسولانش را در میان ایشان برگزید و انبیاء خود را به سوی ایشان برانگیخت تا به رعایت پیمان فطرت الهی وادارشان کنند، و نعمت فراموش شده او را به یادشان آرند و به وسیلهٔ تبلیغ پیام الهی با ایشان احتجاج کنند، و گنج های عقولشان را استخراج نمایند و خاک های جهل و نسیان را از روی گوهرهای مشاعرشان برطرف سازند.

آیات قدرت خدا را از آن سقف که بر فرازشان افروخته و آن گهواره که زیر پایشان ساخته، و معیشت هایی که بدست فناشان بسپارد، و امراض و آمالی که پیرشان می کند، و حوادثی که پیاپی به سرایشان وارد می شود به آنان نشان می دهند.

این وظیفه اساسی انبیاست، ولی چون تأمین این منظور مستلزم آن است که زندگی دنیوی مردم منظم و بر اساس عدالت استوار باشد لذا باید برای اداره امور دنیا و حفظ جان و مال و نسل و ظاهر زندگی و پیشبرد حیات جسمی و حفظ عقل مردم، و برای جلوگیری از ظلم و فساد و بطالت و ضرر و فریب و خدعه نیز قوانین و

نظاماتی برقرار کنند و حدود حقوق مردم را تأمین و تعیین و تضمین نمایند، و بطور کلی زندگی دنیوی مردم را بر اساس صحیح استوار سازند روی این اصل احکام معاملات و حدود حقوق نیز مورد توجه و عنایت پیغمبران قرار گرفته است. (۱)سیاست دنیوی و برنامه های بزرگداشت جسم و مسائل مادی از نظر مکتب انبیاء وظیفه عرضی و در مرتبه دوم است، و از این جهت هیچ یک از احکام و سیاساتی که دین برای مردم برقرار می سازد خالی از منظور اخروی و تهذیب روحی نیست، و عدالت که روح اجتماع و میزان سعادت است از آن جهت منظور دین است که به وسیله رعایت آن شهوات و هواهای مردم مسخر عقل می گردد، و ظلم و جور از آن سبب مذموم و منفور است که عقل را در راه خدمت شهوات بکار می دارد و شخص را از رسیدن به کمال معنوی و سعادت اخروی و قرب به خدا که آخرین مرحله کمال انسانیت است مانع می شود.

به همین جهت مردم در امور زندگی و شؤون دنیوی خود نیز هیچگاه از پیروی شرایع آسمانی و قوانین الهی بی نیاز نخواهند بود زیرا بهترین قوانین و کاملترین نظاماتی که بشر آن را وضع کند تنها خاصیتش این است که امور زندگی دنیا را منظم کند ولی نمی تواند ضامن سعادت اخروی و کمال نفسانی انسان باشد، در حالی که قوانین و نظامات ساخته بشر حتی از عهده اصلاح امور دنیوی مردم هم برنیامده تا چه رسد به امور معنوی و اخروی.

کمال در پرتو تربیت روح و روان

موجوداتی که از آنها آثار مختلف بروز می کند نبات و حیوان و انسان است، آثار نبات نمو و برومندی و تولید مثل و شاخ و برگ و میوه و گل های رنگارنگ و

۱- ۱) به کتاب های کافی، تهذیب،من لا یحضره الفقیه، وسایل الشیعه، بحار الانوار علامه مجلسی مراجعه کنید.

عطرهای گوناگون و اقسام خواص شیمیایی و غیره است.

در حیوان علاوه بر نمو و تولید مثل، حس و حرکت و میل و نفرت و اراده وجود دارد، در انسان اضافه بر ماتب نبات و حیوان استدلال و استنباط و اختراع می بینیم که به تعبیر جامع تفکر نامیده می شود، و ناشی از قوه عاقله ای که خود او شأنی از شؤون حقیقت انسانی و روح و نفس اوست می باشد.

با چراغ علم و استدلال نمی توان به حقیقت نفس رسید، فقط از راه تفکر در آثار است که می توان به عظمت و جامعیت این ودیعه الهی پی برد.

به همین خاطر انسان صحنه دو قسم آثار و اعمال است: یکی محسوس و مشهود، مانند اعمال دوران خون و ترشح صفراء از کبد، و عملیات جهاز هاضمه و غیر آن.

دوم غیر محسوس و نامشهود، مانند تفکر، خوشحالی تتابع افکار و نقش بندی های خیال که فقط به وسیله آثار و وجدان قابل درک می باشد و به حکم اینکه اختلاف اثر دلیل بر اختلاف مؤثر است باید این گونه اعمال را به دو مبدأ و منشأ نسبت داد آثار اول را به جسم و دوم را به روح و باید تحت دو عنوان این دو آثار را خواند آثار جسمانی و آثار روحانی.

در اعمال جسمانی انسان ها با تفاوت صورت و قیافه با حیوانات برابر ولی تمایز او و سایر موجودات به وسیله اعمال روحی است و همین منشأ دوم است که شخصیت انسان را تشکیل می دهد و آدمی را به سوی کمال حقیقی رهنمون می گردد.

انسان هر قدر از امور محسوسه و مادی غیر مناسب با خود دور، و پا بر شهوات حاد و هوی و هوس بگذارد باصفاتر، و بر درک حقایق عالیه علوم و وصول به سعادت و به آرامش خاطر توانا می شود، و هر اندازه به طرف امور مادی و حیوانی تمایل پیدا کند به عالم حیوانیت نزدیک تر و بلکه چوب اسباب کارش آماده تر است پست تر از حیوان خواهد شد. انسان مانند آن حیوان کور- دلی نیست که در اعماق دریا

مشغول ساختن جزیره مرجانی می شود، در حالی که خودش نمی دانـد چکار می کند، یعنی نمی فهمد که به زودی روی این جزیره انسـان هـایی اشـرف تر از خودش زیست خواهنـد نمود، مبارزه در راه زنـدگی در انسان به خاطر قوه تفکر و عالم عالی روح بایـد از حـدود مادیات قـدم بر دایرهٔ روحیات نهـد، انسان بایـد شـرف خود را دریابـد و برای رهایی خویشـتن کوشـش و مبارزه آغاز نماید و در این مبارزه نباید وجدان و اعمال روحی را فراموش کند.

همواره بایـد از عمیق ترین انگیزه ها پیروی نمایـد، جرقه نورانی به قرب حق رسـیدن در ظروف وجـدانی و روحی نهفته است، آینده انسان وابسـته به تکامل و شخصیت روحی اوست و انسان هنگامی دارای شخصیت تکامل یافته خواهد بود که در جهات مختلف به برطرف کردن نقص خود بپردازد شخصـیت انسان عبارت از عاطفه، عقل، وجدان، بیداری فطرت، کمک به همنوع، ایجاد مساوات و برابری، حسن نیت، صـلح و سلامتی وقار، بزرگی شرف و غیرت، عصمت و عفت، منزلت و کرامت، راستی و درستی، احسان و عدل است.

انسان فقط عبارت از سـلول و اعصاب نیست که دارای یک کمال باشد آن هم کمال جسمی، تکامل واقعی انسانی یعنی کمال یـافتن شخصـیت او، انسـان دارای هویت و شخصـیت واقعی محفوظی است که در عین تمام تغییراتی که عارض به جسم او می شود آن هویت پابرجاست و این هویت در ناحیه روان و روح است که مبـدأ آثار غیر محسوس و ظرف تمام کمالات و حقایق می باشد، علمای علم بدن شناسـی تبدّل کلی جسم را تا استخوان ها منتهی درجه هفت ماه تعیین کرده اند، ولی روح یعنی آن جهت مابه الامتیاز انسان از اول تا به آخر یعنی هنگام مفارقت از بدن هویت خویش باقی و برقرار است.

آری، بـدن از نسوج ها و سـلول هایی ترکیب یافته که دائماً در حال مرگ و حیاتنـد، ولی بـدیهی است که شخصـیت انسان با انساج و ترکیب و تجزیه و تحلیل شیمیایی

ص:۷۶

سر و کاری ندارد.

جسم و اعصاب و نیروی آن مانند ماشین های معمولی در نتیجه کار فرسوده شده و عادتاً تا چهل سالگی توانایی و نشاط دارند، ولی کمال روحی و عقلی از چهل سالگی شروع می شود و هر قدر این نیروی معنوی بیشتر کار کند کامل تر می شود و به هر نسبت که قوای مادی سستی گرفته و فرسوده شوند و شهوات و هوس ها کاسته گردند، ظهور و بروز نتایج عقل و روح بیشتر می گردد و در این مسیر هم خستگی مفهومی ندارد.

در ذات و سرشت انسان تنها نیروی شگرف روح است که قید و حدی نمی شناسد و زمان و مکان نمی داند و ابتدا و انتها را بلد نیست، و بالاخره فنا در ذاتش راه پیدا نمی کند، روان و روح تنها نیرویی است که آنچه عقل حس و درک نمی کند می تواند دریابد و بدان بپیوندد.

آری، او تنها چیزی است که می تواند به جاودانگی و ابدیت پیوسته و بدان راه پیدا کند و بالاخره چیزی است که می تواند به خدا نزدیک شود، و این است منتهای کمال روح که وسیلهٔ آن تربیت صحیح است و آن تربیت هم جز در مکتب الهی یافت نمی شود.

شخصیت معنوی انسان

خداوند در قرآن مجید می فرماید:

آیا هنوز هنگام آن فرا نرسیده که مؤمنان در برابر خدا و آنچه از جانب حق نازل گردیده دل به فروتنی وادارند؟ و مانند اهل کتاب نباشند که با گذشت زمان قلب هایی سخت پیدا کردند و بیشترشان فاسق شدند، بدانید خدا زمین را پس از مردن آن دوباره زنده می کند، ما آیات خود را بیان کردیم شاید شما اندیشه کنید. (۱)

۱- ۱) الحدید: ۱۶ -۱۷.

در این آیه فراهم آمـدن شخصـیت واقعی را در پرتـو فروتنی در برابر اصول تربیـتی حق می بینیم، و جمود و سـنگدلی در برابر آیات حق را پستی و زبونی می یابیم.

هر چیزی در عالم وجود برای خود شخصـیتی دارد، شخصـیت ملاک تحقق وجودی و باز شناختن چیزی از غیر اوست، اگر به ما بگوینـد چیزی را بـدون در نظر گرفتن شخصـیتش بازگو کن چیز مشت پر کنی نیست تا مشـخص نباشد مورد نظر قرار نمی گیرد و شرایط مربوط به او به آن تعلق نمی گیرد.

وجود بر دو گونه است:

۱ -وجود حسی که باید دارای شخصیت حسی باشد.

۲ -وجود معنوی که شخصـیت معنوی دار شـیء هنگامی از وجود کامل برخوردار است که صاحب هر دو شخصـیت باشد هم حسی و هم معنوی، زیرا در این صورت در ظاهر و در معنی کمال یافته یا کمال می یابد.

افراد بشـر داری دو بعد از شخصـیت هسـتند: محسوس و معنوی، اما وجود حسی آنان شخصیت اضافی محسوس آنان است که عبارت است از سیما و صورت، حرکت و سکون، خوردن و آشامیدن، رفتن، و برپا ایستادن.

و امّا شخصیت معنوی آنان مربوط به داشتن نیرو و ضعف عقل و کودنی و ثبات و دو دلی و خلاصه بهره و زیان است، هر گاه افراد را از روحی که منشأ آثار وجودیشان هست جدا سازیم و مرز هستی شان را فقط در حدود شخصـیت محسوس قرار دهیم از وجـود معنـوی عـاری می گردنـد، آن وقت جز حیوان دوپـایی بیش نیسـتند در این هنگـام خود سـایه دیگران می شونـد که حرکتشان به حرکت آنان و فکرشان به طرز فکر آنان و رفتارشان تابع رفتار ایشان خواهد بود، و به این منوال موقعیت انسانی و شخصـیت روحی خو را در این جهـان از دست می دهنـد چه آثـار انسـانی و روحی دیگر از وجودشان ساطع نیست، به عبارت دیگر چرخ گرداننده کارخانه شهوات و هوس های دیگرانند، جامعه نیز مانند فرد دارای دو شخصیت

محسوس و معنوی است، با هر کدام نوعی از وجود خود را ثابت می کند، شخصیت محسوس ملت وجود وی در منطقه خاصی از زمین است که روی آن و زیر آسمانش به جنب و جوش پرداخته از فرآورده های زمین و نعمت های آسمانی استفاده می کند.

اما شخصیت معنویش تابع مقدار درکی است که در صحنه عام زندگی پیدا کرده و نیز آن مقدار نفع و ضرری که از طرز سلوک خود کسب می کنمد و راه های خیر و شر را در پیش پای خود هموار می نماید.

این را باید دانست که هر کدام از جسم و جان و روان و تن و فرد یا اجتماع وسیله بقاء می خواهد، درست است که هر یک در دیگری تأثیر دارد لکن در عین حال دو وجود کاملاً متمایز هستند تن دارای شخصیت و روح دارای شخصیت دیگر همان طور فرد و جامعه.

وسیلهٔ بقاء شخصیت محسوس فرآورده های زمین و آسمان و شخصیت روح وحی و قوانین آسمانی است هم در ناحیهٔ فرد و هم در عرصه اجتماع.

اگر انگیزه شخصیت معنوی ملتی معدوم یا ضعیف گردد و همگی به حدود شخصیت محسوس خود اکتفاء کنند، قطعاً از داشتن برنامه های معنوی محروم یا کم بهره خواهند شد، در چنین وضعی ملت خوار می شود اگر چه در خانه خود به سر برد و به تنگدستی می نشیند اگر چه برایش از آسمان مائده نازل گردد، و بی مقدار خواهد شد گرچه دارای نفرات زیاد باشد. پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: ملت فاقد معنویت، گویا خار و خاشاکی هستند که همراه با کف یا سیل می روند، در این هنگام است که ملت مقتدر چون گرسنگانی که بر سر کاسه غذا بنشینند اطرافش را احاطه کرده مرعوب و محکومش می کنند.

البته هر چه به خلاف کاری ها و تباهی ها اضافه شود، و معصیت و گناه شدت

بگیرد شخصیت معنوی به افول نزدیک تر می شود.

ممنوعیت شرک، ریا، دروغ، تهمت، شرابخواری، قماربازی و... از طرف حق به خاطر زنده ماندن شخصیت معنوی انسان است و این برنامه های ممنوع تا روز برپا بودن نظام عالم به مصلحت بشر ممنوع است گرچه با ذائقه ترقی خواهان و متجددین ناسازگار نباشد.

پرورش روان بهترین عامل جلوگیری از فساد

ممنوعیت معاصی و برنامه های ضد اخلاقی از طرف خداوند برای این است که سایه برنامه های شوم و خلاف انسانیت که شخصیت عالی بشری را دستخوش تنزل و ناپاکی می کند، و او را از روش اصلی زندگی منحرف می سازد از صحنه حیات برطرف شود.

انسان باتربیت، وجودی که شرف روحی او در سایهٔ برنامه ای الهی پابرجاست به خود اجازه ورود به میدان مراحل ممنوع نمی دهد، اما محروم از تربیت نسبت به آنچه برایش ضرر دارد گوش شنوا ندارد.

مدت ها قبل در کشور فرانسه، کشوری که پرچمدار انقلاب است و سرزمین اعلام حقوق بشر، آن بشری که بدست همین فرانسه برای آزاد کردن کشورش الجزایر یک میلیون کشته داد.

خلاصه کشوری که با همه علم و دانشش به خاطر آزادی های غیر منطقی مهد فسوق و فجور و منکرات است، زنی از نمایندگان پارلمان به پا خاست، و با اصرار و تأکید تمام خواهان تحریم و منع مسکرات شد ولی به خواستهٔ او حتی کوچکترین توجهی نشد، با این که نمایندگان می دانستند مسکرات مبدأ بسیاری از فجایع و گناهان است.

آنان از این نکته غافلند که عادت انسان به معاصی و فساد به وسیله وضع قانون و

دخالت حکومت از بین نخواهد رفت، زیرا این عادت ها از عوارض بیماری های اساسی اجتماع است، و جای تردید نیست که تا ریشه مرض قلع و قمع نشود مبارزه با آثار و عوارض مرض کاملاً بیهوده و بر خلاف عقل و منطق است، و روی همین حساب مبارزه با شرب خمر که یکی از گناهان است در اجتماع و محیطی که به زندگی تجملی و کامرانی و عیاشی خو گرفت بی حاصل است.

آری ، مبارزه با گناه در جامعه ای که روان را از یاد برده و تنها به برنامه های محسوس خو کرده بی فایده و براثر است ، مبدأ تمام انقلابات و حرکت ها روح است ، و بدون توجه به مسألهٔ نفس و روان جامعه به سوی فضایل و حقایق عالی انسانی سیر نخواهد کرد . شرب خمر اجتناب ناپذیر در جوامع مترقی ، معلول دلباختگی نسبت به لذت ها و کامرانی های جسمی است که کام و لذت را حتی در انواع سموم جستجو می کند و مال و جان خود را برای رسیدن به آن قربان می سازد ، و بدهی است که وقتی کار لذت ها و کام جویی به این مرحله پیوست به وسیلهٔ تبلیغات و نشر مجلات و القاء خطبه ها و تعین مجازات های شدید نمی توان با آن مبارزه کرد .

ترک این عادت و سایر گناهان در درجه اول محتاج به ایجاد یک نوع تحول عمیق روحی است و در غیر این صورت هر گاه از این عادت به زور جلوگیری شود برنامه های خطرناکتری جان آن را خواهد گرفت .

اینکه گفتیم جز با توسل به عظمت روح و انقلاب در جان نمی تواند عادت به معاصی را دور کرد بهترین شاهد آن تاریخ مبارزه حکومت آمریکا با استعمال مسکرات است که هیچگونه نتیجه مثبتی دربر نداشت زیرا در آن مبارزه به نقلاب روحی توجهی نشده بود ، بلکه دولت آمریکا می خواست از طریق توسل به زور و جهات ظاهر این منکر را از جامعه دور کند ولی با شکست روبرو شد .

حکومت آمریکا برای مبارزه با این عادت زشت و زیانبار به کلیهٔ وسائل و اسلحه

از قبیل مجازات های سخت و پخش مجلات و جرائد و سخنرانی ها و فیلم های سینما متوسل شد ، و برای تبلیغات بر ضد مسکرات مبلغی افزون از شصت میلیون دلار مصرف کرد و بالغ بر ده میلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه بدین منظور منتشر ساخت ، و در ظرف ۱۴ سال مبارزه در حدود دویست و پنجاه میلیون لیره برای تنفیذ و اجراء قانون منع مسکرات خرج کرد و سیصد نفر را در این جریان به دار و اعدام سپرد ، و پانصد و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر را به زندان انداخت ، و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه مسکرات گرفت ، و برابر چهارصد و چهار میلیون لیره املاک مصادره کرد ، اما کلیهٔ این مبارزات جز عشق و شیفتگی نسبت به مسکرات سود و حاصلی نداد ، تا آنجا که سرانجام در سال ۱۹۳۳ به ناچار آن قانون را نقض کرد ، و انواع مسکرات را به کلی آزاد ساخت ، و پس از آن همه تجربه تلخ دریافت که علاج این بیماری و مشابهتش با توسل به قانون آن هم ساختهٔ بشر و همچنین اعمال زور میسر نیست ، و اجتماعی که اختلاف طبقاتی شدید بر آن حکومت می کند ناچار گرفتار انواع مفاسد خواهد بود .

آنجا که یک طبقه در عیش و کامرانی مفرط ، و طبقه دیگرش هم در محرومیت و ناکامی شدید به سر برند توقعی جز این نیست .

زیرا طبقه اول در اثر خوشگذرانی و کامرانی بی حد و حساب احساساتشان خاموش و محتاج به تحریک است پس پناه به مسکر می برد ، و طبقهٔ دوم برای تسکین آلام و ناکامی ها محتاج به بیخودی و فرار از تلخ کامی زندگی هستند و هیچ کدام از این ملت خود را از مسکرات بی نیاز نمی دانند وجود این معاصی و خلافکاری های مشابه آن دلیل بر وجود بیماری های اجتماعی است ، و علاجش مستلزم کوشش در مبارزه با علل و موجبات شیوع آن است چنانچه اسلام به هنگام تحریم شرب خمر و سایر گناهان این موضوع را از حساب دور نداشت و نخستین بار در قلع این ماده فساد و ریشه کن کردن موجبات و علل آن منتهای کوشش را بکار

برد .

قبل از تحریم شروع به تزکیه روح مردم کرد ، آنگاه که اخلاق انسانی و فضایل معنوی را در روح آنان مستقر نمود برنامه ممنوع بودن معاصی را به میان آورد ، مردم آن روزگار هم پس از قوت گرفتن روح و نیروی اراده سخنان حق را از جان و دل شنیدند و در مدت کمی از معاصی و آنچه با شؤون انسانیت منافات داشت دست برداشتند .

اولین شرط معالجه بیماری های خطرناک اجتماعی تنظیم امور اقتصادی و فکری و جسمی است ، و برای رفع نگرانی ها چاره ای جز این نیست و همین برنامه هدف پیامران را تشکیل می داد توجه نمودن به شخصیت مادی تنها زیانی غیر قابل جبران دارد ، از این جهت باید در احیای شخصیت معنوی مردم کوشید تا ملتی زنده و جاوید پدید آید .

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در اندرون شخصیتی که ملت ها برای تحقق بخشیدن به وجود معنویشان برای خویشتن کسب می کنند شخصیتی دیگر هست که چگونگی آن از عقل بشری استنباط گردیده ، این شخصیت که بر اساس مادیات می چرخد ، زاییده الهام و درک خود بشر است ، و از جهت مبدأ و هدف به صورت های مختلفی درمی آید ، این شخصیت با مسائل روحی و افکار عالی که وحدت انسان ها را بر اساس حفظ حقوق متقابل قرار می دهد هرگز کاری ندارد ، توجه یک جانبه انسان به این شخصیت که زاییدهٔ عقل یا محیط است برایش بی خطر نیست .

نباید فراموش کرد که راه ملت ها در لوای شخصیت مادی تنها از هم جدا می شود ، و هر یک بر اساس ویژه خود دست به بنیانگذاری موجودیت خویش می زنند ، در این جا رقابت و کینه توزی ها سر برآورده ، طمع ، استعمارگری ، استثمار ، آشوبگری ، جنگ های کوبنده و ساختن انواع وسائل جنگ و تخریب

زاییده همین فکر است ، و جهان در حالی که اصول نیکی را یکی پس از دیگری از دست داده روح صلح و امنیت را قالب نهی می کند و بر لب پرتگاه مخوف گناه به جانب سقوط می رود تا کی سرنگون گردد ؟

داستان اتم و متعلقات آن ، زورگویی و اختناق در کشورهای ضعیف بازگو کنندهٔ قسمتی از این برنامه های شوم و اسف انگیز است ، ملت های قلدر بر اثر تحکیم شخصیت هایی که همگام با شهوت بشری رشد کرده اند و حالا می خواهند همه جا مردم را به نفع خویشتن تسخیر کنند دنیا را به ماتم فرو برده اند .

جهان از حریم نیکی دور شده ، و راه ورود به انواع پلیدی ها را همچنان ادامه می دهد ، این وضع اسف بار تا هنگامی است که ملت ها بر دو دسته اند :

یکی فاقد شخصیت روحی و معنوی ، ذلیل و ناتوان و فقیر ، دیگری صاحب شخصیت بافتگی و قلابی که سرگرم سرقت شرف و اراده ملت های سست -عنصر است .

جهان هرگز از طغیان نیروهای سرکش تهی نمی شود ، مگر آن که ملل زورگو که به شخصیت بشری طغیان گر خویش می بالند خواهان شخصیت معنوی شوند ، یعنی به راهی بروند که خداوند دانا به اقتضای سرشت انسانی برای آنان قرار داده و توسط امین وحی به رسولانش ابلاغ کرده است .

آری ، در سایهٔ شخصیت معنوی است که ملت ها در یک رشته یعنی توحید با یکدیگر مرتبط شده و در جنب آن از جمیع خطرات مصون خواهند ماند .

حالات گوناگون روح

بیشتر صاحبان بصیرت و مراقبت در نتیجه کنجکاوی حالات درونی و تحولات ناگهانی نفس خود دیده اند که قوه های گوناگون و منفی در درون ایشان به نوبت تسلط و حکمرانی می کنند ، چنانچه گاهی دیو غضب و زمانی هیولای شهوت ، و

وقتی عفریت حسد و مدتی هم اهریمن حرص و آز و نخوت زمان اختیار عقل و دل ایشان را در دست گرفته و آنان را به هر برزن و برزخی می کشند و می برند ، اما صاحبان قلب آگاه و ژرف بین بدین نکته هم پی برده اند که در عین حال هر شخصی هر قدر هم غرق و گرفتار چنگال هوس ها و شهوات حیوانی و مغلوب و اسیر طبیعت پست و ذمائم نفسانی باشد باز دارای یک روح عالی ملکوتی که در پس پرده حیوانی نهان و نگران است می باشد به این سبب هر فرد انسان باز در دقیقه های مخصوص عمر خویش ، در دل خود تجلی یک حس شریف عالی و لطیف خدایی را احساس نموده که و لو جند ثانیه باشد مانند آفتاب از زیر ابرهای تاریک نفس شیطانی جلوه نمایی کرده است ، مراتب حیوانی در انسان بیشتر با جسم مادی و شخصیت ظاهری او ارتباط و پیوستگی دارد و همیشه می کوشد که حقیقت روحی را به طرف خود بکشد ، و نیروهای او را در راه احتیاج و آرزوهای خود بکار برد ، و از طرف دیگر روح انسان با عالم ملکوت و حقیقت علاقه و ارتباط دارد و همواره می کوشد بلکه مکلف است که طبایع و نیروهای نفس حیوانی را از رسیدن به مقصد خود ساخته ، پیرو اوامر خود نماید ، یعنی او را پاک کند و با خود هم جنس و هم طراز ساخته به عالم ملکوت پروازش بدهد و با روح علوی همنشینش گرداند ، زیرا که مقصد اصلی از فرود آمدن او بدین جهان مادی و تن خاکی یا زندان جسمی این است که با کمک مقررات عالی آسمانی به دنیای بندگی و فضیلت پرواز کند . به عزم مرحله عشق پیش نه قدمی

ص:۸۵

دلا ز نور ریاضت گر آگهی یابی

انسان وقتی از هر قیدی آزاد شود بالطبع با کمک هوای نفس آماده هر کاری خواهد شد ، و چون در راه خود مانعی نمی بیند آنچه این نفس به او تلقین کنـد انجام می دهد ، از اینجاست که هرج و مرج و ویرانی و فساد در جهان شـیوع پیدا خواهد کرد .نفس مادی مرکبی است سـرکش و تنـدرو که چون به حال خود بمانـد و به میل خود راکب را حرکت دهد ، بالاخره او را به سقوط خواهد کشـید ، و اگر انسان بخواهد از شـر او در امان باشد باید بر او قید نهد و آن قیدی که بتواند از سرکشـی او مانع شود فقط دین است دین واقعی برای تصـفیه روح و آماده کردن انسان برای انجام تمام نیکی ها و دور شـدن از بدی ها بهترین و مؤثرترین مرحله است ، و هیـچ برنـامه ای برای تزکیه روح و برقرار کردن عـدالت در حالات گوناگونش به انـدازه دین تأثیر ندارد ، و علت تأثیر تعلیمات دین در نفس این است که مبدأش حق و قوه بی نهایت حاکم بر عالم است ، و می دانید که آیین یهود و نصـرانیت از تعلیمـات و احکـام خالی است ، تنها اسـلام است که برای تمام زوایای زنـدگی دارای مقررات دیشه دار و مثبت است . و با روی آوردن به آن و تسلیم شدن در برابر مقرراتش فساد از جهان ریشه کن می شود .

نقش مربی کامل در حیات انسان

از مطـالعه فصول قبـل به این نکته رسـیدید که انسـان علاـوه بر جنبه ظـاهر دارای دنیـایی است باطنی ، و ریشه تمام برنامه های مثبت و منفی را باید در این قسمت از وجودش جستجو کرد .

ص:۸۶

تربیت صحیح و یا غلط بالاترین و مؤثرترین نقش را در حیات انسان به عهده دارند ، چنانچه انسان سایه نشین تربیت صحیح شود روی زمین مبدل به بهشت خواهد گشت و در مقابل اگر انسان در معرض تربیت غلط واقع شود دنیا را پر از جور و ظلم خواهد کرد ، وضع امروز جهان روشن ترین دلیل بر این مطلب است که بشریت گرفتار تربیت غلط شده و عجیب است که از دورن همین برنامه غلط می خواهد به اصلاح حال و قال برخیزد انسان بدون بازگشت به حوزه هدایت الهی چهره صلح و صفا را در جوانب مختلف حیات نخواهد دید ، انسان بدون دست زدن به دامن مربیان واقعی روی سلامت نمی بیند .

آری ، تربیت صحیح است که آدمی را بیدار کرده و او را به سوی عالی ترین مقصد رهنمون می شود .

تربیت واقعی بیش از آنچه جنبه علمی دارد دارای جنبه علمی است و این هم بسته به مربی حقیقی است ، مربی باید با یک سلسله کارهایی که بیشتر جنبۀ روانی دارد در روح افرادی که تحت تربیت او هستند نفوذ کند ، و در اعمال دل و جان آنها دست بیندازد و به تعدیل و پرروش غرایز بپردازد .

مربی کامل آن کسی است که علاوه بر آشنایی کامل به خوبی ها و بدی ها و اطلاع دقیق از اسرار رموز وجود انسان شخصاً یک فرد کامل از نظر اخلاق و عمل باشد ، زیرا انتظار تربیت از ذات نایافته تربیت انتظار بی جایی است .

آن قدر که صفات و اخلاق مربی در تکمیل و تربیت افراد زیردست مؤثر است هیچ چیز حتی علم و دانش او مؤثر نیست .

ممکن است بی خبران بگویند : دنیا فعلاً- دنیای مادی است پرداختن به امور معنوی برنامه ای است بیهوده و باید همرنگ جماعت شد ، در جواب آنان باید گفت :

اولاً : با اقرار اربابان خودتان جهان فعلی جهان پر از فساد و آشوب و اضطراب

است و طبع هیچ انسانی به این زندگی راضی نیست پس سخن شما کاملاً بیهوده است .

و ثانیاً : اصل همرنگ شدن یکی از اصول مسلم روانی است ، و مطابق این اصل انسان کششی در وجود خود به سوی هماهنگی و همرنگی با دگران حس می کند و در اثر آن به طرف اعمال و صفات آن کسانی جذب می شود ، چرا با مطالعه در احوال بهترین مربیان اخلاق و انسانیت آدمی به همرنگی درنیاید ؟

این احساس و انجذاب البته در برابر افرادی که انسان به آنها ایمان دارد یا ایمان پیدا می کند خیلی نیرومند و قوی تر است ، و بدین ترتیب مسلم می شود که مربی کامل علاوه بر این باید یک فرد جامعی باشد و مورد اطمینان و علاقه تا مردمی که می خواهند در سایه تربیت او پرورش یابند روی اصل همرنگ شدن تحت تأثیر او قرار گیرند ، و این کمال در شخص ممکن نیست مگر اینکه از ناحیهٔ یک مبدأ مطمئن و غیر قابل تردیدی جامع بودن آن مربی در تمام زوایای زندگی تضمین شده باشد .

آیا چنین کسی جز پیامبر معصوم و امام پاک می تواند باشد ؟ پیامبر و امامی که از طرف آفریدگار جهان به عنوان مربی و راهنما تعیین شده و علاوه بر علمِ سرشار از هر گونه گناه و انحرافی مصون است .

آری ، رسیدن به منزل مقصود ، و راه یافتن به حریم کمال و پاکی روح بدون بعثت انبیاء و امامت ائمه ممکن نبود ، و خداوند بزرگ که از خلقت ما انسان ها هدفی مقدس داشته ، چنین مربیانی برای ما قرار داده تا در سایهٔ تربیت آنان روح انسانی صفا گیرد و از هر گونه آلودگی پاک گردد ، و انسان اگر بخواهد از اصل همرنگ شدن استفاده کند چه بهتر که همرنگ انبیاء شود ، و در مکتب آنان طریق رشد و هدایت را بپیماید .

اخلاق چراغ راه زندگی

ص:۸۸

دانستیـد که تنها راه نجات از آلودگی ها تزکیه و تصـفیه روح است و منکران این مسـئله که گروهی عقده ای و شـهوت رانند برای اثبات انکار خود هیچ دلیلی در دست ندارند .

تعلیمات انبیاء الهی و برنامه هایشان را سه بخش تشکیل می دهد :

۱ - قواعد اعتقادی .

۲ - اصول اخلاقی .

۳ - مسائل عملی .

آنچه مایه تصـفیه باطن و پاکی جان است مقررات اخلاقی است ، و از اینجا بـدست می آیـد که مسائل عالی اخلاقی چه نقش مهمی را در تهذیب حیات بشر از آلودگی ها به عهده دارد .

اخلاـق علم و فنی است که به انسان چگونه زیسـتن را می آموزد و باقی علوم دارای این مزیت نسـتند ، زیرا ممکن است فردی چگونه علاج کردن امراض ، یا کیفیت تـدبیر ترکیبات شـیمیایی ، یا طرح نقشه ها و به پایان آوردن ساختمان های عالی و غیر این معلومـات را بدانـد ، امـا از جهت اینکه در معاملاـت و آداب و رعایت سـکنات و حرکات خویش ،و کیفیت رفتار با افراد جامعه چگونه باشد در تاریکی جهل به سـر برد ، از این رو به جای سود از آنچه می داند زیان حقیقی و مادی نصیبش شود ،و در عوض محبوبیت نزد خدا و خلق مبغوض و منفور گردد ، ولی اشخاصـی هستند که هیچکدام از این مزایای تخصصی و فنی و علمی را ندارند ، اما خوش و مرفّه زندگی می کنند و حیاتی دارند قرین سعادت و نیکبختی .

امـام علی ابن الحسـین علیه السـلام در یکی از دعاهای خود از خـدای بزرگ فروغی را که در پرتو آن در میان خلق به درستی زندگی کند ، مسئلت می نماید ، و این نور و چراغ جز اخلاق حسنه و پاک چیزی نیست .

همه کس به اعمال بشری عنوان نیک و بد ، و صواب و خطا ، و حق و باطل ، و

ثواب و گناه می دهد ، این حکم و حکومت بر تمام اعمال بزرگ و کوچک ، و بر افکار و اندیشه و نیّات گوناگون در هر عرف و هر زمان جاری بوده و هست ، و در طبقات مختلف مردم متداول و معمول است ، حتی اطفال هم در بازی های خود حرکات و اعمالی را بر نیکی و بدی متصف می نمایند .

این حکم و تشخیص از زبان قانونگذار و سیاستمدار ، و طبقات کارگر و کارفرماهای اجتماع و زارع و مالک شنیده می شود ، بنابراین آنچه در انی مسئله مهم است شناخت معنای نیک و بد و خیر و شر می باشد ، و باید میزانی در دست داشت که اعمال و افعال را با آن از حیث حسن و قبح و خیر و شر و درجات مختلف سنجیده و معلوم کرد که فلان عمل ارادی خیر است یا شر ،یا در چه درجه ای از نیکی و بدی است ؟

علم اخلاق علمی است که به ما معنی خوب و بد و خیر و شر را تعلیم و نشان می دهد که رفتار انسان نسبت به خود و دیگران باید چگونه باشد ، و هدف نهایی چیست ؟ و راه رسیدن به آن را نیز روشن می کند .

همان طوری که طب خادم صحت جسم است ، اخلاق خادم صحت روح است ، به همان گونه که علم منطق راه استدلال را بر عقل باز و صاف می کند اخلاق نسبت به اراده و اعمال همان تأثیر را دارد ، انتفاع بیمار جسمی از طب به اندازه دستور پزشک است و عقل گمراه از فن منطق به قدر بکار بستن قواعد آن بهرمند می شود ، چنین است حال بیماری که مرض روحی دارد در پیروی از اصول اخلاقی که آن را طب النفوس می خوانند .

خلاصه : سعادت بشر وقتی تأمین می شود که مغز و قلب بشر با هم پرورش یابند ، تمدن اروپایی این عیب را دارد که مغز را بیش از اندازه تقویت کرده و ترقی علوم و صنایع نتیجه این تقویت است ، ولی قلب و روح را متروک گذاشته از این جهت عشق به فضایل که ثمره تقویت روح است ضعیف یا نابود شده و جمیع

بدبختی ها در این دوره ناشی از عدم توجه به امور معنوی است .

در حریم قرآن

تمدن عصر فعلی از جهات علمی و صنعتی و آثار مغزی تقریباً نقصی ندارد ، فقط فاقد وجدان اخلاقی و عرفان دینی است که همین نقص برای نابودی آن تمدن بدست خود بشر کافی است .

این تمدن فاقد اخلاق و نور دینا را با همه نعمت ها و لذایذش به جهنمی سوزان تبدیل کرده و امروز برای رهایی از این بدبختی جز توسل به وحی و پیروی از انبیاء و تقویت ایمان چاره ای نیست .

تنها روشی منشأ حرکت گشته ، تحولی در تاریخ ایجاد می کند که عملاً به روی زمین و زندگی اجتماعی اعمال گردد .

تاریخ این معنی را نشان می دهد که همیشه منشأ حرکت و تحولات عمیق تاریخ انبیاء بوده و بالخصوص چهره تابناک رهبر بزرگ اسلام این مسأله را بهتر و نمایان تر بازگو می کند .

خداوند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را بهترین سرمشق برای مردم جهان قرار داده ، و صورت کاملی از برنامه های عالی اسلام را در وجود آن حضرت گذاشت که در مسیر تاریخ چهره ای جاودان و زنده است ، و می دانید که نقشه جامع و کامل تربیتی اسلام قرآن است ، و در حقیقت نبی اکرم جلوه عملی و اخلاقی کتاب خداست و هر کسی در حد تواناییش آراسته به دستورات آن شود ، پس نمونه ای از انسان کامل و واقعی است .

از شخصی خلق و خوی پیغمبر را پرسیدند ، گفت : خلقش قرآن بود جوابی دقیق ، عجیب و مختصر کامل و جامع ، خلقش قرآن بود ، زبانی زنده و گویا برای روح قرآن ، برای این که نقش قرآن در جامعه نشان داده شود .

احکام و اوامر این کتاب منحصر در وظایف دینی تنها نیست ، در تمام جهان قرآن را به عنوان یک کتاب فقهی نظر نمی کنند ، بلکه می دانند و می بینند که قرآن قانون اساسی است شامل رویه قضایی و نظامات مدنی و جزایی ، حاوی قوانینی که تمام عملیات و اخلاقیات و امور اقتصادی بشر را اداره می کند و همه این امور که به موجب احکام ثابت و لایتغیری انجام می شود ناشی از اراده خداست .

بـــــه عبـــــــارت دیگر،قرآن مجیـــــد دســـــــتور عمـــــــومی و قـــــــانون زنـــــــدگی،و دارای قـــــوانین دینی،اخلاقی،دینی،اجتماعی،مدنی،تجاری،سیاسی،قضایی،جزایی،و جنایی است .

همین مجموعه قوانین ، از تکالیف زندگی روزانه تا تشریفات دینی از تزکیه نفس ، تا حفظ بدن و بهداشت ، از حقوق عمومی تا فردی ، و از اخلاقیات تا جنایات ، و از اعمال این دنیا و مکافاتش تا عذاب و جزای جهان آینده همه را دربر دارد .

کومت می گوید : قرآن با انجیل فرق دارد ، زیرا انجیل دارای مکتب فقاهتی نیست، بلکه بطور کلی محتویات آن مرکّب است از قصص و روایات و بیانات و تحریص و ترغیب بشر در نشر عواطف و احساسات عالی و فداکاری و دارای اخلاقیات صحیح است ولی هیچ نوع عامل و رابطه منطقی جالب و جاذبی که این معانی را با یکدیگر ربط دهد در انجیل وجود ندارد از این گذشته قرآن مانند انجیل نیست که فقط به عنوان میران و شاخصی دربارهٔ عقاید دینی و عبادت و عمل باشد، بلکه دارای مکتب و روش سیاسی نیز هست و هر قانونی را برای اداره امور کشور به وجه احسن می توان در تمام ازمنه از این منبع گرفت، و خلاصه کلیه مسائل حیاتی و مالی با توجه به این سرمایه عظیم حل و تصفیه می شود . (۱)این اثر آسمانی دارای دستورات و قوانینی است ما فوق تمام دستورات و دارای قصصی است در کمال صحت و تعلیماتی که در هر زمان جوابگوی نیازمندی های

۱- ۱) از نظر ما نظریات آقای کومب دربارهٔ انجیل صحیح نیست ، زیرا آنچه را ایشان قائلند در انجیل یافت می شود نمی توان در انجیل ملاحظه کرد ، انجیل فعلی کتابی است که در هیچ برنامه ای جوابگوی نیازمندی های انسان نیست .

بشر در تمام زوایای حیات . انبیا در سایهٔ کتب آسمانی خود و نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حریم قرآن و مصلحین و انسان دوستان که پروردهٔ مکتب الهی بودند ، شمع آسا خویشتن را سوختند تا بر پیچ و خم های راه زندگی انسان فروغ فروزان باشند ، تا تیرگی های غرور و تعصب و رذایل را بزدایند ، این راه که گام ها در آن برداشته شد مظاهر و آثاری را پیش راند که از اوج دارترین سرمایه تمدن گران انسانی است .

این میراث مهم در دسترس انسان ها قرار گرفت تا خود را از آلودگی نجات بخشد و از منجلاب رذایل با اتکای به قدرت آن به در آیند .

پیشرو این میراث گرانبها قرآن مجید است که صفحات آموزنده آن سرچشمه از وحی گرفته و دستوراتش در تمام قسمت ها مطابق با فطرت بشر تنظیم شده است ، قرآن مجید علاوه بر برنامه های دستوری و حکمی معرف شخصیت های ارزنده ای است که بشریت می تواند از تمام زوایای حیات آنان درس زندگی واقعی بگیرد .

قرآن کریم معرف شخصیت بارز و مرد فوق العاده ای است که قهرمان حکمت ، اخلاق و علم بوده .

آن مرد جاودانی و آسمانی ، آن پیکره دانش و تقوی ، آن صدرنشین مسند حکمت و اخلاق حضرت لقمان حکیم است که در کشور قرآن چراغی فروزان و پندهایش گوهر غلطان است .

لقمان بزرگوار نشان دهنده این معناست که در انسان استعداد رسیدن به آخرین مرحله کمالات و حقایق وجود دارد .

لقمان بزرگ اشاره کننده به این واقعیت است که در انسان روح الهی دمیده شده و اساس فضیلت و منبع گرفتن واقعیات حکیم بوجود آمده ، مشت محکمی است بر دهان یاوه گویانی همچون فروید و داروین و درکایم و مارکس و انگس که فقط شهوت و اقتصاد تشکیلات وجودی انسان را سازمان نمی دهد .

من در این نوشته ناچیز با الهام از قرآن مجید تا آنجا که بتوانم در معرفی او و شرح

قسمتی از حکمت ها و آثار وجودش پرداخته تا برای خوانندگان ارجمند ثابت شود که شخصیت واقعی انسان در پرتو تربیت روان و آراسته شدن به صفات الهی است .

در این نوشته سعی شده در شرح آثار وجودی لقمان و آراستگی او و حکمت هایش از قرآن و روایات معتبره و تاریخ مستند استفاده شود و خلاصه هدف این کتاب این است که تا حدودی وظایف اخلاقی و اجتماعی انسان مسلمان را در پرتو شمع وجود لقمان که خدایش در قرآن به عنوان مرد حکمت ، یعنی انسان آشنای به زندگی سالم ستوده ، بیان کند .

و من آیاته خلق السموات و الارض

و اختلاف السنتکم و الوانکم

الروم :

بخش چهارم

اشاره

* افسانهٔ نژاد و رنگ

* وضع سیاه پوستان در دنیای متمدن

* در سایهٔ اسلام * ندای اسلام

ص:۹۴

افسانهٔ نژاد و رنگ

در نوشته های اسلامی می خوانیم :که لقمان بزرگ مردی سیاه چهره از مردم (۱)سودان مصر بود ، در اینجا بی تناسب نیست که نظر آیین الهی ، و مکتب های مادی تاریخ را تا به امروز در مسئلهٔ نژاد و رنگ برای خوانندگان ارجمند بازگو کنیم .

کتاب خدا قرآن مجید که روشنگر حقایق مکتب حق است ، و اصول دعوت و قواعد تربیتی تمام انبیاء در آن منعکس است ملاک ارزش را تقوی و خویشتن داری می داند ، و به مسئلهٔ نژاد و رنگ کوچکترین توجهی ندارد .

قرآن همه افراد بشر را مخلوق حق دانسته و از نظر اساس خلقت و آفرینش بین افراد انسان امتیازی قائل نیست .

روایات رسیده از رهبر اسلام و ائمهٔ طاهرین هم که مفسر کتاب الهی است همین معنی را بازگو می کند و به شدت با فخر فروشی سپید بر سیاه و غنی بر فقیر و امیر بر رعیت مبارزه می کند .

قرآن مجید در سورهٔ روم آیهٔ ۳۲ خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف در نژاد و رنگ و زبان را از آیات الهی می داند .

و نیز در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۳ می فرماید : شما را از مرد و زن آفریده و گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم ، گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست .

۱– ۱) کشف الاسرار : ج ۷ ،ص ۴۸۹ . المیزان :ج ۱۶ ، ص ۲۳۳ . روح البیان : ج ۷ ، ص ۷۳ . مجمع البیان : ج ۸ ، ص ۳۱۵ .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : برای عرب بر عجم و برای عجم بر عرب و برای سپید بر سیاه هیچگونه فخری نیست ، تنها افتخار برای بشر خویشتن داری از گناه و آراسته بودن به فضایل است ، البته در این زمینه آیه و روایت فراوان است ولی همین چند فراز برای نشان دادن نظر مکتب حق نسبت به مسئله کافی است .

ولی مادیگران تاریخ و آنان که از تربیت الهی سهمی نداشتند در جنب این مسئله جنایات زیادی مرتکب شدند و می شوند ، و برخورد آنان نسبت به مسئله رنگ و نژاد صفحات بسیاری از تاریخ را لکه دار و سیاه کرده است . هنوز هم با این همه پیشرفت بشر در برنامه های حیات به این مسئله دامن می زنند و یکی از گرفتاری های قرن همین برنامه است . مبدأ فرضیه افسانه نژادی یعنی تفوق سپید بر سیاه و غنی بر فقیر یک مبدأ به تمام معنی خیالی و پوشالی است و بنا به گفتهٔ گوستاولبون فرانسوی این مسئله در غرب از مغزهای پوشالی گروهی از زمامداران و سرکردگان مالیخولیایی تراوش کرده است .

پیروی از این هدف ننگین موجبات عجب و نخوت را فراهم می سازد و با اصول آزادی فردی و اجتماعی و احترام افکار و عقاید و حتی با فلسفه طبیعی حیات بشر مخالف است .

راستی در این دنیای پرآشوب ، و جهانی که سراسرش را مکر و حیله و خدعه گرفته نباید تحت تأثیر الفاظ فریبنده و مصلحت آمیزی که تنها در موارد ضروری برای جلب توجه عوام ، و حکمرانی بر توده محروم به کار برده می شود واقع شد .

طرفداران افسانه نژادی و دشمنان خونخوار رنگ سیاه ، با اتومبیل سیاه ، پارچه سیاه ، شب تاریک ، دارویی که رنگ سیاه دارد و علی الخصوص نفت مبارزه ندارند ، اما با انسانی که فقط رنگ پوستش سیاه است ولی از نظر ساختمان طبیعی با سپید فرقی ندارد مبارزه دارند ، و می خواهند برای ارضاء شهوات مادی خود از او هم چون حیوان بهره برداری کنند .

داستان افسانه نژادی را در غرب متمدن در کتاب اسلام و تبعیضات نژادی صفحه ۴۳ چنین می خوانید :

پیشوایان افسانه نژادی در سرزمین اروپا جشن ها ترتیب می دادند و برای جمعیتی متجاوز از صد هزار نفر سخنرانی می کردند .

سخنرانان در میان طوفان شدیدی از احساسات و هیجان عمومی فریاد می زدند و در میان این فریادها اغلب مطالبی سخیف و بسیار پست عنوان می شد ، که قسمتی از آن سخنرانی ها را در فرازهای زیر می خوانید :

۱ – وظیفهٔ دولت نژادی این است که این نکته را در نظر بگیرد و بر آن باشد که یک دوره تاریخ جهانی نوشته شود ، و در این تاریخ جهانی مسئله نژادی در درجه اول جای داشته باشد ، و تجدید تفسیر تاریخ از نقطه افسانه نژادی ایجاد افسانه تاریخی نماید ، و موجب تحکیم و هم بستگی ملت آلمان شود .

دولت نژادی باید با وسائل تعلیم و تربیت مخصوص ، افراد نژاد را برای مقابله با آن امتحان سخت ، حاضر و آماده نماید ، امروز جز فکر نژاد پرستی هیچ فکری ممکن نیست انرژی ملت ها را جمع کند .

دولت نژادی برای اینکه غرور ملی را صمیمی و خالص گرداند موظف است در اوان جوانی یعنی هنگامی که هنوز لوح خاطر کودکان نقش پذیر است اصل پولادین نژادپرستی را در آنها تزریق کند .

۲ – اگر اختلاط نژادی انجام بگیرد ، یعنی انسان ها چه سیاه و چه سپید با هم از نظر انسانی مساوی باشند ، دیر یا زود به وضع منحوسی مایه آن می شود که دورگه های زاییده از این اختلاط از بین بروند ، باید ازدواج را از پستی و دنائت بیرون آورد ، و صورت پاک و مقدسی به ازدواج داد و موجوداتی خدایی بوجود آورد نه غول هایی که نه آدمشان می توان خواند و نه میمون .

۳ – قبول برابری نژادها مستلزم آن است که دربارهٔ ملت ها و افراد به یک چشم

داوری شود ، فلسفه نژادی به برابری ملت ها ایمان ندارد ، فلسفه نژادی پیروزی بهترین و نیرومندترین نژاد را تسهیل می کند و خواهان اطاعت و متابعت نژادی پست و ضعیف است .

۴ – گاه بگاه روزنامه های مصوّر کسی از سیاه پوستی را به نظر می رساند و نویسد :

این سیاه پوست در فلان ناحیه و فلان مملکت وکیل دادگستری ، یا استاد ، یا کشیش آوازه خوانی شده است که نخستین نقش ها یا چیزها یا چیزی از این قبیل را به عهده دارد .

آری ، این کار جنون جنایت آمیزی است که یک فرد پست سیاه ، فردی که از آغاز خلقت خود نیمه میمونی می باشد ، چنان از تعلیم و تربیت بهره ببرد که او را وکیل دادگستری بشمارند ، حقیقتاً در اینجا صحبت از پرورش سگ و صحبت از تعلیم و تربیت عملی در کار نیست .

این بود قسمتی از افکار منحط بنیانگذاران و طرفداران فلسفه نژادی که مدت مدیدی دنیا را سرگردان و سرانجام موجب صلح مسلح گردید و دنیا را به خاک و خون کشید .

در حقیقت پیروی از این افسانه زننده با اصول آزادی و فردی و اجتماعی و اساساً فلسفه حیات انسانی سازگار نیست ، و سری است برای عدم پیشرف تو رشد ملت های ضعیف که تنها ناسازگاری شرایط و یا فقط سیاهی رنگ آنها را از بسیاری حقوق انسانی و مدنی محروم ساخته است .

امروز از جنوب آفریقا گرفته تا شمال آمریکا ، و از عقب افتاده ترین ملل تا متمدن ترین آنها مبتلا به این درد بزرگ اجتماعی یعنی تبعیضات نژادی هستند ، و هر چند وقت یک مرتبه انفجاری در گوشه ای از جهان به این خاطر روی می دهد .

همه جا مردم دنیا حوادث اسف انگیز جنوب آفریقا را شنیده ، یا خوانده اند که چگونه دو سه میلیون سپیدپوست مهاجر برای این که دوازده میلیون بومی را

همیشه به صورت برده و بنده خود نگهدارند جمعی را به گلوله بسته و عده ای را به خاك و خون كشيدند تا ديگر هوس برابری با سپیدپوستان را در دل نپرورانند و بدون اجازه اربابان و داشتن جواز عبور از این محله به آن محله دیگر شهر نروند .

وضع سیاه پوستان در دنیای متمدن

یکی از خبرگزاری های مهم در اخبار خود از وضع سیاه پوستان در این دنیای متمدن چنین یاد کرده بود :

در یچموند آمریکا در حدود چهل دانشجوی سیاه پوست که تظاهراتی برای بدست آوردن حقوق مساوی با دانشجویان سپیدپوست کرده بودند دستگیر شدند . تقاضای این بیچاره ها این بود که در ناهار خوری با آنان مطابق سپیدپوستان رفتار شود ، آنان می خواستند مانند دانشجویان سپید پوست در هنگام غذا خوردن حق نشستن داشته باشند ، ولی در دنیای متمدن در کشوری که خود را پرچمدار علم و قدرت می داند و می گوید من حافظ منافع انسان و حقوق بشر هستم چهل نفر انسان رابه خاطر طلب حق دستگیر و روانه زندان می کند .

در مملکت آمریکا در بیست و شش ایالت از جمله در نیویورك مقر و مرکز سازمان ملل ، مرکزی که روی دل تمام جهان برای بدست آوردن حقوق از دست رفته خود به طرف آن است ازدواج سیاه پوستان را با سپیدپوستان ممنوع و این عمل جرم شناخته می شود .

در جراید نوشته اند : یک سیاه پوست ۳۲ ساله در لندن به ضرب چاقو از پای درآمد ، حمله کنندگان به او عده ای از جوانان لندن بودند که چندی قبل نیز به گروهی از سیاه پوستان حمله کرده بودند ، علت حمله فقط سیاهی رنگ آنان بود .

نظیر این برنامه ها در جهان زیاد است ، و روزی نیست که جنایتکاران امروز بلایی به سر بشر نیاروند .

ص:۱۰۱

مطالعه این گونه اخبار می رساند علی رغم تمام کوشش هایی که از برای آزادی و برابری در دنیای امروز می شود هنوز مسئله تبعیضات نژادی به صورت فوق العاده زننده ای در دنیا تعقیب می شود و صحنه های اسف انگیزی بوجود می آورد که قطع نظر از مسائل مذهبی و اخلاقی برای هر کس که دارای وجدان و احساسات انسانی است دردناک می باشد .

باید اعتراف کرد که دنیای کنونی ، دنیایی که دم از حمایت حیوانات می زند ، دنیایی که به فکر تسخیر آسمان ها و دست یافتن به کرات دیگر افتاده از حل این مسئله ساده که از مسائل ابتدایی تشکیل یک اجتماع انسانی است عاجز است .

موضوع تعجب آورتر این است که برای حل بحران های نژادی به مجامع بین المللی متوسل می شوند ، البته تا اندازه ای حق با شکایت کنندگان است چون مرجع و پناهگاه دیگری سراغ ندارند . ولی می توان باور کرد مجمعی که بسیاری از اعضاء مؤثر آن خودشان مبتلا به این دردند آیا می توانند اقدام مثبتی در این باره کنند ، ممکن است اقدامات تشریفاتی انجام یابد ، اما بحث در این است که تا چه اندازه مؤثر خواهد بود ، و چقدر دوام خواهد داشت ؟

راستی در دنیای فعلی چرا سپیدپوستان حاضر نیستند با سیاه پوستان حقوق مساوی داشته باشند و در مدارس و کارگاه ها و قوانین مربوط به ازدواج و سئلهٔ عبور و مرور در شهرها و ...

چرا نباید همه یکسان باشند و برادروار با هم زندگی کنند ؟

جواب این مسائل این است که :

سپیدپوستان خودشان را نوع شریف تر و ممتازتری می دانند و به قول آنها هیچ عقلی حکم نمی کند که نژاد شریف و پست در همه چیز با هم شریک و برابر باشند .

سپیدپوستان نژادپرست می گویند : مگر میزان شرافت و شخصیت انسان چیست ؟ اگر داشتن یک جسم سپید و لطیف است مسلم ما از این نظر شریف تریم ،

و اگر فکر و هوش سرشار است ما فکورتر و باهوش تریم اگر ترقی و صنعت و تمدن است ما پیش قدم تریم ، اگر ثروت و مال است ، ما ثروتمندتریم ، اگر حکومت و سیاست است ، ما در سیستم های حکومتی آماده و مجهزتریم .اگر سابقهٔ تاریخی است ما دارای سوابق درخشانیم ، اگر هم بگویید میزان انسانیت است ما چیز دیگری جز آنچه شمردیم سراغ نداریم ، و انسانیت مورد قبول ما نیست .

اگر بحث و استدلال از این راه های دروغین و مطالب فریبنده و مزوّرانه دنبال شود مثل اینکه حق با سپیدپوستان است ، و سیاهان به حکم آنکه سیاه و بدمنظر و کم فکر و تهی دست ترند باید هرگز تخم هوس برابری با سپیدها را در دل نکارند و تا ابد برده و خدمتکار باشند همان طوری که در طبیعت هم انواع ضعیف تر و پست تر خدمتکار نیرومندترند بلکه فدای آنها می شوند .

ولی آیا با این همه فلسفه چینی ها هیچ وجدان سالمی حاضر است بر این تبعیضات و اجحافات صحّه بگذارد ؟ اینجاست که باید گفت مطلب دیگری در کار است که خودشان و همه دنیا می دانند ، از این مطالب ارتجاعی و خرافی که بگذریم ، باید با کمال دقت این مسئله را مطرح کرده که تکلیف چیست ؟

وظیفه واقعی این است که باید شخصیت انسان را در جای دیگر جستجو کرد و در چیزی که تمام نژادها در آن برابری دارند و میدان فعالیت در آن برای همه مساوی است سخن گفته و آن اصل و ذات انسانیت است که سپید و سیاهش ، غنی و و فقیرش ، از جهت آن با هم مساوی و برابرند .

دین خدا از زمان آدم که اولین راهنما بود تا برانگیخته شدن پیامبر اسلام که کامل ترین مقررات را آورد از این برنامه غیر انسانی بیزار بود و این برنامه باطل را در هر دوره ای که با آن روبرو بود باطل می دانست ، و شاید بتوان گفت که در زمان های پیشین افسانه رنگ در کار نبود اگر هم بود خیلی ضعیف و به ندرت یافت می شد ، بلکه مسئله به صورت تفوق جستن قوی بر ضعیف نمودار بود ، و برنامه نژاد سیاه

ص:۱۰۳

و سپید از نتایج شوم اخلاق غربیان است .

دین الهی این برنامه و تمام برنامه هایی را که در زندگی بشر جزء مشکلات بود در سایهٔ زنده کردن حقیقت ایمان و پرورش فطرت انسان به آسانی حل کرد .

اسلام در میان اقوامی توسعه پیدا کرد که نه تنها در نژاد بلکه در هیچ چیز اعم از زبان ، ملیت ، طرز تفکر ، اقتصاد ، موقعیت جغرافیایی و سوابق تاریخی با هم شباهت نداشتند ، و در عین حال تمام مشکلات مخصوصاً مسئلهٔ نژاد را به خوبی حل کرد و به وسیله تعلیمات فطری خود همه را زیر پرچم توحید جمع نمود .

در میان تمام احکام و دستورات اسلام حتی برای نمونه یک حکم پیدا نمی کنیم که بر اساس اختلاف نژادها قرار داشته باشد ، و قابل توجه اینکه این قوانین بدون عکس العمل و مقاومت منفی در سراسر دنیای اسلام در میان عموم نژادهایی که اسلام را پذیرفته بودند اجرا می شد .

تمام مسلمانان از هر نژاد و رنگ ، از فقیر و غنی ، از امیر و رعیت در یک صف می ایستادند ، و بر سر یک سفره می نشستند ، و از بیت المال بطور مساوی بهره مند می شدند .

همه می دانند که مؤذن اسلام در زمان پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله و سلم بلال یک سیاه پوست حبشی بود که همیشه وقت نماز را به وسیله اذان اعلام می کرد ، و از بسیاری از افراد هم به خاطر ایمان و تقوا محترم تر بود ، و از مردم باایمان کسی هم که به این برنامه اعتراض نداشت .

امروز هم در دنیای اسلام همین برنامه حکمفرماست ، در برخوردها مسئلهٔ ازدواج انجام مراسم عالی حج ، معاملات اقتصادی و ... بین سپید و سیاه فرقی نیست ، سپید پوست مسلمان سیاه را از هر نژاد و هر ملت باشد یک انسان مانند خود می نگرد و در برابر او احساس هیچ امتیازی نمی کند .

ص:۱۰۴

در سایهٔ اسلام

اسلام انسان را از هر نژاد و منطقه ای باشد انسان می داند ، و برای کسی جز به تقوا و پاکی امتیازی قائل نیست .

اسلام مؤمن را هم شأن مؤمن و مؤمنه را نیز هم شأن مؤمن و مؤمنه می داند ، امروز با این فاصله طبقاتی عجیبی که در زندگی مردم جهان حکم فرماست ، مشکلات زیادی در جوانب حیات ظهور کرده و حل آن جز در سایه برگشت به اسلام راهی ندارد .

مسئله ازدواج در میان مسائل زندگی که امری است ضروری و طبیعی به خاطر اختلافات طبقاتی آن چنان پیچیده به مشکلات فوق العاده ای شده که راستی قوانین حکم فرمای بر ملت ها از رفع آن مشکلات به کلی عاجز است ولی همین مسئله آن چنان در اسلام بین مردم به سادگی برگزار می شد و عمری هم مرد و زن در کمال صفا و صمیمیت زندگی می کردند که مورث اعجاب است نمونه زیر که در صدر اول زیاد اتفاق افتاد نشان دهنده راحتی زندگی در سایهٔ اسلام است .

آوازه نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در گوشه و کنار کشورهای نزدیک و دوردست طنین انداز شد از اطراف جهان دسته دسته از تعلیمات او با خبر شده و دین او را می پذیرفتند ، یا به مدینه شتافته خدمت آن حضرت می رسیدند .

مردی سیاه پوست ، قدکوتاه بد منظری بنام جویبر که هیچ کس از حسب و نسب و محل او اطلاع نداشت به حضور نبی اکرم شتافت و با شوقی فراوان اسلام را پذیرفت ، و چیزی نگذشت که از بزرگان و پرهیزکاران صحابه پیامبر شد .

رهبر اسلام به ملاحظه اینکه وی مردی غریب و ناشناس بود او را مورد تفقد و توجه قرار داد ، و امر فرمود که پیراهن به طرز پوشش آن روز به وی بپوشانند و روزانه تقریباً سه کیلو خوراک برای وی مقرر دارند .

ص:۱۰۵

کم کم افراد غریب و حاجتمند که مثل او به شرف اسلام نائل می شدند و از روی ناچاری در مدینه می ماندند رو به فزونی گذاشتند و مسجد پیامبر برای سکونت آنان تنگ شد .

خدای بزرگ به پیامبر وحی فرستاد : که آنان را از مسجد بیرون برد و آن مکان مقدس را همچنان برای عبادت پاک و منزه و پاکیزه نگه دارد پیامبر هم دستور داد محلی را در جنب مسجد برای مسکن گزیدن آن فراهم کنند ، محل فراهم شد از آنجا تعبیر به صفّه کردند ، به همین جهت آن عده از فقرا و غربای تهی دست که در صدر اول اسلام و روزگار تنگدستی مسلمین با آن وضع رقت بار می ساختند معروف به اصحاب صفه شدند .

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شخصاً از آنان دلجویی می کرد ، و هر قدر ممکن بود خرما و مویز و گندم به آنها مرحمت می فرمود ، مسلمانان متمکن هم از نبی اسلام پیروی نموده به اندازه قدرت از آنان دستگیری می کردند .

روزی پیامبر بزرگ در جمع آنان حاضر شد ، و با کمال لطف به جویبر نظر کرده فرمود :

چه خوب بود همسری اختیار می کردی تا شریک زندگیت گردد ، و در امر آخرت به تو یاری دهد .

عرض کرد : پدر و مادرم فدایت ، کدام دختر حاضر است به همسری من درآید ، من که از مال و جمال و حسب و نسب بی بهره ام ؟

پیامبر فرمود : خدای بزرگ جمال کسانی که در عهد جاهلیت ضعیف بودند توانا و آنان که ذلیل شمرده می شدند عزیز گردانید ، و آن همه نخوت و جاهلی و تفاخر به قبیله و نسبت را از بین برد ، امروز مردم سپید و سیاه ، عرب و عجم و قریش با هم برابرند و همه فرزندان آدمند و آدمند و آدم از خاک است .

جویبر ! من کسی را نمی بینم که امروز بر تو فضیلت و برتری داشته باشد ، مگر

آنکه از تو پرهیزکارتر باشد ، بدون تردید در روز قیامت هم محبوبترین مردم در نزد حق پرهیزکارترین آنهاست .

آنگاه فرمود : جویبر ! بی درنگ نزد زیاد بن ولید که از شریف ترین مردم قبیله بنی بیاضه است می روی و می گویی رسول خدا مرا فرستاده برای این که دخترت ذلفا را به عقد من درآوری .

جویبر ، به دنبال فرمان پیامبر رفت ، وقتی رسید که زیاد با جمعی از مردم قبیله در خانه نشسته بود ، به حضار سلام کرد ، سپس اجازه ورود به مجمع گرفت ، پس از ورود گفت :

ای زیاد ! من از طرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای حاجتی که به شما دارم پیامی آورده ام ، آن را آشکارا بگویم ، یا پنهانی ؟

زیاد گفت : آشکارا بگو ، زیرا من پیام نبی بزرگ را برای خود شرافت و فخر می دانم .

جویبر گفت : پیامبر فرموده : دخترت ذلفا را به عقد همسری من در آور .

زیاد گفت : پیغمبر تو را فقط برای این پیام فرستاد ؟

گفت : آری ، من بر آن حضرت دروغ نمی بندم .

زیاد گفت : ما انصار دختران خود را به اشخاصی که هم شأن ما نیستند تزویج نمی کنیم برگرد و عذر مرا به پیامبر برسان .

جویبر در حالی که می گفت به خدا قسم این عمل مطابق با دستور قرآن و رسول الهی نیست مراجعه کرد .

ذلفا گفتگوی پدر را با جویبر شنید ، پدر را به اندرون خواست و از برنامه پرسش کرد ، زیاد مسئله را با دختر خود در میان گذاشت ، در جواب پدر گفت :

به خدا قسم او دروغ نمی گوید پیش از آنکه نزد پیامبر رود بفرست او را برگردانند .

زیـاد جویبر را برگردانـد او را مورد لطف و نوازش خود قرار داد ، سـپس به او گفت : در اینجا باش تا من برگردم ، آن گاه به محضر پیامبر شتافت عرضه داشت :

از طرف شـما پیامی آورده بودنـد من به نرمی جواب نـدادم ، و خواسـتم شـخصاً به محضـر شـما شـرفیاب شده بگویم ما انصار دختران خود را به جز به افراد هم شأن خود تزویج نمی کنیم ، پیامبر فرمود :

ای زیاد ! جویبر مردی باایمان است ، و مرد مؤمن هم شأن زن مؤمنه است ، و نیز مرد مسلمان هم شأن زن مسلمان ، دخترت را به همسری او در آور و از دامادی وی ننگ مدار .

زیـاد به خـانه برگشت ، برنـامه پیغمبر را به اطلاع دختر رسانـد ، دختر در جواب پـدر گفت : پـدر جان این را بـدان که اگر از فرمان فرستاده حق سرپیچی کنی کافر خواهی شد ، به صلاحدید پیغمبر جویبر را به دامادی خود بپذیر .

زیـاد از پیش دختر خارج شـد ، سـپس دست جویبر را گرفت و به میان رجال قبیله آورد و ذلفا را برای او عقـد بست ، مهریه و جهیزیه را نیز خود بر عهده گرفت ، از جویبر پرسید خانه داری که عروس را به آنجا ببری ؟

گفت : نه .

بدسـتور زیـاد خانه ای با تمام وسایل در اختیارش گذاشـته و بالاخره در سایـهٔ اسـلام دختر زیبای یکی از بزرگ ترین اشـراف قبیله خزرج که از قبایل نامدار عرب بود به همسری مردی سیاه پوست که آراسته به نور ایمان و معرفت بود درآمد .

در حوزه اسـلام رنـگ سپیـد و سیاه ، چهره زیبـا و نازیبـا ، غنی و فقیر ، امیر و رعیت مطرح نیست ، آنچه مطرح است انسانیت است و فضیلت .

از داسـتان مهیـج و ازدواج بی سابقه جویبر چیزی نگذشت که ماجرای مهمش تحت عنوان ازدواج یک سـیاه پوست با دختری زیبا از نژاد سپید و فرزند یکی از از اعیان نامی عصر بر سر زبان ها افتاد ، و این مسئله از شاهکارهای قوانین پربهای

اسلام به شمار آمد .

یکی از یاران پیامبر می گوید : روزی غلام خود را چندین بار آواز دادم با اینکه صدای مرا می شنید جواب نداد ، بر او خشم گرفتم و از سر غضب فریاد کردم :

یا ابن السودا ، ای پسر زن سیاه ، چرا جوابم را نمی گویی ؟ در این هنگام باز پس نگریستم خویش را زیر نگاه خشم آگین رسول اکرم دیدم و خطاب قهرآمیزش را شنیدم که به من فرمود :

چرا این مرد را به سیاهی رنگ مادرش سرزنش کردی ؟ همانا تو هنوز در گرد افکار و تقالید جاهلیت هستی ، مگر نشنیدی که من بارها گفتم همگی خلق جهان از سپید و سیاه در برابر خداوند مانند دندانه های یک شانه برابرند ، و هیچ کس را بر دیگری جز به تقوی مزیتی نیست ، سپس فرمود هم اکنون بر تو لازم است خشنودی خاطر این غلام را جلب کنی ، در این هنگام من گونه چپ خود را بر زمین نهادم و از غلام خواستم تا چندان با پای خاک آلود خود بر گونه ام بیاساید که ضمیرم راحت شود ، آن گاه گونه راست را همان گونه بر زمین نهادم و پس از آن با صورت خاک آلود نزد پیامبر رفتم و رضایت خاطر غلام را اعلام نمودم تا تبسم خشنودی بر لبان پیامبر نقش بست .

در اینجا باید گفت : هر انسان باشرف و باوجدانی که فطرت پاک و بی آلایش خود را قاضی قرار دهد حکم می کند که پیروی از یک نژاد خاص خلاف انسانیّت است ، و اختلاط نژاد هیچ مانعی ندارد .

ندای اسلام

چهارده قرن قبل بود که ندای از میان شبه جزیره عربستان برخاست که تمام دنیا را به خود متوجه کرد ، این ندا ندای محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر گرامی اسلام بود که مردم را به راستی و درستی برادری و صلح جهانی دعوت کرد ، و آنان را از پراکندگی ها و

تشتت های خانمان سوز برحذر داشت .

جهان آن روز در تاریک ترین قرون بسر می برد ، اختلاف طبقاتی و تفوق های نژادی شکاف های عمیقی در میان اجتماع بوجود آورده بود ، و مردم را در فاصلهٔ زیادی از هم نگاه داشته و طبقات برای یکدیگر هیچ گونه احترامی قائل نبودند ، امیر المؤمنین علیه السلام اوضاع آن زمان را بدین گونه بیان می دارد :

شما ای گروه عرب ، در آن موقع از بدترین آیین پیروی می کردید و در بدترین محیط بسر می بردید ، و در زمین های سنگلاخ و در میان مارهای خطرناک آب لجن آلود می نوشیدید ، و غذای خشن میت خوردید ، یکدیگر را می کشتید و قطع رحم می کردید ، بت ها در میان شما نصب شده ، و گناه و نافرمانی شما را احاطه کرده بود .

نه تنها مردم عرب گرفتار این همه بدبختی بود ، بلکه جاهلیت در سراسر اروپا و تمام مناطق انسان نشین حکم فرما بود ، در آفریقا مردم در آتش لامذهبی می سوختند ، عادات زشت و رسوم خرافاتی که بر محور نژادپرستی دور می زد مردم یونان و روم را گرفتار می داشت ، این برنامه ها در مصر متمدن هم تأثیر بسزایی کرده بود .

اسکندریه به صورت قبرستانی درآمده بود ، و بیت المقدس مراکز اعمال زشت بود ، کشور ایران هم به سرنوشت سایر مردم جهان دچار بود ، حکومت فئودالی و برتری نژادی مملکت حجاز بدون اینکه از قانونی اصیل پیروی کند وحشیانه می زیست ، و قبل از همه چیز در میان عرب مسئله نژاد از اهمیت خاصی برخوردار بود .

بزرگان و اشراف می کوشیدند تا شجره نامه ای برای خود بسازند به خاطر اینکه خود را به اسماعیل یا یعرب بن قحطان منتهی کنند .

بیشتر اوقات میان قبایل و خانواده هایی که از لحاظ نسب یا محل به یکدیگر

نزدیک بودند ، کشمکش های بسیار سخت روی می داد و به خونریزی منجر می شد ، شعرا نیز با اشعار مهیج خود آتش این فتنه را دامن می زدند زیرا در اشعار خود غالباً تفاخر به نژاد و قبیله خود را به زبان رانده از قبایل دیگر عیبجویی می کردند ، و بدین وسیله روح ها را برای ستیزه جویی و کینه توزی آماده می ساختند .

متفکرین آن روز چنین می پنداشتند که عمر عالم پایان یافته ، و کوشش بشر پس از این هم نابسامانی برای ساختن تمدن درخشان سودی نخواهد بخشید .

نـدای محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم که در حقیقت نـدای حق و نـدای اسـلام یا جوهرهٔ تعلیمات اسـلام بود جهانیان را به فروگذاشـتن تشـتت هـایی که بـاعث جنـگ و اختلاف بود دعوت نمود ، و از عصبیّت های قبیلگی و تفوق نژادی باز داشت و آنها را به سوی یک وحدت جامع انسانی سوق داد .

آن دلسوز جـامعه بشـری مقیـاس های باطلی که میزان سـنجش عظمت و شـرافت قرار گرفته بود بر هم زد ، و مقیاس عظمت و برتری را تنها علم و تقوی قرار داد و با این اصـلاح روحی و فرهنگی اختلاف طبقاتی و امتیازات نژادی و حکومت های ملوک الطوایفی و تفوق غنی بر فقیر و سپید را بر سیاه باطل ساخت ، همه را با یک چشم نگریست و مقابل قانون یکسان قرار داد .

آری ، اسـلام آمـد تا وحـدت بشـری را در آغاز و انجام زنـدگی و مرگ ، حقوق ، و وظایف نسبت به خالق و خلق ، و دنیا و آخرت اعلام دارد ، و بفهمانـد که جز عمـل شایسـته چیز دیگری برای انسـان نتیجه نـدارد ، و مردم را آگـاه کنـد که عزت و شخصیت از آن پرهیزکاران است .

در واقع این نهضت جنبشـی برای انسانیت بود که تاریـخ نظیر آن را ندیده ، و اکنون هم در مرتبه و مقامی قرار دارد که دسـت قوانین بشری هرگز بدانجا نخواهد رسید ، زیرا بشر آنچه را که در انقلاب کبیر فرانسه و دنبال آن به نحو نظریه بیان

کرده ، اسلام آن را به صورتی عمیق تر و برتر متجاوز از پانزده قرن قبل عملی نموده است .

امام موسی بن جعفر علیه السلام بر مرد بد منظری از اهل سواد گذر کرد ، ابتدا به او سلام نمود و سپس در کنارش نشست ، مدتی با نرمی و ملاطفت با وی سخن گفت ، آن گاه آمادگی خود را در برآوردن حاجتش اعلام فرمود ، گروهی که ناظر جریان بودند عرضه داشتند :

آیا با چنین شخصی می نشینی و از خواسته های او سؤال می کنی ؟ حضرت فرمود : این مرد زشت چهره بنده ای است از بندگان خدا و به حکم کتاب خدا برادری است برای ما ، و در شهر همسایه ای است از همسایگان ما ، حضرت آدم بهترین پدران و آیین اسلام بهترین ادیان ، من و او را بهم ربط داده است .

اگر جهان امروز بخواهد از این همه مشکلات برهد باید ریشه این گونه اختلافات ضد انسانی را بسوزاند ، و مسلم راهی برای رفع آلام جز بازگشت به اسلام و الهام گرفتن از برنامه های انبیا ندارد ، جهان باید محور شخصیت را ایمان و اخلاق قرار دهد ، تعلیمات الهی به ما می گوید :

همه بندگان یک خدا ، و فرزندان یک پدر و مادرید ، با هم برادر و برابر هستید ، و ارزش وجودی شما مربوط به انسانیت شماست که از راه تقوی و ایمان بحق بدست می آید .

خوانندگان محترم ، در این بخش به این نتیجه رسیدند که در مکتب حق اعتبارات ظاهری بی ارزش است ، و انسان ها همه در پیشگاه حق یکسانند ، امتیاز و اعتبار برای مردم روشندل و باتقواست از این رو مکتب الهی به دل روشن و روح باصفای لقمان بزرگ نظر داشت ، نه به رنگ چهره و منظره عادی صورتش ، از این که در قرآن مجید یک سوره به نام او آمده ، و در خلال آیاتش ار حکمت ها و پندهای آن شخصیت سترگ یاد شده بزرگی و عظمتش در پیشگاه حق و تاریخ انسانیت

معلوم می گردد .در قسمت های بعد با اعمال و اخلاق و صفات عالی روان و حکمت های گرانبهای او که در هر دوره ای روشنگر زندگی و نشان دهنده راه سعادت است آشنا شده امید است در خور استعداد خود بتوانم و بتوانید از این سرمایه بی کران معنوی بهره مند شده خود و دیگران را از ضلالت و گمراهی رهانده ، و زندگی را بر اساس سعادت دنیا و آخرت بنا کنیم .

ص:۱۱۳

بخش پنجم

حکمت های عملی

در کتب اصول فقه می خوانیم که : قول و فعل و تقریر برگزیدگان خدا برای مردم حجت و میزان شناخت حق و باطل است .

اعمالی که از یک انسان انتخاب شده حق سر می زند ، سخنانی که از او شنیده می شود ، امضایی که نسبت بکار دیگران از او صادر می گردد و همه و همه قابل پیروی است ، و قرآن مجید در این زمینه آیاتی دارد که در کتب اصولی به آنها استدلال شده . از محتویات آیات سوره لقمان استفاده می شود که گفته های لقمان واجب الاتباع است ، و وقتی قرآن پیروی از گفته های او را لازم بداند بدون تردید کردار او و امضایش را نیز نسبت به برنامه ها حجت و مقیاس می داند .

من برای اینکه مطالعه کنندگان این دفتر بهره بیشتری ببرند ، علاوه بر جمع آوری حکمت هایش از کتب گوناگون اسلامی سعی کردم به افعال و رفتار او نیز اشاره کنم و برای این منظور کتب متعددی که گمان می بردم نامی از آن حضرت برده اند مطالعه کردم متأسفانه به بیش از چند مورد در این قسمت دسترسی پیدا نکردم ولی در عین اینکه مختصر است از نظر نتیجه عملی مفصل است ، امید است که دوستان عزیز اگر به بیش از آنچه اشاره می رود دست یافتند نگارنده را آگاه کرده تا در چاپ های بعد تدارک شود .

۱ - از پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حکایت شده :

که روزی مردمی بر لقمان گـذشت ، دید گروهی انبوده گردش نشسـته و از پندهای او بهره می برند ، از روی تعجب پرسـید : تو آن غلام نیستی که در فلان مکان شبانی گوسپندان بر عهده داشتی ؟

گفت : آری ، من همانم ، پرسید از کجا بدین مقام رسیدی ؟گفت : از اجرای سه برنامه :

۱) ترک کارهای بیهوده .

۲) اداء امانت .

۳) راستی در گفتار و کردار (۱) .

۲ - بسـیاری از رویـدادهای زنـدگی که در ظـاهر به نفع انسـان می نمایـد در واقع به زیان اوست ، همان طوری که بسـیاری از حوادث که به ظاهر در جهت زیان شخص سیر می کند ارمغان نفیسی از سعادت به همراه می آورد .

لقمان حکیم از افرادی نبود که به دیـدن ظاهر حوادث دنیا اکتفا کنـد بلکه در پرتو نور معرفت حقایقی را می دیـد که از دیده ظاهربین پوشیده ، لقمان این راز بزرگ را طی یک داستان ساده و در خور فهم عوام منعکس می کند .

مردی زشت سـیما همسـری ماه صورت داشت ، شـعله عشق زن تا اعماق جان و مغز اسـتخوان او نفوذ کرده بود ، ولی زن طناز عشق و التهاب او را به هیچ نمی شمرد و از آغوش و کنارش تنفر داشت .

روزگاری دراز عاشق بیچاره کنار معشوق بی وفا چون تشـنه ای در کنار چشـمه با چشـمی سـرشار از محبت و حسرت بسر می برد .

قضا را در یکی از شب ها دزدی به خانه ایشان حمله برد وزن از شـدت وحشت سراسـیمه خود را به آغوش شوهر افکنـد و هر دو دست را محکم طوق گردن او ساخت ، مرد هجران کشیده که در غوغای عشق و بحران حرمان از اندیشه سیم و زر

ص:۱۱۸

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح : ج ۹ ، ص۶۹ .

و خواسته و ساخته فارغ بود زن را چون جان شیرین در آغوش کشید و مقدم دزد را مبارک شمرد و آرزو کرد : ای کاش سال ها پیش از این این چنین حادثه ای که دیگران از وقوعش نگرانند برای او رخ می داد ، و ای کاش آن دزد هر شب به خانه اش می آمد و او را از نعمت وصل و لذت آغوش برخوردار می نمود ، اتفاقاً همین حادثه موجب شد که رابطه آن زن و شوهر محکم تر و برقرارتر گشت ، و زندگی آن دو نمونه ای از عشق و محبت شد ، این است نتیجه پیش آمدها برای مردم عاقل و دانا .

۳ - روزی به سوی شهر در حرکت بود به مردی برخورد که آن مرد لقمان را نمی شناخت ، از آن حضرت پرسید : تا شهر چقدر راه مانده ؟

فرمود : راه برو ، مرد به راه رفتن ادامه داد ، چون مقداری گام برداشت لقمان فریاد زد : دو ساعت مانده ، آن مرد پرسید :

چرا این جواب مختصر را بهنگام سؤال من نگفتی ؟

فرمود : راه رفتنت را ندیده بودم ، تعیین مدت با نداشتن سرعت سیر صحیح نبود ، اکنون که طرز قدم برداشتنت را دیدم با طول راه سنجیدم دانستم که برای رسیدن تو به شهر دو ساعت مدت لازم است .

۴ - لقمان بزرگوار اعتقاد داشت که دوری از بدی ها و انجام خوبی ها فقط باید به منظور جلب خشنودی حق باشد ، و هر گاه کسی تعریف و تمجید خلق را هدف سازد گذشته از آنکه همت بزرگ انسانی را پست و زبون ساخته و از ارزش عملش فرو کاسته به منظور اصلی دست نیافته .

این را باید دانست که بدگویان و یاوه سرایان در هیچ موقعیتی زبان از خرده گیری فرو نخواهند بست .

لقمان در چند جمله پندها که به فرزندش می داد این مسئله را به او خاطرنشان ساخت :

پسر از پدر خواست تا این حقیقت را عملاً در نظرش مجسم سازد . لقمان به

فرزند فرمود : هم اکنون ساز و برگ سفر مهیا کن تا در طی مسافرت این مطلب بر تو روشن شود ، فرزند دستور پدر را به کار بست ، مرکب آماده نمود ، لقمان سوار شد و به فرزند گفت دنبال من حرکت کن ، در آن حال بر قومی گذشتند که در مزارع به زراعت مشغول بودند ، چون آن گروه چشم به آن دو مسافر انداختند زبان به یاوه سرایی در جهت اعتراض گشودند و گفتند :

زهی مرد بی رحم سنگین دل که خود به تنهایی لذت سواری برد و کودک ضعیف بیچاره را به دنبال خود کشد ؟!

در این وقت پیاده شد و پسر را سوار کرد ، می رفتند تا به گروهی رسیدند این بار بینندگان زبان به اعتراض باز کردند که این پدر را بنگر آن قدر در تربیت فرزند کوتاهی کرده که حرمت پدر نشناسد ، جوان نیرومند سوار می شود ولی پدر ضعیف و ناتوان از دنبالش حرکت می کند .

در این حال لقمان در ردیف فرزند سوار شد تا به قوم دیگر رسیدند آنان گفتند :

این دو بی رحم را بنگرید که بر پشت حیوانی ضعیف سوار شده در صورتی که اگر هر یک به نوبت سوار می شدند حیوان بیچاره از بار گران آنان خسته نمی شد .

در این موقعیت هر دو پیاده شدند تا به دهی رسیدند ، مردم ده چون هر دو را دنبال مرکب پیاده دیدند گفتند : این پیر را با جوان بنگرید که هر دو پیاده می روند ، در صورتی که مرکب برای سواری آنان آماده و پیش رویشان در حرکت است .

چون کار سفر به پایان رسید به فرزند گفت : اکنون در طی این سفر دریافتی که خشنود ساختن مردم و بستن زبان اعتراض کنندگان و عیب جویان محال است ،از این جهت مرد خردمند بجای آنکه گفتار و کردار خود را وسیله جلب رضایت دیگران سازد باید عمل خود را در معرض خشنودی حق قرار دهد و به عیب

دیگران و تحسین مردمان ننگرد . (۱)۵ - زمانی که غلام بود ، خواجه اش برای تفریح از بیت المقدس به بیرون رفت و در کنار رودخانه ای فرود آمد ، در حال مستی با یارانش به قمار مشغول شد و در بازی مغلوب و مقهور گردید ، و چون در بازی شرط شده بود بازنده باید نیمی از مالش را به دوستان واگذارد ، یا آب رودخانه را بیاشامد ، پس از بهوش آمدن دانست که در شرط خطا کرده از یاران مهلت خواست ، پس از مهلت به حضور لقمان شتافت و از او چاره طلبید ، فرمود : من این مشکل را حل می کنم در صورتی که تعهد کنی دیگر لب به این جنس آلوده نزنی .

بامداد با خواجه به طرف رودخانه رفت ، به یاران خواجه گفت : سرچشمه آب را ببندید تا جواجه من آب موجود رودخانه را بخورد ، یاران از جواب فروماندند ، و خواجه نیز از عمل قبیح خود توبه کرد (۲) .

۶ - لقمان در مقام صبر و شکیبایی مقتدر بود و دیگران را به این مقام و مرتبه توصیه می کرد ، روزی به دیدن داود پیغمبر رفت ، او را دید که او حلقه های آهن در هم می فرکند و لباسی از پولاد فراهم می سازد ، لقمان که از خاصیت آن لباس بی خبر بود خواست دراین باره سؤال کند اما در برابر خواهش نفس مقاومت کرد و زبان درکشید و خاموش بماند ، تا داود زره را تمام کرد و پوشید ، لقمان در پرتو صبر بی آنکه ذلت سؤال را تحمل کند فرمود :

خاموشی حکمت است ، اما آنکه زیر این بار تحمل کند اندک است ، داود چون این سخن شنید ، فرمود : تو را به حقیقت حکیم نامیده اند (۳) .

۱- ۱) بحار جدید : ج ۱۳ ، ص ۴۳۳ .

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح : ج ۹ ، ص ۷۰ .

۳- ۳) مثنوی دفتر سوم : ص ۴۷ ، دائرهالمعارف فرید و جدی : ج ، ۸ ، ص ۳۷۱ .

۷ – لقمان بزرگوار از بیهوده گویی خواجه سخت ناراحت بود و مترصد فرصت که خواجه را بیدار کند ، روزی مهمان عالیقدری بر خواجه وارد شد لقمان را گفت تا گوسپندی ذبح کند و از بهترین اعضای او غذایی مطبوع بیاورد .

لقمان از دل و زبان گوسپند غذایی تهیه کرد و بر خوان گذاشت ، روز دیگر خواجه گفت گوسپندی ذبح کن و از بدترین اعضایش غذایی بساز این بار نیز غذایی از دل و زبان آماده ساخت .

خواجه از کار لقمان دچار حیرت شد ، پرسید : چگونه می شود که دو عضو هم بهترین و هم بدترین اعضا باشد ؟ لقمان گفت :

ای خواجه دل و زبان مؤثرترین اعضا در سعادت و شقاوتند چنانکه اگر دل را منبع فیض و نور گردانند و زبان را در راه نشر حکمت و بسط معرفت و اصلاح بین مردم و رفع خصومات به جنبش آورند بهترین اعضا باشند ولی هر گاه دل به ظلمت و بداندیشی فرو رود و کانون کینه و عناد گردد و زبان به غیبت و فتنه انگیزی آلوده گردد از بدترین اعضا خواهند بود .

خواجه از این داستان پند گرفت و از آن پس در صدد اصلاح خویش برآمد (۱) .

۸ – لقمان حکیم در آغاز کار غلامی مملوک بود ، خواجه ای توانگر و نیک سیرت داشت اما در عین توانگری از عجز و ضعف شخصیت مبرا نبود ، در برابر اندک ناراحتی شکایت می کرد و ناله می نمود ، لقمان از این برنامه آگاه بود ولی از اظهار این معنی پرهیز می نمود ، زیرا می ترسید اگر با او در این برنامه هب صراحت گفتگو کند عاطفه خودخواهیش جریحه دار گردد از این رو روزگاری منتظر فرصت بود تا خواجه را از این گله و شکایت باز دارد تا روزی یکی از دوستان خواجه خربزه ای به رسم هدیه برای او فرستاد . خواجه که از مشاهده فضایل لقمان سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود آن میوه را از خود دریغ داشت تا به لقمان ایثار

ص:۱۲۲

۱– ۱) تفسیر ابو الفتوح : ج ۹، ص ۷۰ .

کند ، کاردی طلبید و با دست خود آن را برید و قطعه قطعه به لقمان داد و او را وادار به تناول کرد .

لقمان قطعات خربزه را گرفت و با گشاده رویی خورد تا یک قطعه بیش نمانده بود که خواجه آن را به دهان گذاشت و از تلخی آن روی در هم کشید آن گاه با تعجب از لقمان سؤال کرد چگونه خربزه ای تلخ را این چنین با گشاده رویی تناول کردی و سخنی به میان نیاوردی ؟

لقمان که از ناسپاسی خواجه در برابر حق و همچنین از ضعف و از زبونی او ناراضی بود دید فرصتی مناسب برای آگاه کردن او رسیده از این رو با احتیاط آغاز سخن کرد و گفت :

حاجت به بیان نیست که من ناگواری و تلخی این میوه را احساس می کردم و از خوردن آن رنج فراوان می بردم ولی سال ها می گذرد که من از دست تو لقمه های شیرین و گوارا گرفته ام و از نعمت های تو متنعّمم ، اکنون چگونه روا بود که چون تلخی از دست تو بستانم شکوه و گله آغاز کنم و از احساس تلخی آن سخنی به زبان آورم .

خواجه از شنیدن سخن لقمان به ضعف روح خود توجه کرد ، و در برابر آن قدرت روانی به زانو در آمد و از آن روز در اصلاح نفس و تهذیب روح همت گماشت تا خود را در برابر شدائد به زیور صبر بیاراید (۱) .

۹ - وقتی لقمان از سفری برمی گشت غلامش از او استقبال کرد ، از حال خویشان خود بدین گونه از غلام سؤال کرد :

از پدرم چه خبر داری ؟

گفت : از دنیا رفت .

جواب داد : خدا را شکر که مالک کار خود شدم ، از مادر چه خبر داری ؟

۱- ۱) مثنوی دفتر سوم : ص ۳۸ .

گفت : به رحمت حق رفت ، گفت : اندوه من برطرف شد ، از همسرم چه خبر داری ؟ گفت : مرد .

گفت : تجدید فراش شد ، از خواهرم چه خبر داری ؟

گفت : او نیز به حق پیوست .

گفت :ناموسم پوشیده شد ، از برادرم چه خبر داری ؟

گفت : از دنیا رفت .

گفت : پشتم شکست ، از پسرم چه خبر داری ؟

گفت : رحلت کرد .

گفت : دلم داغدار شد (۱) .

۱۰ - روزی با فرزندش به سفری روانه شد ، و قصدش این بود که به پسر رنج سفر و راحت وطن را معلوم کند ، وقتی به قریه نزدیک شدند مرکب آنان از راه رفتن بماند ، و پسر نیز از پیاده رفتن پایش درد گرفت ، و از ادامه راه عاجز ماند و به پدر از خستگی و گرسنگی شکایت کرد و گریست لقمان با پندهای حکمت آمیز پسر را سرگرم می کرد ، بامدادان شخصی پیدا شد که درازگوشی با خود داشت ، پسر لقمان را بر مرکب سوار کرد و به جانب مقصد رهسپار شدند ، چون وارد قریه گشتند همه اهل ده را کشته یافتند .

معلوم شد گروهی از دشمنان در کمین بودند و به آنان شبیخون زده اند لقمان فرمود :

پسرم ، حکمت گرفتاری ما در بیابان آن بود که اکنون ظاهر گردید اگر از راه ماندن مرکب و آزار پای تو نبود ما هم کشته می شدیم . (۲)۱۱ - روزی در محضر حضرت داود جمعی نشسته و به سخنان او گوش

۱- ۱) مجمع البیان : ج ۸، ص ۳۱۷

۲- ۲) درّ یتیم با کمی تغییر در عبارت : ص ۵۰ .

می دادند ، از هر چیزی سخن به میان آمد و هر کسی مطلبی گفت ، جز لقمان که سکوت اختیار کرده بود .

داود گفت : ای لقمان چرا سخن نمی گویی ؟

فرمود : در کلام چیزی نیست مگر به نام خدا ، و در سکوت چیزی نیست مگر تفکر در امر معاد ، و مرد با ایمان چون تأمل کند سکینه و وقار بر او مستولی شود ، و چون شکر خدای بجا آورد بر او رحمت و برکت نازل گردد و چون قناعت ورزد از مردم بی نیاز گردد ، و چون راضی به رضای حق شود اهتمامش به امور دنیا سست گردد ، و هر که از خود محبت دنیا خلع کند از آفات و شرور نجات یابد ، و چون ترک شهوات نماید در گروه مردمان آزاد درآید ، و چون تنهایی گزیند از حزن و اندوه رهایی یابد ، و چون از حسد برهد محبت مردم درباره خود بیفزاید ، و چون اعراض از امور فانی کند عقل او زیاد شود ، و چون بینای به عاقبت گردد پشیمانی ایمن شود داود فرمود : سخنت را تصدیق کنم و کلامت را امضا نمایم (1) .

۱۲ - زمانی که غلام بود جز او غلامان دیگری در خانه خواجه کار می کردند روزی خواجه آنان را به باغ فرستاد تا میوه آورند ، آنان در راه میوه نیکوتر را خوردند و تقصیر را بر لقمان گذاشتند ، خواجه پرسید :

چرا میوه نیکو نیاوردید ؟

گفتند : آنچه میوه خوب در طبق بود لقمان خورد ، لقمان گفت : ای خواجه آدم منافق و دو رو نزد خدای تعالی امین نباشد ، اینان دروغ می گویند میوه های نیکو را خود خورده اند ، به فرما تا آب گرم حاضر کنند و به ما بخورانند ، آن گاه در صحرا بدوانند تا هر که هر چه خورده برگرداند خواجه چنین کرد ، از دهان لقمان چیزی جز آب بیرون نیامد و از گلوی دیگران آنچه خورده بودند بیرون آمد ، خواجه

۱- ۱) درّ یتیم : ص ۷ .

بعد از این ماجرا به رأی عقل او آگاه شد و به سخنان وی معتقد گشت (۱) .

۱۳ - روزی خواجه برای قضاء حاجت رفت ، و بسیار نشست ، چون بیرون شد لقمان گفت :

ای خواجه زیاد نشستن انسان را دچار مرض می کند ، به سهولت بنشین و به آسانی برخیز ، خواجه دستور داد آن کلمه را بر در محل قضاء حاجت نوشتند (۲) .

۱۴ - روزی شخصی از وی پرسید : که خلاصه معرفت و روح حکمت تو چیست ؟

لقمان گفت : خلاصه معرفت و روح حکمت من آنست : که از امور زندگی من آنچه بر عهده خالق است تکلیف و زحمت روا ندارم ، و آن چه بر عهده من است سستی و تسامح جایز نشمرم .

۱۵ - لقمان در پرتو نور معرفت دریافته بود که مراعات جانب عدالت در هر برنامه ای از شروط کامیابی است ، و حتی برای بهره صحیح گرفتن از لذات جهان نیز رعایت اعتدال لازم است .

چون افراط و زیاده روی در این راه لذت ها را به آلام و امراض تبدیل می کند ، و عادت ها و آلودگی های کشنده ای ببار خواهد آورد ، از این رو برای راهنمایی فرزند خود با بیانی جالب و منطقی نافذ آغاز سخن کرد و گفت :

پسرم ! این پند را از پدر بشنو ، در سراسر دوران زندگی جز از لذیذترین غذا تناول مکن ، و جز از بهترین جامه مپوش ، و جز در ملایم ترین بستر میارام ، و جز از زیباترین مشاهد کام مستان .

این بار پندهای پدر به گوش فرزند عجیب آمد ، زیرا لقمان همیشه او را به سادگی و اقتصاد در شؤون زندگی دعوت می کرد ، اما این بار به نظر می آمد که او را

۱- ۱) مثنوی : دفتر اول ، ص ۹۴ .

۲- ۲) تفسیر ابو الفتوح : ج ۷۹ ص ۷۰ .

به تن پروری و کام جویی توصیه می کند .

به این خاطر از پدر توضیح این نصایح را باز خواست ، لقمان گفت : مراد من از این پندها این بود که برای رفع هر حاجت زمانی اقدام کنی که آن نیاز و حاجت به اوج شدت و منتهای ضرورت رسیده باشد ، و در چنین حالت است که نازل ترین مراتب رفع ضرورت کیفیتی بوجود خواهد آورد که از عالی ترین مراتب لذت قوی تر باشد .

تن خود را زمانی تسلیم بستر کن که فشار خواب حواس و قوای تو را یکسره تحت تأثیر قرار داده باشد ، در این حال است که پاره خشتی در زیر سر از بالشی آکنده از پر بهتر می آید .

دست وقتی به سراغ لقمه بگشای که گرسنگی طاقتت را تاب کرده باشد در این زمان است که ساده ترین غذا لذتی افزون تر از سفره سلطان به تو می بخشد .

پیکر آن گاه به جامه ای تازه بیارای که لباس قبل از ارزش انتفاع افتاده باشد ، در چنین شرایط جامه کرباس از خلقت شاهانه برا زنده تر جلوه می کند .

برای ارضاء غریزه جنسی وقتی آماده شو که فشار شهوت از حد تحمل گذشته باشد ، در این وقت است که کنیز مطبخی در آغوش تو جاذبه ای افزون تر از الهه حسن نشان می دهد (۱) . ۱۶ - شنیدم که لقمان سیه فام بود

۱- ۱) قصص قرآن : ص۲۶۶ .

ولی هم به بیخاشیم ای نیک مرد

ص:۱۲۸

بخش ششم

اشاره

* انتخاب به مقام رهبری

* آیین راستی

* اداء امانت

* عدم دخالت بیجا

* فروبستن دیده از حرام

* اقتصاد در شؤون زندگی

* اسلام و مالکیت

* عبودیت و بندگی

* مغز متفکر

* صبر و شکیبایی

* عبرت

* قضاوت

انتخاب به مقام رهبری

لقمـان حکیم که شخصـی سـیاه چهره از مردم سودان مصـر بود ولی بـا وجود چهره سـیاه و نازیبا ، دلی روشن و روحی باصـفا داشت .

آن بزرگ مرد به خاطر درستی در زندگی و اخلاق پسـندیده لیاقت آراسـته شدن به لباس حکمت یافت ، تا به هنگام یک نیم روز که مردم به خاطر استراحت از حرارت هوا به خواب رفته بودند دسـته ای از فرشتگان به دستور حضرت حق او را ندا دادند :

آیـا دوست داری که خداونـدت در زمین به منصب پیـامبری برگزینـد تـا در اختلافات مردم به قضاوت برخیزی ، و از پریشانی زندگی آنان را سر و سامان بخشی ؟

جواب گفت : هرگـاه خداونـدم به قبول این برنـامه مـأمور سـازد پیروی می کنم ، زیرا یقین دارم که هر گـاه مأمور به این کار شوم از لطف و عنـایتش و کمـک و یاریش بهره منـد خواهم شـد ، اما اگر مرا در رد و قبول آن مختار سازد راه عافیت خواهم گزید و از این مسئولیت بزرگ احتراز خواهم کرد .

ملائکه سرّ قبول نکردن این مقام را از او خواسـتند ، گفت : حکومت میان مردم کاری بس دشوار و راهی سـخت و پیچیده به انواع بلاهاست ، و هر که این وظیفه را به عهده گیرد هر گاه در برنامه ها به حق حکم کند از زیان برهد ، و اگر به لغزش افتد

از سعادت محروم شود ، خواری و گمنامی دنیا در برابر سربلندی آخرت قابل جبران است ، ولی کسی که جاه و مقام دنیا را مقصود خود گرداند دنیا و آخرت هر دو را خواهد باخت ، زیرا عزت دنیا از دست خواهد رفت و به عزت و نعمت آخرت هم نخواهد رسید .

فرشتگان چون سخن او را شنیدند بر درایت و عقل او آفرین گفتند و خدای بزرگ منطق او را پسندید تا چون شب رسید ، سرچشمه حکمت را از درون جان آن مرد روان کرد ، چون از آن رؤیا دیده گشود ، آثار حکمت را در سراسر عالم جلوه گر دید ، و سرمایه های حکمت به صورت نصیحت و دستور زندگی به زبانش جاری گشت .

عللی که سبب برگزیده شدن او به مقام حکمت و رهبری شد ، در کتب بزرگ و قابل توجه چنین آمده :

از ابتدای زندگی به آیین راستی سخن می گفت ، و در ردّ امانت مردم دقت کامل داشت ، در برنامه هایی که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد ، دیده از حرام فرو می بست ، و زبان از گفتن سخنان بیهوده نگاه می داشت ، در امر زندگی مراعات اقتصاد می کرد ، و در مقام فرمان بردن از امر الهی نیرومند و قوی بود ، مغزی متفکر داشت ، و اکثر اوقات را به تأمل و اندیشه می گذراند ، از حوادث جهان عبرت می گرفت ، و برای صفا دادن جان تجربه می اندوخت . در نتیجه روحی آرام داشت ، و در ساعات روز دیدگان تسلیم خواب نمی کرد ، هرگز او را در برنامه خلاف انسانیت ندیدند ، از خنده و استهزا نسبت به دیگران پرهیز داشت ، عقل را محکوم هوای نفس نمی کرد ، از کامیابی در برنامه های دنیا مغرور نمی شد ، و در آن امور به خود غصه و اندوه و غم راه نمی داد ، در صبر و شکیبایی به اندازه ای توانا بود که چند فرزندش پیش چشمش جان دادند و او از سر جزع و زبونی دیدگان را بسرشگ نیالود در اصلاح امور خلق کوششی بسزا داشت ، و هرگاه دو نفر را در حال

دعوا و جدال می دید در آشتی دادن آنان سعی بلیغ می کرد ، هر زمان که سخن سودمندی از کسی می شنید تا به مأخذ آن آگاه نمی شد از تحقیق فرو نمی نشست ، بیشتر اوقات خود را به معاشرت و مجالست با فقها و حکما و قضات و پادشاهان می گذاشت ، بر نخوت شاهان که شیفته قدرت زودگذر شده بودند به دیده شفقت می نگریست (۱) .

من در این بخش به توضیح و ترجمه صفات عالی روحی آن حکیم بزرگ الهی پرداخته و از خدای مهربان می خواهم که همه ما را به زیور آن برنامه های سعادت بخش بیاراید ، صفاتی که در صفحه قبل خواندید و لقمان بزرگوار به آنها آراسته بود به طور تقریب در عناوین زیر خلاصه می گردد :

۱ - راستی در گفتار .

۲ - ادای امانت .

۳ - عدم دخالت بیجا .

۴ - فرو بستن دیده از حرام .

۵ - اقتصاد در شئون زندگی .

۶ - عبودیت و بندگی .

۷ - مغز متفکر .

۸ - عبرت گرفتن از تاریخ .

۹ - عدم غرور .

۱۰ - صبر و استقامت .

۱۱ - اصلاح امور خلق .

۱۲ - معاشرت صحیح .

۱- ۱) بحار جدید : ج ۱۳ ، ص ۴۰۹ . تفسیر علی بن ابراهیم : ج ۲ ، ص ۱۶۱ . کشف الاسرار : ج ۷ ، ص ۴۸۹ . المیزان بنقل از مجمع البیان : ج ۱۶ ، ص ۲۳۳ .

آیین راستی

یکی از صفات پسندیده که هماهنگ با سرشت آدمیان است راستگویی است ، هر انسانی مطابق با واقعیت فطرت مایل به راستی در گفتار و اعمال است ، و نیز میل دارد آنچه را از دیگران می شنود راست بشنود .

این نکته را نباید از نظر دور داشت که در میان اعضاء ظاهر انسان از همه وسیع تر زبانست که واسطه بین ظاهر و باطن آدمی است .

انسان در ظاهر خود قوایی دارد که با هر یک از آنها چیزهایی از جهان درک می کند ، مانند گوش که با آن صداها را می شنود ، چشم که با آن مناظر و اشکال را می بیند ، بینی که با آن بوها را دریافت می کند و... بشر هر چه را با قوای ظاهر درک می کند در باطنش جمع می گردد و تمام آنچه را ظاهر و باطنش به کمک یکدیگر فراهم آورده اند زبان بیان می کند .

هر یک از قوای ظاهر از دیگری بی خبر است ، ولی زبان هر چه را آن قوا گرفته اند بیان می کند ، زیرا این عضو وسیع لیاقت اظهار جمیع ادراکات ظاهر و باطن را دارد .

علاوه بر آنچه آدمی به وسیله قوای ظاهر درک می کند ، با عقل و وهم و گمان هم مراتبی را در باطن خود دریافت می دارد که در میان قوای ظاهر فقط زبان آشکار کنندهٔ آن مراتب باطنی است ، خلاصه زبان پرده دار روح وسیع و باطن نامحدود است .

هر چه موجود باشد یا معدوم ، خالق باشد یا مخلوق ، معلوم باشد یا مشکوک ، تخیل باشد یا موهوم ، زبان در اطرافش به سخن می آید و اثبات و نفی می کند ، و می توان گفت آنچه دانش بشر بدان می رسد زبان به حق یا به باطل به بیان آن می پردازد ، با این وسعتی که زبان دارد اگر از روش فطری که میل به راستی است پیروی کند صاحبش اهل فضیلت و خیر است ، و اگر عنان رها کند شیطان او را به

وادی های خطرناک خواهـد انـداخت . مردم با داس زبانشان چون هیمه خشک دود می شوند و به رو در آتش جهنم قرار می گیرنـد ، کسـی از شـر زبـان ایمن می مانـد که آن را به لجـام دین مقیـد کنـد ، و جز در مواردی که سود دنیـا و آخرت باشـد رهایش نکند .

غزالی می گویـد : زبـان از نعمت هـای بزرگ حق و صـنعت هـای دقیق خـدا است ، این عضو بـا اینکه جرمش کوچـک ولی طاعت و جرمش بزرگ است زیرا کفر و ایمان و توابع آن با شهادت زبان ظاهر می شود (۱) .

پیـامبران الهی که یـک قسـمت مهم مأموریتشـان احیـاء فطریات بوده مردم را به راسـتگویی دعوت کردنـد ، و آنان را از دروغ گفتن بر حذر داشته اند اسلام دروغ را عامل مخرب ایمان شناخته (۲) و آن را از گناهان کبیره قرار داده است .

علی علیه السـلام می فرمایـد : هیـچ کس طعم ایمان را نمی چشـد مگر اینکه دروغ را ترک کنـد چه جدی باشد و چه شوخی (۳) .

و نیز فرمود : هیچ عملی به قبح دروغگویی نیست .

دروغ گفتن مخـالف وجـدان اخلاقی فطری ، و نیز مخالف وجـدان اخلاقی تربیتی است ، دروغ در نظر کلیه اقوام و ملل عملی ناپسند و غیر مشروع است .

دروغ گویی آدمی را به سایر گناهان آلوده می کند ، دروغگو انواع معاصـی را مرتکب گشـته و هر گاه از او بپرسـند در کمال وقاحت تکذیب کرده خود را پاک معرفی می کند .

امام یازدهم علیه السلام می فرماید : تمام گناهان و ناپاکی ها در یک خانه جمع شده ، کلید آن خانه دروغگویی است (۴) .

۱- ۱) محجه البیضاء : ج ۵ ، ص ۱۹۰ .

۲- ۲) کافی : ج ۲ ، ص ۲۵۴ .

۳- ۳) کافی : ج ۲ ، ص ۲۵۵ .

۴- ۴) مستدرک الوسائل : ج ۲ ، ص ۱۰۰ .

دروغ یکی از معایبی است که آشکارا و به روشنی مذموم و قابل سرزنش و مؤاخذه است ، زیرا دروغ به دنبال خود گناهان زیادی را می کشد ، و دری به روی تمام معایب باز می کند ، ناتوانی ما در پیشگیری از بروز این خوی و ضعف ما در منع و دفع آن گناه نابخشودنی است ، یونس بن عبید می گوید : هر کس زبان خود را مقید می دارد در باقی اعمال او هم اثر صلاح دیده می شود .

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: هر کس زیاده روی در سخن داشته باشد عاقبت به بیهوده گویی کشانده می شود، و هر کس زیاده گو باشد به آتش نزدیک خواهد بود.

زبان که مظهر امتیاز انسانی است، پاکیش باعث پاکی گوهر انسانیت است، دروغ گذشته از آنکه دروغگو را موجودی پست و سست و ضعیف می سازد، بنیان جامعه را ویران می کند و ریشه قوم و ملتی را که در آن رخنه کند بر باد می دهد.

دروغ که در خانواده میان زن و شوهر، پدر و مادر، و فرزندان رایج شود، دروغ که در قبیله میان خویشاوندان، و در محله میان همسایگان شیوع یابد، دروغ که در اداره میان رئیس و مرئوس، و در مدرسه میان شاگرد و آموزگار، و در بازار میان خریدار و فروشنده ، و در مملکت میان ملت و دولت پا بگیرد، دروغ که در میان منافذ و زوایای اجتماع راه یابد و رخنه کند بنیان جامعه را ویران و جمعیت را خوار و آنها را پریشان و از سعادت و برکات الهی در دنیا و آخرت محروم می کند.

قرآن مجید دستور می دهد: از خدا پروا کنید و با راستگویان بوده باشید (1)یعنی دروغ مگویید، وعده دروغ مدهید، عذر دروغ اقامه نکنید، و در قول و عمل، در ظاهر و باطن راست گفتار و درست کردار باشید .

خدای بزرگ در قرآن مجید سوره المائده آیه ۱۱۹ می فرماید: قیامت روزی است که راستی راستگویان به آنان سود دهد، در مقابل این برنامه برای آنها بهشت هایی است که از زیر آن نهرها روان است و ایشان در آنجا جاودانند، خدا از

۱- ۱) التوبه : آیه ی ۱۱۹ .

آنان راضی است و آنها از حق خشنودند ، و این است رستگاری بزرگ .

قرآن کریم مکرر پیروان ادیـان را که در دسـتورهای دینی کم و زیـاد کرده انـد ، یـا مطلـبی که دارای واقعیت بـوده دگرگون نموده اند سرزنش می کند ، و آنان را به خاطر دروغ بستن به کتب آسمانی ستمکار می خواند .

امیر المؤمنین علیه السـلام می فرمایـد : دروغگو و مرده یکساننـد ، برای اینکه برتری انسـان زنـده بر مرده در امکـان اعتمـاد به اوست ، و اگر نتوان به سخن کسی اعتماد کرد و اطمینان یافت زندگی او بیهوده است ، راستی پیمانی از تو و برای توست ، به خاطر اینکه راستی روح زیبایی و حقیقت و خواست زندگی توانا و پیروزمند است .

شایـد بـارزترین و آشـکارترین مظـاهر و جلوه های عـدالت در جهان هستی و هر چیزی که مربوط به طبیعت و آفرینش است ، همان راستی خالص و مطلق است .

پس در حقیقت راسـتی و صـدق مـدار گردش زمین و فلـک و شب و روز است ، و تنهـا بـا راسـتی و درسـتی است که فصول چهارگانه پشت سـر هم می آینـد و می رونـد و یا باران می بارد و خورشـید نور افشانی می کنـد ، و هم چنین به خاطر صـد و راستی است که خاک زمین به وعـده وفا می کند ، و هر چیزی را در نوبت خود بدون کوچکترین تقدیم یا تأخیری می رویاند و تحویل می دهد ، و باز به خاطر همین راستی است که نوامیس طبیعت و قوانین زندگی پا بر جا و استوار است .

علی علیه السـلام در خطبه همام که صفات پرهیزکاران را بیان می دارد در اولین مرحله به صفت راستی اشاره می کند و آن را از نشانه های اهل تقوا می داند .

مترجم روح و تفکر هر کسـی زبان اوست ، از گفتار هر کسـی ما در می یابیم که در چه حـدّی از عواطف و اخلاقیات و تفکر قرار گرفته ، یـک جهت تکریم حق نسـبت به پارسایان همین صـفت راسـتگویی و به صواب سـخن گفتن آنان است . نخستین وصف خوبان راستگویی است

ص:۱۳۷

هر آن کس را که باشد صدق گفتار

نبی بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم برای ادای شکر نسبت به نعمت راستی در پیشگاه حق عرضه می دارد :

خداونـدا ! زبان گویا و فصیحم دادی تا بغیر تو مدح نگویم ، و جز برای تو ثنا نخوانم ، و به معادل مأیوسی و بدگمانی روبرو نشوم ، از مدیحه گویی دیگران و ثناخوانی برای مخلوقات به زبانم راه بازگشت دادی .

خدایا ! از بهر ثناگو از ناحیه ثنا شده پاداشی است ولی من به تو امیدوارم که مرا به ذخایر رحمت و خزائن مغفرت دلالتم نمایی .

خدای مهربان ! در مقام منت گذاری بر گذشتگان در کتابش می فرماید به آنان از رحمت خود بخشیدیم و از برای آنان زبان راست قرار دادیم (۱) .

از آنجا که امیر المؤمنین علیه السلام دقت کافی و توجه وافی نسبت به صدق و راستی داشت و همراه آن بسر می برد و در کنار آن زندگی می کرد از نخستین هدف های او می بینیم که تهذیب و تربیت مردم را بر پایه بینش و خرد و احساس و درک خود قرار داد .

مفهوم صحیح و مدلول اساسی تهذیب و تربیت هم جز اساس و درک عمیق ارزش زندگی و شخصیت وجود چیز دیگری نیست و از آنجا که این مفهوم تنها مفهوم بزرگ تهذیب و تربیت است صدق و راستی با ذات هستی و با هر موجود مادی یا معنوی همان محوری خواهد بود که تهذیب و تربیت به دور آن می گردد ، چنانچه محور عدالت در جهان هستی نیز همین است .

روی پایه این اصل که مدار و ملاک تهذیب و تربیت در نزد علی علیه السلام دور نگاه داشتن انسان از دروغ و یا به تعبیر دیگر پشتیبانی از انسان زنده در قبال سردی

۱- ۱) سوره مریم : آیه ی ۵۰ .

و مرگ است . میگساری و مستی عامل مؤثری برای ارتکاب گناهان است ، چه بسیار مردمی که در عین عادت دست به برخی از گناهان نمی زنند ولی در موقع مستی که پرده حیا دریده شود و چشم عقل تیره گردد با بی پروایی به هر گناهی دست می زنند ولی اثر تیرگی های دروغ در عقل و روان به مراتب بیش از میگساری است ، کسی که به دروغ عادت کرده و بی پروا هر چه می خواهد می گوید از انسان مست بی حیاتر است و از هیچ گناهی باک ندارد .

امام باقر علیه السلام می فرماید : خداوندا برای شرور و بدی ها قفل هایی قرار داده که مردم از خطرات آن شرور در امان باشند شراب کلید قفل های بسته ولی خطر دروغ از شراب بیشتر است (۱) .

امام هشتم علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که از پیامبر پرسیدند :

ممکن است مؤمن بترسد ؟

فرمود : آری .

گفتند : ممکن است بخیل باشد ؟

فرمود : آری .

پرسیدند : ممکن است دروغ بگوید ؟

فرمود : هرگز (۲) .

حجاج بن یوسف روزی سخنش طولانی شد ، مردی از میان جمع برخاست و گفت : سخن کوتاه کن وقت نماز است ، زیرا وقت نماز به خاطر تو توقف نمی کند ، و نیز خداوند عذرت را نمی پذیرد ، حجاج از صراحت آن مرد به خصوص در مجلس عمومی سخت آزرده شد دستور داد او را زندانی کردند .

کسان آن مرد به دیدار حجاج رفتند و به وی گفتند : امیر زندانی ما دیوانه است ، دستور ده او را آزاد کنند ، حجاج گفت : اگر خودش به دیوانگی خود اقرار کند

۱- ۱) اصول کافی : ج ۲ ، ص ۲۵۴ .

۲- ۲) جامع السعادات :ج ۲ ، ص ۲۴۸ .

آزادش می کنم .

کسان زندانی به ملاقاتش رفتند و داستان را برایش گفتند ، سپس از او خواستند اقرار به دیوانگی کند ، در پاسخ گفت :

من چنین اقراری نمی کنم ، خداوند مرا سالم آفریده و من به حضرت او دروغ نمی بندم ، وقتی جواب متین او به گوش حجاج رسید دستور داد به احترام راستگویی آزادش کنند .

ای گرو کرده زبان را به دروغ

لقمان حکیم در تمام زوایای حیات از صفت راستی و درستی برخوردار بود ، و هرگز زبان پاکش به پلیدی دروغ و سایر گناهان مخصوص به زبان آلوده نشد ، از این جهت آن منبع حکمت ، و فروغ ایزد هم چون میوه ای تازه و شیرین بر شاخسار درخت هستی با اتصال به ریشه راستی در مزرعه تاریخ ثابت و استوار مانده ، و این صفت عالی جاودانگی نامش را تضمین نموده است .

اداء امانت

هرگاه بشر نتواند به تنهایی زندگی کند و به ناچار باید به کمک افرادک دیگر جامعه ای تشکیل داده ، و بقای نوع و تکاملش را تضمین کند ، و مدنی بالطبع

ص:۱۴۰

و اجتماعی بالفطره بودنش مورد قبول باشد ، باید لوازم تشکیل و پایداری جامعه را بالاجبار بپذیرد .

بنابراین باید دید که جامعه بر چه ارکانی برپاست ؟ بنای جامعه به روی پایه های قوانین و تعهدات گذاشته شده و بدون آن نه ارکان جامعه تشکیل می شود و نه پاینده خواهد بود . انسانی که فردا عضو جامعه است باید مطابق با روش واقعی و اصول انسانی تربیت شود ، رهبری خویشتن که کار عقل است و سجایاست ، ابتدا شناسایی مقررات زندگی را ایجاب می کند ، و سپس به اداره پیروی از این مقررات و کسب عادات روانی و بدنی که انسان بدان ها نیازمند است حکم می کند .

برای رهبری خردمندانه زندگی انسان، یک کارآموزی و در عین حال نظری عملی ضروری است، همان طوری که تاریخ، و علم طبیعی، و جغرافیا و دستور زبان را تدریس می کنند، تعلیم مقررات راه و رسم زندگی و مبانی عملی آن نیز واجب است، زیرا بدون تعلیم مقررات حیات و به زیستی تمام علوم دیگر به صورت ابزار مخرب و بنیان کن برخواهد آمد .

جوانانی که امروز ناظر از هم پاشیدگی مبانی مدنیّتند محصول مدارس جدیدند ، مدارسی که از تعلیم آداب حیات عاری هستند ، اغلب جوانان کم سواد ، در پاره ای از بی ادبی ها زرنگ و حیله گر و دغل و عاری از سجایا و حسن اخلاقند .

این عیوب بزرگترین نشانه نقص در تعلیم و تربیت است . خانواده که باید امن ترین مکان برای طفل باشد ، به طور کلی محیط رقت انگیزی شده زیرا پدر و مادر امروزی از روانشناسی کودک و دوره جوانی اطلاعی ندارند و بیش از حد لزوم ساده لوح یا عصبانی یا ضعیف و خشن هستند ، و شاید بسیاری از آنان معایبی به کودکانشان می آموزند ، و قبل از هر چیز به مشاغل و امور و سرگرمی های خود می پردازند .

فراوانند کودکانی که در خانه و خانواده خود مناظری از بی ادبی و مجادله

و خودپسندی و مستی می بینند ، و بسیاری اگر در خانهٔ خود ندیده اند از دوستان و محیط بیرون آموخته اند .

بدون مبالغه می توان گفت : که بسیاری از پدران و مادران امروزی از هر طبقه که هستند بیش از حد به مسئله تربیت کودکان خود جاهلند ، مدارس نیز هنوز نمی توانند وظیفه واقعی خود را ایفا کنند ، زیرا آموزگاران نیز رفتارشان بهتر از پدران و مادران نیست ، کودکان نه فقط به دستور و گفتار بلکه مخصوصاً به نمونه و سرمشق احتیاج دارند .

خلاصه آنکه نه مدرسه و نه خانواده امروز نمی توانند راه و رسم زندگی را به کودکان بیاموزند، بدین سبب است که در چهره طبقه جوان همچون در آینه اثر بی لیاقتی مربیان منعکس شده است، تعلیم و تربیت عملاً برای آمادگی برای امتحانات و به تمرین ساده حافظه منحصر گشته و بدین ترتیب جز چهارپایی بر او کتابی چند نمی پرورد .

با چنین تربیت جوانان نیم توانند واقعیت را درک ، و وظیفه انسانی خود را ایفا کنند ، و این است معنای خیانت در تربیت و در حوزه انسانیت و مسلم با این چند سطر حقیقت حفظ امانت و اداء آن برای شما روشن شد ، در این قسمت از زندگی و در بقیه مسائل هم به همین شکل مسئله امانت و خیانت در آن قابل تطبیق است .

خیانت غالباً در مقابل امانت استعمال می شود، هر گاه مالی را به کسی بسپارند، یا رازی را به او بگویند، یا کسی برای تربیت در اختیار او قرار بگیرد، او مال را حفظ نکند، راز را فاش کند، اصول تربیتی را تعلیم ندهد خائن، و گرنه امین است.

خیانت یا امانت داری اختصاص به این چند محل ندار ، هر کس به عهدی که بسته یا به پیمانی که دارد چه خودش آن عهد را بسته باشد ، یا طبیعت بر او قرار داده باشد وفا نکند خائن در امانت است ، زیرا عهد بسته شده امانت است ، و باید آن را به مقتضای اخلاق ، یا خلقت رعایت کرد .

انسان در این عالم آزاد و مطلق آفریـده نشـده که به هیـچ قید و بندی بسـته نباشد ، او از ناحیه جسم و جان مقید به حقوقی که برای دگران بر گردن اوست و از او بر گردن دگران است می باشـد ، ماننـد حق خدا ، حق پدر و مادر ، و رهبر ، خامعه و آب و خاک و خلاصه بر عهـده ی هر کس عهـدها است و بر ذمه هر بشـری امانت ها است که به این خاطر نمی توانـد بطور مطلق آزاد باشد .

در صورت ادای حقوق امین ، و در مقابـل خیـانت به تعهـدات اختیـاری و طبیعی خـائن است ، هر بشـری احساس می کنـد که وجـود و شخصـیت او همیشه نبـوده ، و خود بـاعث بوجود آوردن خود نشـده ، بلکه خـالقی او را ایجـاد کرده و در میـان خلق بوجـود آورده ، بـالطبع برای خـدا که خـالق او است بر گردن خود حق و نعمت آفرینش را درک می کنـد ، و خود را مـدیون خالق می بینـد، و چون با زحمات مخلوق پرورش یافته از طرف مخلوق نیز بر عهـده خود حقوقی می یابـد، اینها حقوقی اسـت که به حکم فطرت و وجدان بر عهده آدمی است، و هر کس اخلاقاً خود را زیر بار عهد و پیمان یا به تعبیر دیگر امانت حقوقی می بیند.

در کلّ مسئله میان ادیان و قوانین و طوایف بشری اختلافی نیست هر فرد انسان از هر نژاد و طایفه ، و پیرو هر دین و قانون باشد احساس حق شناسی نسبت به خالق و مخلوق می کند .

پس هر انسـانی عهـده دار امـانت های حقوقی است ، و بایـد هر گونه امانت را رعایت کنـد و بدانـد که به حکم عقل و دین و وجدان و انسانیت خیانت در امانت از گناهان بزرگ است .

امام ششم علیه السلام می فرماید : خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر به راستگویی و ادای امانت در برابر نیکان و بدان (1) .

و نیز فرمود : سه طایفه را رعایت کنید ، نیک باشند ، یا بد :

۱- ۱) اصول کافی : ج ۲ ،ص ۸۵ .

۱ – پدر و مادر .

۲ – کسی که نزد شما امانت دارد .

۳ – آن کس که با او عهد و پیمان دارید .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خائن در امانت از ما نیست ، و هر کس جنس مورد خیانت را در حالی که می داند بخرد ، چنان است که خودش خیانت کرده (۱) .

حدیث دیگر فرمود : هر کس در ادای امانت خیانت کند ، و آن را به اهلش نرساند و مرگش فرا رسد بر غیر دین من خواهد مرد (۲) .

علی علیه السلام به کمیل فرمود : به ما اجازه داده نشده درباره احدی برخلاف امانت رفتار کنیم ، به خدا سوگند پیامبر سه مرتبه قبل از مرگش فرمود :

امانت را بر گردانید ، چه صاحبش نیک باشد ، چه بد ، حتی جنس مورد امانت اگر نخ یا سوزن باشد (۳)امام چهارم فرمود : به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق برانگیخت اگر قاتل پدرم مرا بر شمشیری که پدرم با آن شهید شد امین گرداند امانتش را به او رد می کنم (۴) .

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : یوسف صدیق آن قدر کریم بود که پس از چند سال بدون تقصیر در زندان بسر بردن ، وقتی فرستاده سلطان از او تعبیر خواب خواست نگفت اول مرا آزاد کنید بعد تعبیر خواب بخواهید ، اما وقتی خواستند او را آزاد کنند و به او رتبه ای عالی واگذار نمایند گفت :

زنان اشراف مصر را بطلبید و از آنان بپرسید آیا در خانه عزیز از من سوء نظری احساس کردند و خیانتی دیدند ؟

همین که زنان مصر مخصوصاً زلیخا و عزیز بر پاکدامنی او شهادت دادند ، گفت :

۱– ۱) سفینه البحار : ج ۱ ، ص ۴۳۳ .

۲– ۲) سفینه البحار : ج ۱ ، ص ۴۳۳ .

۳– ۳) سفینه البحار :ج ۱ ،ص ۴۱ .

۴– ۴) سفینه البحار : ج ۱ ، ص۴۱ .

غرضم از این کار این بود که عزیز بداند من در نهان به وی خیانت نکردم و در حق ناموس او نظری نداشتم .

سید جمال الدین اسدآبادی در کتاب خود علت سیر تکامل جامعه را امانت می داند ، زیرا جامعه امین حافظ اسرار و برنامه های دیگر است ،و به موقع در اداء امانت قیام می کند ، در این جا باید به این نکته توجه کرد که کارگردانان امور اجتماع ، و سران ملت ، و آنان که عهده دار امور مردمند مخصوصاً پاسداران آب و خاک که همه از دسترنج ملت ارتزاق می کنند باید بدانند که از طرف ملت امین هستند چه ملت این معنی را بداند و چه نداند ، اینان باید در حفظ تمام امانت ها که مال و آبرو ، و ناموس ، و آب و خاک است بکوشند ، و سعی کنند در هیچ برنامه ای آلوده به خیانت نشوند ، و اگر کسی را به خیانت شناختند دست آلوده و پلیدش را از سر ملت کوتاه کنند تا عبرت دیگران باشد ، مبارزه با خائن و خیانت باعث سربلندی ملت و دولت است ، و با برچیده شدن دست های خائن فرد فرد ملت به حقوق انسانی و طبیعی خود می رسند .

هر کسی در هر شأن و مقامی از اداره امور است باید خود را به رعایت امانت و مبارزه با خائن موظف بداند ، یا یک ملت در حوزه امنیت و آسایش قرار بگیرند ، در ذیل این مسئله بد نیست به داستانی که در زمان محمود غزنوی اتفاق افتاد توجه کنید و از این داستان نکات ارزنده تربیتی استفاده کرده بکار بندید .

شهر غزنین در تاریکی شب فرو رفته بود ، و در آرامش خاصی بسر می برد ، مردم همه در خواب ناز و استراحت بودند ، اما در میان آن مردم فقط یک انسان با وجدان و زنده بیدار بود که خوابش نمی برد گاهی برمی خواست و گاهی می نشست ، از بی خوابی ناراحت بود و دائم می پرسید :

چرا خوابم نمی برد ؟ شاید مظلومی مورد ستم قرار گرفته باشد و در این ظلمت شب کسی از حالش مطلع نیست تا به دادش برسد ، بر من است که از این مشکل

جستجو کرده و راه اصلاحش را بیابم .

محمود به یکی از افرادش دستور داد : تمام شهر را گردش کن و کاملاً توجه داشته نما که جایی فریادی به گوش می رسد یا نه ، اگر ستمدیده ای را مشاهده کری او را به همراه خود نزد من آر .

فرستاده سلطان پس از یک گردش سطحی برگشت و به عرض محمود رساند :

که در شهر بیداری نیافتم ، خاطر خطیر ملوکانه از هر جهت آسوده باشد .

سلطان به بستر رفت و برای استراحت آماده شد ، اما گویی وجدانش نمی گذارد ، و دیدگانش از خواب می هراسد .

دانست که مأمورش در تجسس کوتاهی کرده و برای جستجوی کامل باید خودش از کاخ بیرون رود .

به ناچار از کاخ خارج شد ، به آرامی قدم می زد ، و به هر گوشه و کناری نگاه می انداخت و به هر صدایی دقت می کرد .

ناگاه صدای ضعیف و مظلومانه ای از گوشهٔ مسجدی توجهش را جلب کرد ، محمود به دنبال آن صدا وارد مسجد شد ، دید مردی در نهایت ناراحتی و افسردگی ناله می کند ، و با کمال زاری بدرگاه حضرت حق شکایت می نماید و می گوید :

ای خدایی که تو را خواب نمی گیرد ، و آنی از بندگانت غافل نمی شوی بدان که محمود بارگاهش را به روی ستمدیدگان بسته و با محبوبانش در حرم سرا به عیش و عشرت است ، خداوندا ! محمود غزنوی به ناله دردمندان و به فریاد ستمدیدگان توجهی نمی کند ، پیوسته در کاخ خود بسر برده و خبر از حال ضعیفان ندارد .

سلطان فریاد زد : ناله مکن ، محمود غزنوی من هستم که برای رفع گرفتاری هایت آمده ام مطلب چیست با من در میان بگذار .

گفت : سلطان یکی از افسران ناپاکت که از نزدیکان توست هر شب به خانه من وارد می شود و با سوءاستفاده از قدرت تو دامن ناموس مرا به بدترین صورتی آلوده

می کند ، و با زور و جبر به حریم پاک عفت و عصمت من تجاوز می نماید .

محمود سخت برآشفت و متأثر شد ، آن گاه پرسید :

آیا الآن در خانهٔ توست ؟

گفت : شاید باشد و شاید رفته باشد ، سلطان با نراحتی و غضب به آن مرد گفت :

هرگاه به سرای تو آمد مرا خبر کن ، سپس به کاخ برگشت و به نگهبانان قصر گفت : هرگاه چنین کسی بخواهد مرا ملاقات کند از ورودش مانع نشوید ، آن شب گذشت ، شبانگاه دیگر آن افسر خائن و آن عنصر ناپاک و پست که دولت او را امین جان و ناموس و مال مردم قرار داده بود ، و او هم روز گرفتن دانشنامه برای استقامت در کار قسم یاد کرده بود به سراغ آن خانه رفت .

مرد ضعیف و ستمدیده از طرفی خود را به محمود رساند و از ورود آن جنایتکار خبر داد ، پادشاه از جای خود برخاست و با شمشیر شرربار خود را به خانه درانداخت و افسرا متجاوز را در بستر آن زن بی دفاع دید .

به صاحبخانه گفت : چراغ را خاموش کن ، سپس با شمشیر پیش آمد و با یک ضربت مردانه آن افسر را در رختخواب کشت ، آن گاه فرمان داد که چراغ را روشن کن ، پیش آمد و با دقت به صورت مقتول خیره شد ، بلافاصله به زمین افتاد و سجده شکر به جای آورد ، سپس به صاحبخانه گفت غذایی در خانه داری ؟

گفت : آری ، ولی نان خشک و نامطبوع که سلطان نمی تواند از آن تناول کند ، گفت : بیاور ، صاحبخانه غذا حاضر کرد ، محمود با رغبتی هر چه تمام تر نان خشک را خورد ، رعیت ستمدیده که این صفا را از محمود دید عرض کرد :

اجازه می فرمایید مطلبی از حضورتان سؤال کنم ؟

محمود با نهایت محبت گفت : بپرس ، عرض کرد : دستور خاموش کردن چراغ و سپس روشن کردن آن و سجده شکر و خوردن نان خشک در خانه رعیتی بینوا

برای چه بود ؟

سلطان محمود که سعی داشت دلی از آن شکسته دل بدست آورد ، و خاطره تلخ گذشته را از یادش ببرد با کمال مهر گفت : هر یک از اینها که پرسیدی علتی دارد .

اول : هنگامی که از جریان تجاوز یک افسر مطلع شدم ، با خود فکر کردم که در زمان حکومت من کسی جرأت این واقعه را ندارد مگر این که فرزند من باشد ، گفتم :

چراغ را خاموش کن که اگر فرزندم باشد مهر پدری مرا از اجرای عدالت باز ندارد ، چون از انجام مقصود فارغ شدم گفتم چراغ را روشن کن تا ببینم کیست ، هنگامی که دیدم از خاندان من نبود خدا را سجده کردم که ساحت خانواده من از این آلودگی ها پاک است .

دوم : من از هنگام شنیدن این داستان اسف بار با خود پیمان بستم که لب به خوردن نزنم تا داد تو را از آن ستمگر بگیرم ، به این خاطر از شب گذشته تا هم اکنون غذایی به من نرسیده بود ، در شدت گرسنگی به سر می بردم و این نان خشکی که خوردم از غذای کاخ برایم لذیذتر بود .

در حوزه هدایت اسلام در مرحله اخلاق بیش از هر چیز درس امانت داده شده و مسئله آن قدر مهم است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید :

اداء امانت جلب روزی می کند .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود :چه گمان می کنید ؟ من که پیش از همه به رسول خدا ایمان آورده و بیشتر از همه با او صمیمیت و دوستی نشان داده ام خیال می کنید مرام مقدسش را زیر پا خواهم گذاشت ، گمان مکنید که من از احکام قرآن سرپیچی خواهم کرد ، حاشا تا آن روز که با پیراهن کفن در محکمه عدل الهی قدم بگذارم مدیون بیعت پیامبر و قرآن مجیدم .

شمشیر من همیشه بروی آنان که دست تجاوز به دیگران آلوده می کنند برآمیخته

است ، به خدای بزرگ قسم اگر حسن و حسین دلی به ناحق بیازارند تا دیناری به ستم از دیگران بربایند با همان شمشیر که بت پرستان را از مرکب حیات سرنگون کرده ام جواب نوادگان پیامبر را خواهم داد .

اکنون شما ، شما ای اشراف و بزرگان عرب ، شما ای سرداران سپاه اگر می توانید با این روش پا بپای من حرکت کنید بیایید ، و گرنه علی را به جنایتکاران و حکام ستمگر نیازی نیست .

لقمان حکیم : هرگز امانت را به خیانت نیالود ، او در تمام جوانب زندگی چه نسبت به خود ، و چه نسبت به دیگران امین بود ، از این رو شعله گذشت زمان او را نسوخت ، تاریخ نامش را به امانت نگاه داشته تا در هر عصری آن گوهر بی همتا را به عنوان الگو برای زیبایی زندگی به نسل بشر همچون امانت داران امین که اداء امانت می کنند عرضه کند .

عدم دخالت بیجا

بدون تردید می توان گفت : دخالت کردن در آنچه در تخصص انسان نیست یکی از گناهان بزرگ و در پاره ای از امور از گناهان غیر قابل بخشش است .

زیان هایی که از این راه به پیکر زندگی رسیده قابل شماره نیست اگر انسان در تمام مسائل حیات از حدود خود تجاوز نمی کرد این همه بدبختی نمی دید و بلاهای عجیب و غریب گریبانش را نمی گرفت .

در جامعه ما این مرض مهلك و آتش سوزنده شاید حاکم بر تمام طبقات باشد ، و با اینکه برنامه در امان نبوده اند ، باز هم در امری که نباید دخالت کنند صاحب نظر می شوند .

من خود شاهد مرگ کودکی بی گناه بود که بر اثر دخالت یك زن و عطار سر

محله بر اثر طبابت نابجا جان باخت .

معمولاً ـ در مهمانی ها و مجالس دوستانه ، شرکت کنندگان به خود حق می دهند که در هنگام پیش آمدن سخن در تمام مسائل اظهار نظر کنند .

دیده شده که مردم عوام در مسئله مرجعیت ، تاریخ ، خانواده ، سیاست های داخلی و خارجی ، اوضاع جهان ، امر بهداشت ، مسئله طب ، اجناس بازار ، اوضاع اجتماعی ، مسائل مذهبی ، برنامه های روانی و ...در همه جا و نزد همه کس اظهار نظر می کنند .

خلاصه می توان گفت هر فرد جامعه ما انسانی است برابر با تمام ابعاد زندگی ، در حالی که این نوع زیستن پلیدترین جهت زیست و زندگی است .

یکی از برنامه های مهم و عالی اسلام دعوت از مردم است به این که در آنچه در حقیقت حق آنهاست وارد نشوند ، دخالت غیر متخصص در یک امر تخصصی کمال بی انصافی و نامردی است .

نمی خواهم در این قسمت توضیح بیشتر بدهم ، تنها برای روشن شدن مسئله به ذکر دو جهت اکتفاء می کنم :

اول : می دانید که دین ضامن سعادت دنیا و آخرت است ، و به به این نکته توجه دارید که جامعه پای بند به مقررات الهی بهترین جامعه و برترین ملت است ، قرآن مجید کراراً این موضوع را گوشزد نموده و تاریخ اسلام هم نمونه چنین جامعه ای را در صدر اول یاد می کند ، برای اینکه بتوان جامعه را پای بند به اصول انسانی کرد ، باید از راه تبلیغ صحیح و شناساندن اسلام واقعی قیام کرد ، در صورت تبلیغ درست و شناساندن اسلام به همان معنایی که هست جامعه به مقتضای فطرت و عقل سالم به قوانین مذهبی گرایش پیدا کرده و در نتیجه پس از مدتی کوتاه اجتماعی سالم و پرثمر خواهیم داشت .

اما اگر انسانی در حالی که معلم و مبلغ نیست به لباس معلمی جلوه کند و در

صورتی که خود بویی از اسلام نبرده ، و برای نمونه نمی تواند ساده ترین برنامه اسلام را تجزیه و تحلیل کند به معرفی دین و تبلیغ اسلام برخیزد می دانید از این راه چه ضربه های غیر قابل جبرانی به اسلام و به جامعه وارد خواهد کرد ، اولین ضرری که از این افراد متوجه دین و قرآن است فرار جامعه به خصوص نسل جوان از اصول الهی است ، و امروز در تمام ممالک اسلام خصوصاً ایران ، جامعه گرفتار چنین بلایی است .

گروهی در لباس دین ، و برخی در لباس مداح پیغمبر و آل پیغمبر هم چون دزدان سر گردنه ، بر سر راه انسانیت و فضیلت نشسته ، و با پول خود جامعه عمری حملات ناجوانمردانه دارند ، این مسئله منافات با این ندارد که بین اینان افراد خوب باشد ، خوبی در برخورد و کردار ، و در خواندن نماز ، گرفتن روزه ، حج رفتن ، و اطعام کردن مسئله ایست ، و قرار گرفتن بر مسند انبیاء مسئله دیگر .

این دخالت بیجاست که جهات خوبی آنان را از نظر خدا می اندازد و اعمال آنان را حبط می کند ، زیرا گمراه کردن یک نفر به خاطر دخالت بیجا در امر تبلیغ برابر گمراه کردن تمام انسان هاست ، چه برسد به این که جمعیتی را انسان در طول عمرش متوقف کرده و از راه واقعی باز دارد .

عجیب تر از کار غلط و نابجای اینان سکوت مردم مسلمان است ، سکوت همگانی و از بالاترین مقام گرفته تا گمنام ترین مسلمان ، که زیان قرار گرفتن افراد غیر متخصص را به کرسی تبلیغ می نگرند همه و همه ساکتند ، گویی از زخم برداشتن پیکر قرآن و جامعه اسلامی لذت می برند .

دوم : آگاهید که خداوند برای اکمال دینش و اتمام نعمتش بر جامعه بشری ، پس از بازداشت پیامبر از حجهالوداع ، فرمان داد : که پیامبر اسلام برای بعد از خود جهت سرپرستی امور مسلمین در تمام زوایای حیات علی علیه السلام را به جانشینی معرفی کند .

ص:۱۵۱

علی علیه السلام پس از پیامبر لایق ترین انسان دوره تاریخ است و هم او بود که می توانست پس از پیامبر نسبت به جامعه عهده دار بر تمام برنامه های رسول اکرم باشد .

مسئله جانشینی آن حضرت را کتب شیعه و سنی ، که در طول ۱۴ قرن نوشته شده ضبط کرده ، و تمام جوانب این مسئله را با دقت کامل در نوشته های خود آورده اند ، تردید در خلافت امیر المؤمنین هم چون تردید در قرآن و نبوت پیامبر بزرگ است از این رو اکثر کتب اهل تسنن از قول پیامبر با سند صحیح نقل کرده اند که منکر علی و ولایت و خلافت او ، کافر است (۱) .

ولی با کمال تأسف ، پس از درگذشت پیامبر ، حسد حاسدین ، و طغیان طاغین ، و ظلم ظالمین ، و تجاوز متجاوزین ، و کینه معاندین و کید خائنین نگذاشت آنکه متخصص در امر رهبری بود راهبر جامعه شود ، با تشکیل سقیفه کرسی حکومت را به کسانی واگذار کردند که از سواد خواندن و نوشتن بی بهره بودند ، و آنان بنا به قول فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه مسجد جامعه را به انحراف کشیدند و و مسلمین را از اصول و قواعد اسلام دور کردند (۲) ، زاویه این انحراف در حکومت عثمان و پس از او در حکومت بنی امیه و بنی عباس که میوه های تلخ سقیفه بودند گسترده تر شد ، تا جایی که بنا به قول رسول اکرم از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی در اکثر توده مسلمان باقی نماند .

آیا این دخالت بیجا علاوه بر گناه کبیره بودنش از نظر حق قابل عفو و اغماض و چشم پوشی است ؟

آیا تاریخ بشریت نمونه چنین تجاوزی را به اصول انسانیت می تواند به یاد

---

۱ - ۱) بحر المناقب خطی : ص۴۴ - مناقب ابن المغازلی - کنوز الحقائق : ص ۱۵۶ . - ینابیع الموده : ص ۱۸۱ . - ارجح المطالب : ص ۳۴ . - تمام این مدارک با احادیثش که کفر منکر علی را ثابت می کند . از ملحقات احقاق الحق : ج ۷ ، ص ۳۳۰ گرفته شده .

۲ - ۲) کشف الغمه : ج ۲ ، ص ۱۰۶ .

آورد ؟ آیا مفضول را بر فاضل ترجیح دادن (۱) خلاف عقل و دین و وجدان و علم و انسانیت نیست ؟

در هر صورت هر انسان باوجدانی باید تا آخر عمر توجه داشته باشد که از دخالت کردن در اموری که مربوط به او نیست بپرهیزد .

لقمان حکیم : به خاطر نور حکمت و فروغ معرفت در تمام عمر از دخالت کردن در مسائلی که مربوط به او نبود پرهیز داشت ، و این مسئله که نتیجه ایمان و میوه حکمت است برای همگان از بهترین نکاتی است که می توانند از آن کمال بهره را برده ، خود و دیگران را در ضلالت و گمراهی نیندازند .

فروبستن دیده از حرام

در محیطی که به وسیله علم و تکنولوژی بوجود آمده ، یعنی در دنیای سخت ماشین ها ، با آنکه مفهوم فضیلت تعمداً به وسیله مردم امروزی فراموش شده ، ولی فضیلت هم چون مفاهیم مکانیک و شیمی ضروری باقی مانده است .

فضیلت یکی از معلومات خیلی قدیمی است ، و بلاشک هنوز می توان در اجتماع امروزی به آن برخورد ، ولی در اجتماعاتی که زیر یوغ مادّیگری بسر می برند وجودش اکسیر است .

اجتماعاتی که اولویت را برای اقتصاد می شناسند به فضیلت نمی گرایند زیرا فضیلت اصولاً خواهان اطاعت از قوانین زندگی است ، و هنگامی که انسان خود را در فعالیت هایت اقتصادی محدود کرد ، کاملاً از قوانین طبیعی پیروی نمی کند .

بی آنکه سخن به گزاف گفته شده باشد، فضیلت ما رابه حقیقت می رساند و تمام فعّالیت های جسمی و روانی ما را بر وفق نظم ساختمانی آنها اداره می کند و اختلالات و آشفتگی ها و ضعف اجتماعی امروزی معلول فقدان فضیلت است.

۱- ۱) شرح ابن ابی الحدید : ج۱ ، ص۳ .

فضیلت به علت غلط رفتاری بعضی از کوته نظران اشتهار بدی یافته و آن را با سالوس و تعصب و خشونت و فضل فروشی اشتباه می کنند .

در واقع فضیلت ، جوانمردی و زیبایی و روشنایی است ، و برای حفظ زندگی فردی و اجتماعی بکار می رود ، بدین جهت بی فضیلت زیستن دیوانگی است .

همان طوری که ریختن آب به جای بنزین در یک موتور احتراقی و افزودن شن به جای روغن ماشین عملی جنون آمیز است .

از زمانی که اخلاق لذت ، جای اخلاق مذهبی را گرفته ، در دیده مردم متمدن فضیلت امری ضروری به نظر نمی رسد به طوری که آقای رومن به طور حتم می اندیشد که برای ما الزامی در متقی بودن نیست ، و اختیار فضیلت منحصراً بستگی با نفع و لذت فردی خواهد داشت .

ولی امروز می دانیم که فضیلت امری اجباری است ، زیرا چیزی جز پیروی از قوانین زندگی نیست ، و به این قوانین انسان نمی تواند پشت پا بزند ، مگر اینکه خود و نسل کشورش را در معرض تباهی و مرگ رها کند .

معاصی چنانچه می دانیم زندگی فردی را بی مایه و آلوده می کند ، از طرفی در خانواده و اجتماع تمام افراد به یکدیگر بستگی دارند ، و آلودگی یک فرد به تمام جامعه لطمه می زند ، همان طوری که تعالی زندگی فردی که از فضیلت برخوردار است به اجتماع سود می رساند . تحمل بدی و زشتی اشتباه خطرناکی است ، هر کس آزاد نیست که به میل خود رفتار کند ، کسی که مرتکب بی اعتدالی و تنبلی و افتراء و گناهان دیگر می شود باید یک خطاکار عمومی در نظر آید (1) .

در میان اعضا و جوارح انسان چشم از موقعیت خاصی برخوردار است ، این عضو از طریق تماشای مناظر شگفت انگیز آفرینش ، انسان را به عالی ترین هدف که آشنایی با خداست می رساند و همین عضو است که با تماشای مناظر ممنوع ،

۱- ۱) راه و رسم زندگی ، به نحو انتخاب جملات مورد نظر .

خصوصاً نظربازی آدمی را غرق در شهوات نابجا کرده و انسان را وادار می کند دل و دین بر سر این برنامه دهد .

قسمت اعظمی از روابط آدمی را با جهان چشم تأمین می کند ، هر گاه دیدگان انسان از وظیفه اصلی خود منحرف شود سبب سقوط در انواع گناهان می شود ، زیرا دیده و مشاهداتش محرم آدمی است ، تربیت صحیح در سلامت انسان ، مخصوصاً در برنامه های اعضاء و جوارح علت تامه است تربیت مناسب می تواند بهترین سرمایه های معنوی و مادی را به طرف انسان جلب کند .

دیده انسان آن گاه صحیح می بیند و وسعت دید پیدا می کند که از حرام فرو بسته گردد ، اما اگر چشم لاابالی شود و هر چه را دل بخواهد ببیند باید به انتظار روز بدبختی نشست .

گناه عبارت از بدی کردن است ، به بیان دیگر جهل از اینکه چگونه باید به اقتضای ساختمانی بدن و روانی خود رفتار کرد ، یا با علم به آنها سرپیچی کرد ، وجود گناه همانند سرطان و سل و دیوانگی تصوری واهی نیست .

هر کس که به سن روانی ۷-۸ برسد می تواند به وجود خوبی و بدی و مفهوم گناه و فضیلت پی ببرد ، فهم این نکته دشوار نیست که : گناه عبارت از پایمالی ارادی یا غیر ارادی قانون های زندگی است ، و کیفر این پایمالی بالاخره به انسان می رسد .

با تکیه بر این محاسبه تا حدودی می توان به مفهوم خوبی و بدی عمل چشم پی برد ، البته در اینجا آیین الهی به کمک انسان برخاسته و بیش از آنچه خود آدمی درک می کند به او کمک می دهد ، در ذیل این مسئله به پاره ای از قواعد اسلامی درباره چشم اشاره می شود .

امام صادق علیه السلام می فرماید : کسی که ناگهان دیده اش به نامحرم افتد نظرش را از او بردارد ، هنوز دیده برنداشته مگر آنکه خداوند برای او در بهشت زنی زیبا قرار خواهد داد .

و نیز فرموده (۱) نظری که در مرتبه اول ناگهانی است گناه ندارد ادامه آن معصیت و بار سوم هلاکت است (۲) .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خشم حق بر زنی که دیده اش از چهره نامحرمان پر است شدید است (۳) .

امام ششم علیه السلام می فرماید : نظر به نامحرم تیری است زهرآگین از تیرهای شیطان و هر چه نظرهایی است که برای صاحب خود جز حسرت و اندوه طولانی باقی نگذاشته (۴) .

امام ششم علیه السلام می فرماید : آن کس که خود را در پناهگاه فرو بستن دیده از حرام قرار دهد در آیینه دلش مشاهده عصمت جلال و حق خواهد کرد (۵) .

عیسی بن مریم فرمود : شما را از نگاه نامحرم می ترسانم ، زیرا نظر حرام دانه ایست که در دل صاحبش شهوت می روید و خواه و ناخواه ایجاد فتنه می کند (۶) .

در اینجا جنایتی که از یک نظر و تماشای غیر مشروع در تاریخ اتفاق افتاده بازگو می شود تا دوستان بدانند که منع دین از نظربازی بی مصلحت نبوده .

کالیس ماریوس فاتح رومی است ، این مرد در تاریخ به عظمت ، و در وطن خواهی و نوع دوستی یاد می شد ، تا نوشته ای به دست آمد که خودش شرح حالش را نوشته و نامش را به دست خود ننگین ساخته است به امید آن که خداوند در عذابش تخفیف دهد .

در این نوشته که سال ها پس از مرگش بدست آمد ، می گوید : آنچه من به نام

ص:۱۵۶

۱- ۱) سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۵۹۵ .

۲- ۲) همان مدرک .

۳- ۳) همان مدرک .

۴- ۴) سفینه البحار : ج ۲ ، ص ۵۹۵ .

۵- ۵) سفینه البحار : ج ۲ ، ص۵۹۶ .

۶- ۶) همان مدرک .

مردم ستمدیده و به عنوان خیرخواهی بردگان و طرفدارای از میهن و ملت انجام داده ام ، و خون های بسیاری که ریخته ام و لشکرکشی هایی که داشتم و در تاریخ ضبط است ، تمام آنها جز خیانت چیزی نبوده ، و آن بر اثر یک هوس نفسانی و مولد یک اندیشه و پندار شیطانی بود نه به خاطر ملت و نه وطن و نه ستمدیدگان و محرومان .

من در کودکی در قریه ای که می زیستم دختری را دیدم عاشق او شدم اما او را بعد از مدتی به جواهر فروشی دادند که به روم ببرم .

من به خاطر او به روم رفتم ، و پس از چندی نهضت بردگان بوجود آمد که در آن شرکت کردم و و عاقبت رهبر بردگان شدم ، و همین که مصدر قدرت شدم به بهانه بچه گانه ای دستور دادم تمام جواهر فروش را از دم تیغ گذراندند ، بدبختانه معلوم شد که شوهر معشوقه ام در میان آن بردگان نبوده .

دنبال این برنامه هر چه جنایت شد کشتارهای بی رحمانه واقع گشت ، لشگرکشی ها به کشورهای دیگر اتفاق افتاد ، همه و همه به خاطر رسیدن به وصال آن زن شوهردار بود .

سالها گذشت شبی در اردو بودم ، سر و صدایی به پا خاست ، پس از تحقیق معلوم شد دو سرباز پست فاحشه ای را به سربازخانه آورده اند فرمان دادم دو جوان سرباز را فوری کشتند ، نوبت به کشتن زن بدکاره رسید وقتی او را به حضور من آوردند معلوم شد همان معشوقه من است که فکر و ذکر و کار و زندگی مرا سالها مصروف عشق ناپاک خود ساخته ، در حالی که مدت ها در آغوش اراذل و افراد پست و مردم بی شخصیت به سر می برده .در هر صورت چشم پوشیدن از حرام آدمی را از بسیاری از ناپاکی ها و رذالت ها باز داشته و انسان را به سعادت حتمی رهنمون می گردد .

لقمان حکیم : دیده ای بس پاک داشت ، او از راه تماشای مناظر آفرینش به اسرار

حکمت خداوندی آشنا شد ، و نیز بر قدرت و توانایی دیده بصیرت افزود ، آن چنانکه چشمه های حقیقت از درونش شکافت ، اگر برای تاریخ دیده ای فرض کنیم باید بگوییم چهره پاك این مرد برای ابد در آیینه دیده تاریخ منعکس خواهد بود .

اقتصاد در شؤون زندگی

خداوند بزرگ سفره طبیعت را با میلیون ها مواد گوناگون ، و هزاران نیروی آشکار و پنهان گسترده و بشر را در سایه فکر و نیروی کار به استفاده از منبع بیکران ثروت فرا خوانده است .

بشر هم در طول تاریخ و قرون و اعصار به تدریج از این سفره گسترده استفاده کرده و امرار معاش نموده و سطح زندگی خویش را بالا برده تا جایی که امروز کیفیت زندگی مادی بشر از خوراك و پوشاك و مسکن و سایر وسایل هیچ شباهتی با گذشته ندارد .

امّا این نکته را نباید ناگفته گذاشت : که در طی تاریخ حیات بشر قوانین الهی انسان را در بهره گیری از خوان نعمت دعوت به یك روش معتدل نموده ، به این شکل که مواد طبیعی را به دست آورده به اندازه لازم از آن استفاده کند و دیگران را نیز به هنگام نیاز در بهره بردن از آن مواد شریک کند در حقیقت نه چندان به خوردن که از دهانش برآید ، و نه چندان که از ضعف جانش بدر آید .

نه راه افراط بپیماید ، و نه میل به تفریط پیدا کند ، نه چندان انفاق کند که برای او چیزی نماند ، و تنگی روزگار بر او و عیالاتش روی آورد ، و نه چنان آن مال نگهداری کند که راه استفاده خود و دیگران بر او بسته شود . دوری جستن از افراط و تفریط را روش معتدل گویند و کلمه اقتصاد ، و مشابهش در قرآن و روایات به همین معناست که در فارسی از آن به میانه روی تعبیر می شود ، این توضیح عنوان مطلب ، اما مسئله اقتصاد به معنای درآمد و خرج و مالکیت و تولید نیز باید مورد

توجه قرار گیرد تا این که به تناسب کلمه اقتصاد ناتمام نماند .

اقتصاد رابطه ایست که برای رفع احتیاجات مادی و بهبود وضع زندگی بین افراد جامعه برقرار می شود ، بنابراین علم اقتصاد جز مطالعه و نشان دادن طرقی که بهتر بتواند سعادت و رفاه مادی افراد را تأمین کند موضوع دیگری نخواهد بود .

ولی زمان که رشته این رابطه به دست افراد بی تربیت بیفتد بلاهای ناگفتنی به سر انسان می آید ، آزادی و خوشگذرانی های جنون آمیز مشت معدودی ثروتمند در شرق و غرب که بر اساس عقیده افراطی اصالهالفردی استوار است ، یکی از عوامل مهم توسعه فحشا و بی بند و باری است .

آری ، اقتصاد در جهت صحیحش مانع از هر نوع آلودگی و گناه در تمام شؤون زندگی است ولی سرمایه داران هیچ وقت نمی خواستند این برنامه بر مبنای اصولیش اجرا شود .

این آزادی غیر منطقی از پول و ثروت به عناصر سوء استفاده چی و هزاران مال پرست شهوت ران شرقی و غربی که معروفیت جهانی دارند اجازه داده که محیط اجتماع را درست به صورت یک صحنه مسابقه در آورند و آخرین توانایی جنسی و حیوانی خود را در این صحنه آزمایش کنند . فعالیت این میلیونرها برای خوش گذرانی از نظر قوانین مملکتی محدود به هیچ حدی نیست .

آنها آزادند برای تأمین هر نوع عیاشی و سرگرمی از هر وسیله ای که بخواهند استفاده کنند ، و هر نوع محفلی و مجلسی که بخواهند تشکیل دهند و هر مقدار که بخواهند خرج کنند ، و بالاخره هیچ اصل و مفهومی قدرت ندارد در برابر تمایلات و غرایز دیوانه این میلیونرهای اشرافی مقاومت کند .

در سایه این چنین آزادی نامقدس میلیونرهای شهوت ران ، به قدرت پول های تمام نشدنی خود هر گونه فحشاء و عمل منافی عفت را برای لذت های خود ترویج می کنند و رونق عجیبی به بازار فحشاء و منکرات و هرج و مرج جنسی می بخشند ،

و مسلم این ولخرجی ها در راه کوبیدن فضیلت انسانیت است .

مقررات الهی در تمام ادوار مانع این برنامه های غلط بود ، اسلام آیین پاک آسمانی در تمام برنامه های مادی به آن معنایی که قبلاً گفته شد آدمی را به رعایت اعتدال و اقتصاد دعوت می کند و حتی در راه مشروع هم اجازه ولخرجی و غیر قانونی نمی دهد .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عیادت سعد بن ابی وقاص رفت ، سعد با آنکه جوان بود به خاطر آن مرض احتمال خطر می داد ، به رسول اکرم عرض کرد : مرضم شدید است ، احتمال مرگ می دهم مقداری ثروت دارم با تنها فرزندی که دختر است می خواهم دو قسمت مال خویش را پیش از مرگ در راه خدا صدقه بدهم فرمود :

هرگز ، عرض کرد نصف آن را ، فرمود : اجازه نمی دهم ، عرض کرد : ثلث مالم را چطور ؟ فرمود : گرچه زیاد است اما مانعی ندارد ، ای سعد ! اگر پس از تو وارثت غنی و بی نیاز باشد بهتر از آنست که تو مالت را در راه خدا داده باشی و او چیزی نداشته باشد .

در هر صورت اسلام هیچ شأنی از شؤون اقتصاد را مسکوت نگذاشته تا مسلمین بتوانند از طریق آن به تمام برنامه های مورد نیاز دست یابند .

آن روزی که ملت اسلام استقلال اقتصادی داشت ، و در عین اینکه مسیر رهبری عوض شده بود و به پاره ای برنامه های اقتصادی عمل می شد وضع کشور اسلام و ملت قرآن مطلوب بود ، چنانچه اضافه در آمد بیت المال پس از صرف در تعمیر ویرانی ها و ساختن مساجد و پلها و حمامها و تعمیر راههای کشور و رسیدگی به ناتوانان و بررسی حال دردمندان و ساختن درمانگاه ها برای معالجه بیماران ، بالغ بر ده میلیون دینار بود که برای این رقم بزرگ محل خرج نداشتند .

امیر المؤمنین علیه السلام هنگام وفات در ضمن وصیت به امام مجتبی علیه السلام می فرماید :

پسرم ! در معاش و در معاد میانه رو باش ، بر عهده توست که همیشه آنچه را

طاقت داری در این امور انتخاب نمایی .

آری ، مقصود به مراد رسیدن است ، نه در سایه افراط و تفریط سرمایه مادی و معنوی از دست دادن .

آنجا که انحطاط مادی و معنوی وجود داشته باشد ، امید سودی نیست و مردم از شرور در امان نیستند .

انسان دست و پا بسته و محرومی که به خاطر افراط و تفریط ، فشار روزگار استخوانش را در هم کوفته آخر چه بهره ای دارد و چه چیزی به حال او مفید است ، این چنین فرد یا این چنین جامعه حتی برای اسلام هم مضر است ، از چنین شخصی یا جامعه ای نه تنها اسلام بهره نمی گیرد بلکه لطمه و زیان بسیاری هم می بیند چه ظرف آلوده پاکیزه ترین غذاها را آلوده و بی مقدار می کند .

ملت های منهای عدالت باعث خواری ادیانی هستند که بدان ها انتساب دارند ، پیروان چنین ادیانی که در زندگی به پستی گراییده ، نه از دین و نه از میراث های گرانبهای خویشتن نفع می برند ، آنان چون جاهلانی هستند که خود را در میان کتابخانه ای مملو از کتب علمی یافته و هرگز یارای سود جستن از آن ندارند .

از این بدتر بسیار شده که پیروان نادان ، جهل خود را بر عالی ترین حقایق تحمیل کرده آنگاه بجای اینکه آن حقیقت را بزرگ جلوه دهند به نازل ترین جاهایش درمی اندازند .

از این رو باید برای حل این معما که ممالک اسلامی سخت بدان گرفتارند به این حقیقت تکیه کنیم : که ملت های اسلامی پیش از آنکه تکیه به اسلام کنند و انتظار کسب عظمت از آن داشته باشند لازم است که کوشش های خود را در راه برتر گرداندن سطح مادی و معنوی معطوف دارند ، یعنی انسان مایل به تربیت واقعی شوند و درک و عقل خود را برای رسیدن به اهداف عالی بکار اندازند .

آن گاه چون انسانی این چنین دارای درک و فهم بوجود آمده و توانست وظایف

خود را دریابد به او می گوییم : خدا و خویشتن را یاری کن ، اگر به راستی طالب زندگی باارزش در دنیا و آخرتی .

چون پرده اوهـام از جلو مغز ملت برکنـار رود ، می تواننـد حقـایق عالی اسـلام را ببیننـد ، و دیگر به صـرف تقلیـد کورکورانه درباره اسلام قضاوت نکنند .

اینان به خاطر جهل خود و مستی از غرب زدگی اسـلام را فاقـد سیسـتم های مورد نیاز می داننـد و می گوینـد : اسـلام از ارائه سیستم سیاسی و اقتصادی و...مودر نیاز جامعه بشری ناتوان است ، در حالی که گفته آنان با حقیقت تطابق ندارد ، اینان اگر از بنـد جهل و عصبیّت آزاد شونـد و مطالعه در مکتب اسـلام کننـد خواهند یافت که آیین الهی در هیچ برنامه ای انسان را از یاد نبرده ، علاوه مقرراتش در تمام شؤون حیات و نیازمندی های انسان برترین مقررات و قوانین است .

اسـلام در مسئله درآمد و خرج و محبت به مال مسائلی بس عجیب دارد ، اسلام در قسمت اقتصاد به دو مفهومش میانه روی و بدست آوردن سرمایه آن چنان بحث کرده که هر خردمندی در برابر دریافت برنامه هایش تسلیم است .

کتب اقتصادی آن قـدر زیاد است که دسترسـی به آن و شـمردن تعـداد آنها میسـر نیست ، اگر به کتاب الذریعه دانشـمند خبیر آقای آشـیخ آقا بزرگ تهرانی مراجعه کنید و مؤلفات اقتصادی اسـلام را در آن بنگرید دچار حیرت می شوید ، و امروز هم با پدید آمدن مکتب های مختلف اقتصادی دانشـمندان اسـلامی از بازشناساندن مکتب اقتصادی اسلام و اثبات برتری آن بر تمام مکتب های باز نایستاده اند ، کتاب پرارزش اقتصادنا نوشتهٔ عالم بزرگ آیت اللّه سید محمد باقر صدر و ترجمه آن (اقتصاد ما) که از بهترین نمونه کتب اقتصادی اسلامی در عصر حاضر می باشد ، بر مدعای ما بهترین شاهد و دلیل است .

بشـر مـدنی الطبع است و در زنـدگی اجتماعی قهراً از نظر امور مالی در برخوردهایش منازعه و مناقشه رخ خواهد داد ، مکتب اسلام با جامعیت و

ص:۱۶۲

دوراندیشی خود تمام نکات حساس این قسمت را مورد توجه قرار داده و اساس حیات مادی را روی مقررات بی نظیری در برنامهٔ اقتصادی برده ، و بنیه مادی کشور و جامعه اسلامی را بر اصول متقن غیر قابل تزلزلی استوار فرموده تا فقر و مسکنت ، منازعه و مناقشه و موجبات تفرقه فراهم نیاید .

قوانینی که اسلام برای اقتصاد وضع نموده هنوز علمای بزرگ اقتصاد نتوانسته اند خللی در آن پیدا کنند ، یا بهتر از آن را بیاورند ، میلیون ها دکتر اقتصاد از دانشگاه ها به دایرهٔ اجتماع آمده اینان در صورت آگاهی از قواعد اقتصادی اسلام نمی توانند انکار کنند که مواد قانون اقتصاد اسلام محکمترین مبانی حیات مادی است و بهترین دلیل نقص اقتصاد امروز تقویت طبقه سرمایه دار ، و فقر کارگر است که دنیا را به دو منطقهٔ فقر و ثروت تقسیم کرده گروهی از سیری و طایفه ای از گرسنگی در مرز هلاکتند .

علاوه دو مکتب اقتصادی امپریالیسم و کمونیسم جهان را زیر نفوذ خود آورده و برای اثبات عقاید خود و تأمین منافع استعماری منشأ بروز جنگ های بزرگی شده اند .

پیامبر اسلام در سایهٔ قوانین دینش حافظ منافع و مصالح فرد و اجتماع بود ، نه به صورتی که کمونیسم می گوید ، و نه به چهره ای که کاپیتالیسم ادعا می کند بلکه آنچه خدا اراده داشت آ ن را پشتیبان مردم قرار می داد ، او علاوه بر اینکه مردم را نسبت به درآمد و اندوختن تشویق می کرد ، در امر اصلاح همه برنامه هایشان نیز اهتمام می ورزید ، همواره دلسوزی می کرد برای آنکه به هیچ فردی ضرر نرسد .

اوضاعشان را از نزدیک بررسی می فرمود و آنان را همیشه برای اجرای عدالت تشویق می کرد و نوید می داد . دستوراتش یک سلسله سخنان کوتاه و مفید بود که همه می فهمیدند چه اینکه در شأن کار و فعالیت همگان اداء می شد .

روزی به بازار رفت مردم در حال تجارت و معامله بودند ، پس از آن که لختی به

گفت و شنودهایشان توجه نمود و کالایشان را بازدید کرد ، گفت : شما ای بازرگانان ! تجار در آن حال همه گردن کشیدند و چشم هایشان را به نشان اجابت و پاسخ به گفتار آن حضرت دوختند ، همه مشتاقانه می نگریستند که پیغمبر چه خواهد فرمود .

حضرت فرمودند : بازرگانان همگی در حالی که مارک گناه بر پیشانیشان خورده روز قیامت محشور می شوند ، مگر آنان که پرهیزکار و نیکوکار و راستگو باشند .

پرهیزکار یعنی کسی که از خشم خدا پروا کند و به کسی ستم نکند ، نیکوکار یعنی به تعهدات خود پای بند باشد ، صادق و راستگو یعین کسی که از کذب و دروغگویی و فریب دادن مردم احتراز کند .

نبی بزرگ صلی الله علیه و آله و سلم این چنین مالداران اجتماع را نصیحت فرمود ، چه آنان به لحاظ کارشان مقام ارجمندی نزد حق دارند ، زیرا زندگی خود و خانواده یشان را به طریق آبرومندی اداره می کنند و نیازمندان جامعه را هیچگاه بدون پاسخ نمی گذارند .

اساساً قرآن مجید از نظر اهمیتی که برای کسب مال و تجارت قائل شده آن را به عنوان طلب فضل خدا یاد کرده و به دنبال امر به نماز بدان دستور داده و هم ردیف توجه به خداوند مقررش فرموده است .

پیشه وران در صورت اجرای تمام دستورات مربوط به درآمد و خرج به نوبهٔ خود عضوی مؤثر و مهم از اعضای پیکر اجتماعند ، آنان در نوعی همکاری که باید در زندگی مردمان وجود داشته باشد شرکت جسته و باید به ندای حق توجه کنند که فرموده :

بر اساس نیکوکاری و پرهیزکاری همکاری نمایید (۱) .

بازرگانان اگر دست در و دهنی پاک داشته باشند و راستگو و درستکردار باشند

۱- ۱) المائده : آیه ی ۲ .

در پیشگاه خدا پاداش بزرگی خواهند داشت ، حدیث می گوید : بازرگانان راستگو روز رستاخیز به همراه شهیدان و صدیقان محشور می شوند با این همه تشویق و ترغیبی که اسلام نسبت به مسألهٔ تجارت دارد ، و با این همه فضل و اجری که برای درستکاران قرار داده شده متأسفانه گروهی از مردم که حس سودجویی شدید دارند و بر جمع آوری مال دنیا حریص اند به راههایی گام برمی دارند که خود را نزد خدا خوار و بی مقدار کرده و در دید مردم به صورت حیواناتی درنده ، حیواناتی که از هیچ مرداری روی گردان نیستند جلوه می دهند .

مردمی که تنها همتشان به جمع مال است و در این برنامه برایشان فرقی نمی کند که از کدام راه بدست می آید ، افرادی که به سبب غش در معامله برای پول بیشتر بدست آوردن عیوب کالا ـ را از نظر مشتری پنهان می کنند ، بازرگانانی که به نیازمندان جواب مثبت نمی دهند ، همه و همه گناهکار و بدکار محسوب می شوند .

نبی اسلام روزی از کنار مغازه ای گذشت نظرش به کالایی افتاد که ظاهرش خیره کننده بود ، پیش رفتند و دست به درون کالا فرو بردند و احساس رطوبت کردند ، از صاحب متاع پرسیدند :

پاسخ داد : کمی باران بر آن باریده .

حضرت فرمودند : پس چرا قسمت های مرطوبش را هم در معرض نگذاشتی تا همه بدانند هر کس تقلب کند از ما نیست .

گاهی بازرگانان بر اثر خدعه در نرخ بندی کالاهایی که مردم از نرخ حقیقی آن آگاه نیستند به گناه و فسق ره می سپرند ، و گاهی هم چند کالای مشابه را با هم مخلوط کرده ، مثلاً گندم را با جو و شیر را با آب می فروشند ، یا گاهی شکم حیوانات را پر از آب کرده تا به هنگام توزین سنگین تر از وزن طبیعی نشان داده شود ، این گونه کارهای خیانت آمیز که ازخدابی خبران سر می زند همه چپاولگری در اموال مردم و سرقت مخفیانه در لباس تجارت و معامله است ، در حالی که تجارت بر اساس

امانت و خیرخواهی استوار می باشد ، و همه در زندگی به آن محتاجند ، این گونه خیانت ها که در تجارت اعمال می شود دزدی است و سزاوار است مرتکبین آن به کیفر دزدی محکوم شوند .

گاهی هم سوداگران به طمع سودی بیشتر به احتکار مواد ضروری مردم دست می زنند و در مسئلۀ مواد غذایی و غیره مشکلاتی ایجاد می کنند ، اینان از خدا روی برتافته و خدا هم از آنان بی زار است .

گاهی با قسم خوردن آن هم به دروغ کالایی را به خورد مردم می دهند و از این راه نیز دست به خیانت آلوده می کنند ، اینان علاوه بر این که به جامعه خیانت می کنند وجودشان ننگ اسلام و مسلمین است ، این گونه افراد به دنیا و متاع ناچیزش و کالای از دست رفتنیش مغرور شده خود و جامعه رابه هلاکت مادی و معنوی می کشانند .

امام علی علیه السلام در یکی از خطبه های نهج البلاغه در اطراف این گونه دنیای مغرور کننده و بنیان کن چنین داد سخن می دهد :

دنیا دلبری فریبنده و پرشیوه است که عزمی آهنین و قبلی کوه آسا باید تا در مقابل عشوه های مهرانگیزش مقاومت کرده ، آشفتۀ زرق و برق و جلوه های دلبریش نگردد ، توانگران باید آن چنان به قوت اخلاق و نیروی تقوا آراسته باشند که نوشانوش نعمت زمام خرد را از دستشان نربوده ، مستی مال هوش آنها را پست و ناچیز نکند .

بترسید که دست نعمت بخش ، دیده ای بیدار و دقیق دارد که به کوچکترین حساب داده های خود خواهد رسید و از ذره کاهی به روز بازپرسی صرف نظر نخواهد کرد .

به هوش باشید شیرینی دنیا در آن وقت به خوبی احساس می شود که کام تلخ نوشان شیرین گردد و نوای بینوایان آماده گردد .

ص:۱۶۶

هنگامی که گرسنگان زیاد شوند و تهیدستان در قسمت اعظم قرار گیرند عفریت فتنه دورادور به جانب ثروتمندان پیش آید و چنگال و دندان به آن سیه روزگران بی خبر بنمایاند .

آشوب و هنگام نخست مانند کودکی نوزاد و ضعیف و بی مقدار است ، ولی کم کم به گذشت روزگار قوی و نیرومند گردد ، میمنه و میسره تشکیل دهد و برای خیره سران مدهوش کمین گاه های مهیب گذارده و چاه های عمیق و ژرف باز کند .

در این هنگام اجتماع بلرزد و هیئت توده مانند گاهواره تکان خورد زیرا که اکثریت آن علیه توانگران بی رحم به نهضت پردازد و با وضعی دیوانه صفت از جای بجنبد .

ای آنان که حق بینوایان بردید و مال بیوه زنان بربودید ! از اشک چشم درهم اندوختید و از خون دل سکه دینار زدید ، بترسید از آن روزی که در دیدگان اشک بخشکد و در سینه ها خون نماند .

اینجاست که صاحبان اشک و خون به دنبال کالای خویش به جستجو افتند و سود خود را تا آخرین پیگرد این سودا مطالبه کنند .

شما ای مالداران و ثروتمندان سست عنصر که هراس خیانت هم چون کابوس هولناك پیوسته در مقابلتان قیافه زشت خود را نشان می دهد و یک دم راحتتان نمی گذارد ، و از انقلاب و نهضت مستمندان ستمدیده در اولین مرحله از پای درمی آیید و به زندگی پر خیانت و آلوده خویش پایان می دهید ، مسلماً مردم آن روز آرام نخواهند بود و شیرازه اجتماع با این همه آشوب و انقلاب سالم نخواهد ماند .

ضمناً خون بی گناهان نیز به خون تبهکاران آمیخته خواهد شد و فساد در همه چیز به جای اصلاح در جامعه خواهد نشست و این مصیبت بزرگ که قتل نفس و هتک حرمت اجتماع است تنها به گردن آن طایفه است که دزدی کردند و مال اندوختند و حق بینوایان را به زیر پای نهادند پس تا دیر نشده به کار مردم برخیزید

ص:۱۶۷

و لختی سود خود را فـدای سودای دگران سازیـد،کانون فتنه نشویـد، و افعی انقلاب پرورش مدهیـد که هم در نخستین جنبش دنـدان زهرآگین خـود را در پیکر شـما فرو برد و دمـار از روزگارتـان برآورد.کوشـش کنیـد که به روز رسـتاخیز مظلومـانه از خاک برخیزید،نه مانند آن کسانی که دامن کفنشان به خون دل یتیمان و خوناب دیده مسکینان آغشته و رنگین باشد،این قدر در جمع مال حرص نزنید و در پایمال کردن حقوق مردم افراط ننمایید مگذارید که لقمه مسـموم حرام از گلوی شـما فرو رود چون خداوند نام آن لقمه را آتش گذاشته است .

در هر صورت این گوشه ای از خواسـته های مشروع اسـلام از مردم است و این مردم هسـتند که باید با کمال رغبت اسـلام را پذیرفته و دستوراتش را به کار بندند تا خیر دنیا و آخرت را به دست آورند .

اسلام و مالکیت

اسـلام در برنامه مالی مصالح فرد و اجتماع را رعایت نموده و در مقامی می ایسـتد که به حال هیچ یک از فرد و اجتماع زیانی نرسد و در تحقق دادن این برنامه از همان روش اساسی خود یعنی قانون و ندای درونی متابعت نموده است .

به وسـیلهٔ وضع قانون به هـدف های علمی که ضامن ایجاد یک اجتماع شایسـته و قابل ترقی و رشـد است می رسد ، و با ندای باطن بشـر را به طرف تفوق بر مشـکلات حیاتی و دست یابی به یک زندگی عالی تر که در دسترس هر کس نیست می راند ، و راه ترقی و تکامل را همیشه باز می گذارد .

اسلام در باب اموال حق مالکیت فردی را با وسایل مشـروعه ثابت و مسـلم دانسته و حفظ این حق را از دزدی و غارت بردن و هر گونه اختلاسـی تضـمین نموده و حدودی وضع کرده که جلو تعدی و تجاوز گرفته شود و به علاوه برنامه هایی را به عنوان قانون بیان داشته که مردم را از دخالت در غیر حق خود ممنوع کرده است .

از طرفی هرگونه حق و تصـرف را برای صـاحب مـال از فروش ، اجـاره ، رهن ، بخشـش ، و وصـیت و سایر تصـرفات حلال و برنامه های غیر مخالف با قوانین دین را اجازه داده است .

این اسـلام است که قـانون مـالکیت فردی را تشـریع کرده و برایش حـدود و قیـودی وضـع نمـوده که صـاحبش را به طـور غیر اختیاری به طرف بکار انـداختن مال و انفاق و دست دادن آن نزدیک می سازد و البته مصالـح اجتماع و همچنین مصالـح خود فرد هم در حدود هدف های انسانی که اسلام حیات را بر آنها بپا داشته ، پشت سر همهٔ اینها محفوظ می باشد .

اولین قانونی که اسلام به موازات حق مالکیت فردی مقرر می دارد این است که فرد در این مال پیش از هر چیز به وکیلی شبیه است که از طرف اجتماع معین شده و تملک این مال به وسـیله او بیشتر به یک وظیفه می ماند تا تملک و صاحب مال شدن و در واقع ثروت و مال به حسب عمومیت خود حق اجتماع است و اجتماع در این مال از طرف خداوندی که جز او مالکی نیست جانشین می باشد ، در قرآن مجید می فرماید :

ایمـان به خـدا و پیامبرش آوریـد و آنچه خـدا شـما را در آن جانشـین قرار داده انفاق نماییـد . (۱)اگر مـالکیت فردی مطابق با

اصول و واقعیت زنـدگی وضع نمی شـد ، البته حرج و مرج عجیبی در برنامه مالی پدیـد می آمد که اجتماع در آن وقت جز از اضطرار و بدبختی و فساد چاره ای نداشت .

اسلام دربارهٔ مسئله تولید مال نیز همان نظریه مالکیت مال را عمال نموده و به صاحب مال آزادی مطلق که هر طور بخواهد در مالش تصرف کند نداده ، زیرا پشت

۱- ۱) سوره حدید : آیه ی ۷ .

سر مصالح فرد مصالح اجتماع است که با آن معامله می کند و خلاصه نظریه اسلام دربارهٔ مال و مالکیت جز یک نظریه اجتماعی صحیح نیست .

البته هر فردی در ازدیاد مال خود آزاد است اما در حدود قانون یعنی می تواند زراعت کند ، مواد اولیه را به صورت مصنوعات درآورد و می تواند تجارت نماید ولی هرگز حق ندارد در کار خود غش و حیله راه دهد یا ضروریات زندگی مردم را احتکار نماید ، یا اموال خود به ربا دهد و یا بخاطر سود بیشتر در مزد کارگزاران ستم کند ، همه این برنامه ها از نظر اسلام حرام است و به کننده اش وعده عذاب داده شده .

قوانین پاک اسلام عادتاً سرمایه ها را به حدی که فرق زیاد بین طبقات بیندازد انبار نمی کند و این ثروت های کلان و هنگفتی که امروزه مشاهده می شود محصول یکی از خلافکاری هایی است که اسلام منع کرده است .

اسلام در ثروت ثروتمندان حقوقی برای ضعفاء و مستمندان و از کارافتاده ها قرار داده که یکسره نعمت های حق در دسترس یک طبقه خاص نباشد حتی به هنگام سختی روزگار و قحطی حاکم مشرع می تواند سرمایه داران را وادار کند اجناس خوراکی را به قیمت مناسب در دسترس مردم قرار دهند و اگر سرپیچی کردند خود حاکم حق دارد انبارهای ایشان را باز کرده و اجناس را بفروشد و پولش رابه صاحب مال برگرداند .

این نکته نباید از نظر دور بماند که : که سرمایه داری به این صورت که امروز در شرق و غرب متداول است در اسلام نبوده ، پیدایش این برنامه بعد از اختراع ماشین بوده و هنگامی این شکل از سرمایه داری قدم به دنیای اسلام گذاشت که مردم مسلمان آزادی و اختیار خود را از کف داده بودند و در چنگال استعمال قرار داشته و در گرداب بی خبری از اسلام می زیستند .

در چنین موقعیتی سرمایه داری با اتکاء به قدرت استعمار وارد ممالک اسلامی

شـد و مردم مسـلمان را آلوده کرد اینجـا بود که ارزیابـان با مشاهـده احوال مسـلمین و در حال بی خبری از مقررات حق چنین پنداشـتند که اسـلام این نظام منحوس و غلط را با همه خیز و شـرش یکجا و دربست قبول دارد و در قوانین اسـلام هیـچ اصـلی نیست که معارض و مخالف آن باشد .

دلیل این مدعیان این است که اسـلام مالکیت فردی را مباح ساخته و چون سرمایه داری همان مالکیت فردی است که به حکم تطور اقتصادی به این صورت درآمده پس بنابراین اسـلام سرمایه داری را تقریر و تنفیذ کرده است ، زیرا پذیرفتن اصل مستلزم تسـلیم شـدن در برابر فرع است برای ابطـال این شـبهه و رد این عقیـده یـادآوری یکی از نکات برجسـته اسـلام که جزء الفبای اقتصـادی است کافی است ، آن نکته این است که ممکن نیست سـرمایه داری بـدون اسـتفاده از دو عامل :ربا و احتکار بوجود آید و به این وسعت و نفوذ امروزه خود برسد .

و جای تردیـد نیست که اسـلام هم ربا و احتکار را متجاوز از هزار و چهارصـد سال قبل از پیدایش سیسـتم سـرمایه داری حرام کرده است .

اصل اساسی و قانونی که از طرف اسلام قبل از کلیه دول سرمایه داری تشریع شده این است :

که اسـلام کـارگر را در منفعت شـریک سـرمایه قرار داده و بعضـی از فقهاء نصف منفعت را با رعایت اصولی ک در فقه بیان شده به کارگر تخصیص داده اند .

موضوعی که پیش از هر چیز قابل توجه است پافشاری عجیبی است که اسـلام دربارهٔ اجرای عدالت در این باب معمول داشـته و مهم تر از همه اینکه این پافشاری صـرفاً از بشـر دوستی و رأفت اسلام درباره کرگران مایه گرفته و هیچ گونه عامل اقتصادی در این کار دخالت نداشـته است زیرا در زمان قانون گذاری هنوز چنین ضرورتی بوجود نیامده بود و مبارزه طبقاتی که بعضی از طرفداران مذاهب اقتصادی آن را تنها عامل فعال در تطور و تحول روابط کارگر و کارفرما می دانند ،

هنوز معنی نداشته است ، و صناعت در آغاز کار و قبل از اختراع ماشین برنامه ساده ای بود که به وسیله دست جریان داشته و عده ای معدود از کارگران در کارگاه های بسیار ساده به آن اشتغال داشته اند ، و بنابراین همین تشریع که به آن اشاره شد کافی بوده که روابط کارفرما و کارگر را بر اساس عدل و عدالت بی سابقه و بی نظیری برقرار کند .

البته سرمایه داری به صورت معمول در دنیای فعلی تزاحم و تضاد ایجاد کرده و آن نیست مگر به خاطر غلط بودن مقررات اقتصادی .

حملات ناجوانمردانه عده ای از سران مکتب های اقتصادی به مذهب و آیین یا مولودی بی خبری آنان از اسلام است و یا نقشه ای برای جدا کردن مؤمنین از اللّه و شؤون اللّه بوده .

مارکس گفته : دین افیون فقرا و تهیدستان است و این عقیده سنگ زاویه فلسفه مارکس به شمار می رود ، مارکسیسم تمام دیانت ها و معابد و مقررات مذهبی را وسیله زنده کردن مرام (بورژوازی) می داند که هدف آن تخدیر کردن و بیچاره نمودن طبقه کارگر و زحمت کش می باشد .

لنین گفته : هر چه بیشتر از قید دین آزاد شویم به حقیقت سوسیالیستی آشناتر می گردیم ، از این دو لازم است عقل خود را از خرافات آزاد کنیم .

مارکس گفته : دین ناله مردم رنجیده و ستم کشیده است ، این روح محیطی است که از هر گونه فکری خالی است و فکر محیطی است که در آن فکری پرورش نمی یابد ، دین افیون ملت هاست ، بنابراین انتقاد از دین نخستین قدمی است که برای انتقاد از محیط دینی برداشته می شود ، دین هر کجا سایه بگستراند آنجا محیط اشک و آه خواهد بود .

شاید مارکس متون اسلامی را ندیده و قضاوت کرده ، البته قضاوت او و لنین دربارهٔ مذهب یهودیت و مسیحیت تحریف شده صحیح است اما دربارهٔ اسلام نه ،

ص:۱۷۲

آنـان شایـد نمی دانسـتند یـا می دانسـتند و تجاهـل کردنـد کـه دیـن صـحیح نیرومنـدترین قـدرتی اسـت که از طبقه محروم و زحمتکش پشتیبانی می کند ، و مردم را از چنگال ستمکاران خودسر و دیکتاتوری های سرکش نجات می بخشد .

دین در کمین فرعون سرکش و سـتم پیشه عصـر خودش بود و بنی اسرائیل ضعیف را از چنگال وی نجات بخشید و هم چنین در کمین یهودیان بی عاطفه بود که اهداف مقدسه دین واقعی را آلوده ساخته بودند .ندای مقدس دین بود که از قالب مسـیح و پیروانش محسم گردید و به مبارزه با سرکشان و طاغیان زمان برخاست .

دین بود ك هخدر کمین جباران و ستمکاران قریش قرار گرفت ، قریشی که با سرنوشت توده و شخصیت او بازی می کرد .

خلاصه : دین واقعی است که همیشه به ملت ها روح عزت و شـرافت می بخشـد ، بهترین گواه این مسـئله انقلاب ها و نهضـت هایی است که در طول تاریخ گذاشته و معاصر با کمك عقاید دینی بر علیه ستمکاران و جباران صورت گرفته .

اسلام که آخرین دین آسمانی است ذاتاً علیه هر گونه ظلم و هر گونه بیداردگری و استبداد و دیکتاتوری مبارزه می کند و در مسئلۀ تفکر و اندیشه هم در قرآن آیات زیادی دارد که نزدیک به هزار آیه می شود و در کتب اصیل روایی هم مقرراتی دارد که با پیروی از آن محیط فکری سالم و صـحیحی بوجود می آید ، پس قضاوت های مارکس و لنین و پیروانشان در هیچ زاویه ای شامل اسلام نمی شود .

لقمـان حکیم : در مسئلۀ اقتصاد به معنای میانه روی شخصـیتی کم نظیر و فوق العاده بود ، در برنامه اقتصاد به معنای درآمـد و خرج منبعی پر از خیر برای خـود و دیگران بـود ، او بـه حـق معلـم هر دو جهت مسـئله بـود و می تـوان از تـابلوی حیـات او در بزرگداشت مسائل زندگی به خصوص اقتصاد پیروی کرد .

عبودیت و بندگی

در میان مقاماتی که برای بشر برشمرده اند هیچ مقامی ارزنده تر و بالاتر از مقام بندگی نسبت به حق نیست .

قرآن مجید برای اینکه انبیاء و ممتازان از خلق را در بهترین چهره معرفی کند از ایشان تحت عنوان عبد و عباد یاد کرده است . (۱)قرآن مجید سعادت دنیا و آخرت و عاقبت نیک و بهشت را از برای بندگان واقعی می داند و بندگی حق را مبدأ تمام نیکی ها و مأمن از شرور معرفی می نماید . (۲)حقیقت بندگی عبارت است از شناخت خدا و اجرای تمام دستوراتی که برای راهنمایی انسان به سوی سعادت به وسیله ی انبیاء به انسان ارائه کرده .

بندگی یعنی : آزاد زیستن از بند شهوات ، مخالف با هوای نفس ، گریز از آنچه به سود انسان نیست .

بندگی به معنای ظهور دادن واقعیت توحید است در شؤون زندگی و زیستن به آن صورتی که عالم قانون از آدمی خواسته .

عبودیت یعنی مبارزه با بت های درون و برون ، و جلوگیری از مفاسد و مبارزه علیه طاغوت به هر شکلی که جلوه دارد .

آنان که به واجبات دینی قیام می کنند و از آنچه نهی شده می گریزند و از اجرای برنامه های عالی انسانی و کمک به آنکه و به آنچه باید کمک دهند سستی به خود راه نمی دهند ، به مرز بندگی نزدیک شده و با ادامه این راه خود را به کمال این واقعیت می رسانند .

لقمان حکیم : به تمام شؤون بندگی آراسته بود ، آن حضرت لحظه ای از اجرای دستورات حق سستی نداشت ، و از آنچه خداوندش نهی کرده بود گریزان بود ، او

۱- ۱) سوره ی صافات : آیه ی ۱۷۱ .

۲- ۲) سوره ی مریم : آیه ی ۶۳ .

علاوه بر اینکه خود به نور معرفت و اسرار عبودیت بود دیگران را هم به این عرصه گاه انسانی دعوت کرده و آنان را به انجام مراسم بندگی در پیشگاه خدای عزیز تشویق می کرد .

ص:۱۷۵

مغز متفکر

بـدیهی است که زنـدگی انسـان یـک زنـدگی فکری بوده و جز بـا درک که آن را فکر می نـامیم به پـا نمی ایسـتد و از لوازم حیات و زندگی در مسئله فکر این است که فکر هر چه صحیح تر و تمام تر باشد زندگی بهتر و محکم تر خواهد بود .

بنابراین زندگی باارزش مربوط به فکر باارزش است و به هر اندازه که فکر مسـتقیم باشد زندگی هم استقامت و ارزش خواهد داشت .

انسان گرچه به هنگام چشم گشودن به جهان جز گریه دل خراش و مکیـدن شـیر مادر چیزی نمی داند ولی رفته رفته در نتیجه رشد قوه فکر با تمام عوامل بسته به زندگی آشنا شده و بر آن ها تسلط می یابد .

به وسـیله فکر مواد اولیه را بدست می آورد ، وسـیلهٔ آسایش خو را در سایهٔ صنایع گوناگون فراهم می سازد ، از دریا و صحرا بهره برداری می کند از لابلای طبقات خاک و آب گنج ها و ذخایر فراوانی تحصیل می نماید دانش پدید می آورد ، حوادث و تجربه هـای گذشـته را به زنجیر تاریـخ می کشـد و برای آینـده حفظ می کنـد ، و بالاخره علاوه بر مهار کردن قوای طبیعت کمر همّت برای تسخیر سیارات آسمانی می بندد .

آری ، کلیـهٔ اختراعات و اکتشافات شـگرفی که در میـدان حیات خودنمایی می کنـد و تحولات عجیبی که زندگی بوجود می آید همه محصول این نیروی فوق العاده است .

خـدای بزرگ در قرآن مجیـد امر به تفکر در برنـامه هـا می کنـد و انسـان را دعوت به ایجـاد رشـد فکر می نمایـد ، و او را از پیمودن هر راهی بدون اندیشه نهی می کند

ما در این زمینه توضیح بیشتری می دهیم ، باشد که از این رهگذر سودی وافر و حظی جامع نصیب گردد .

هر فردی خود را گُل سرسبد عالم فرض می کند و هیچ چیز مهمتر از زندگی در

ص:۱۷۶

نظرش نمی آید و این احساس را دارد که زندگی خیلی پرمعنا است .

بلاـ شک انسان فرمانروای زمین است ولی زمین جز سیاره ای کوچک که به دور خورشید می گردد چیز دیگری نیست ، و خورشید جز ستاره کوچکی از میلیون ها ستاره ای است که کهکشان شیری را می سازد و بالاـتر از آن کهکشان شیری دنیاهای بر گتریا وجود داد که در فضای پهناور همچون جزایر کوچکی پراکنده اند و تا آنجا که علم نجوم نشان می دهد تلسکوپ کوه ویلسن تا فاصله ۴ هزار میلیون سال نوری در این دنیاها راه یافته .

روشن است که وجود انسان از نظر کمیت و مقدار ذره ای است که در حساب نایـد ولی ارزش همه چیز بستگی به وزن و حجمش ندارد بلکه معیار شناخت بسیاری از چیزها غیر از کمیت است ، در وجود این انسان که ازنظر کمیت بسیار ناچیز است حقیقتی وجود دارد به نام مغز که در مقایسه کمیت یعنی حجم و وزن آن دو برابر عظمت سرسام آور جهان حتی زمین آن را خیلی ناچیز می بینیم ، ولی کیفیت آن عظیم است در حدی که جهان با آن وسعت در برابرش کوچک می نماید .

مغز عبارت از اجتماع کوچک سلول های هماهنگی است که تعداد آن سلول ها بیش از دوازده میلیارد می رسد که بین آنها را بیش از چند تریلیون رشته ظریف ارتباط داده و این برنامه در هیچ کجای عالم نظیر ندارد .

فکر از این مقدار ناچیز تجلی می کند و نه تنها تمام دنیای مادی از عظیم ترین کهکشان ها تا هسته اتم را فرا می گیرد بلکه از ورای آن نیز می گذرد .

انسان بخاطر این حقیقت دارای کیفیت می شود و ارزشی بیش از توده عظیم بیجان عالم پیدا می کند .

جانداران دیگر که دارای زندگی اجتماعی هستند و هم چنین بعضی از حیواناتی که در حال انفراد زندگی می کنند ، به طوری که معروف است دارای غرایزی هستند که طبق آنها اعمال عجیبی انجام می دهند ولی هیچ یک از آنها از

مسیر غرایز منحرف نمی شوند و در عین حال نباید غریزه را با فکر اشتباه کرد ، زنبور عسل در زندگی خود دارای تشکیلاتی است قابل توجه ، عصاره گلها را می مکد و غذایی لذت بخش فراهم می کند ، لانه منظم می سازد و نوزاد خود را به طرز جالبی تربیت می نماید و هم چنین مورچگان زندگی اجتماعی جالبی دارند ، مخصوصاً به آشیانه و وطن خود عشق می ورزند ، در فصل تابستان برای زمستان خود خوار و بار تهیه دیده و در انبار مخصوصی ذخیره می کنند ، و با مهارت فوق العاده ای برای این که دانه ها سبز نشود و فاسد نگردد از دانه ها مواظبت می نمایند ، و حتی در دامپروری و تربیت و نگهداری بعضی از حشرات که مواد مخصوصی از بدن آنها ترشح می کند مهارت خاصی دارند ، طرز زندگی موریانه نیز جالب است ، ساختمان های خود را با سیمان خیلی محکم بنا می کنند ، و از اجتماع آنها خیابانهای مرتب و منظمی بوجود می آورند ، و تقسیم کار بین افراد با وضع دقیقی انجام می گیرد و همچنین بسیاری از حیوانات دیگر در طرز لانه ساختن و تهیه غذا و تربیت نوزاد دقّت های عجیبی دارند که بسیار جالب است ، ولی همه اینها نتیجه غرایزی است که در وجود آنان به طور خودکار تعبیه شده ، لذا همیشه یکنواخت و ثابت زندگی می کنند .

اما انسان روز به روز در نتیجه قوه فکر رژیم زندگی را عوض کرده و نقش های نوینی طرح می نماید ، و در تحولات تغییرات دامنه داری پدید می آورد .

همان قدرتی که آفرینش را در پرتو علم و حکمتش این قدر با نظم و دقت ساخته و پرداخته که در یک سلول جاندارش این همه وظیفه شناسی نهفته ، و در یک اتم بیجانش دنیایی از انرژی قرار داده ، به ما انسان ها همه نیروی شگرفی به نام فکر ارزانی داشته که با آن می توانیم تدبیر کرده و از حافظه و اراده بسیار قوی برخوردار گردیم ، و از راه تحصیل علم و دانش ، و در نتیجه تجربیات پیشینیان بر قوهٔ عقل افزوده و با کنجکاوی زیاد که خاص بشر و ناشی از احتیاجی است که دماغش به

تفکر و تعقل دارد دربارهٔ علل و جهات هر چیز و هر موضوعی که می بینیم یا می شنویم اندیشه نموده و مجهولات را کشف کنیم ، و با تعیم و تمرین روز به روز بر نیروی مغز افزوده تا آنجا که عوامل طبیعت را استخدام کرده و آنچه را برای موجودات جبر صرف است به اختیار بگیریم .

مغز دنیای عجیبی است هر انسان منظره ای را که آغاز عمر دیده هر آوازی را که شنیده و هر مطلبی را که خوانده و بالاخره هر موضوعی را که درک نموده ، خورشید و ماه و ستارگان ، آسمان ها ، و زمین ، و دریا ، و صحرا ، و کوه و کاه ، آشنا و بیگانه ، کوچک و بزرگ ، لطف و خشم دیگران و هزاران خاطره و حادثه همه و همه را مغز بایگانی کرده و علاوه کلیه معلومات را این مخزن نگهداری می کند و از همه مهمتر خلاقیّت اوست که هر چیزی را شما بخواهید فوراً جلوه می دهد و حاضر می نماید ، و این نمونه بارزی از قدرت خداوندی است که این اندازه نیرو در محیطی کوچک قرار داده ، با این همه وصف یک نکته بسیار مهم را نباید فراموش کرد که این نکته مرز بین سعادت و شقاوت و خوشبختی و بدبختی است و آن اینکه :

قوه فکر انسان با آن همه عظمت به تنهایی قادر نیست انسان را از حوادث جسمی و روحی نجات بخشد .

بهترین دلیلی که این مطلب را ثابت می کند ، این همه هرج و مرج و فسادی است که به وسیلهٔ بشر به خاطر تکیه به فکر تنها و مغرور شدن به محصولات اندیشه بوجود آمده ، و اطمینان و آرامش را از تمام زوایای حیات سلب نموده است ، گروهی را مست جاه و برخی را غرق در شهوت و عده ای را گرفتار به بند مادیگری می بینیم و عجیب که کارگردانان جهانی از میان همین گروه اند ، و خود فکر کنید که اینان با جهان و مردم آن چه می کنند ؟

اگر به دیدهٔ حقیقت بنگریم درمی یابیم که عقل به تنهایی قادر نیست ما را به

فلسـفه آفرینش خود یعنی اینکه خلفه خداونـدی در زمین باشـیم و آبادی و امنیت و پایداری و رشد و رفاه کامل برقرار سازیم برساند .

بشریت مدتها به خیال خود عقل را ملاک زندگی قرار داده ، ولی به تجربه دریافت که زندگیش پیوسته میان یک جنگ گرم و خانمان برانداز و جنگ دیگری سـرد و دهشت زا و بسـی رعب آور واقع شده و اکنون چنان در این میان گرفتار آمده که نه قـدرت دارد داد مظلوم را از سـتمکار بسـتاند و نه از بردگی ناتوانان ، و پایمال شـدن آزادی و حقوق مردمان وارسـتگی ایجاد کند .

اینهـا نتیجه نارسـایی عقـل بشـر است زیرا عقـل اگر در میـان زنـدگی بـدون دستیار باشـد دارای اشـتباهاتی است ، عقل ها که سرچشـمه رأی مـا هسـتند از لحـاظ درک واقعیت و قضـاوت دربـارهٔ اشـیاء و اینکه چگـونه خیر و شـر را ارزیـابی کننـد بسـیار متفاوتند ، بعضـی از امور به نظر پاره ای از عقول خوبست ، ولی دیگران آنها را بد می دانند ، در همین عصر به قدری قضاوت عقول را به رنگهای گوناگون می بینیم که ملت ها را دچار سرگردانی عجیبی در مسائل حیات کرده .

علاوه بر آن عقل ها دسـتخوش تزلزل در برابر شـهواتند و نیز امور شخصـی ، نژادی ، منطقه ای و بقیه خواسته های درون آدمی در عقل تأثیر بسـزایی دارند ، چه بسیار قوانینی که وضع شد و گفتند بخاطر جانبداری از بشر است ، ولی ولی نکشید که جهان دریافت انگیزه آن قانون براساس میل شخصی یا نژادی یا تعصب های دیگر بود .

از این گذشـته عقل ها در ادراک خود جولانگاهی محدود دارند ، مثلاً قوانین بسـیاری که برای وضع آن سر و صدایی زیاد به راه انداختنـد ، خوشـحالی ها کردند ، و جشن ها گرفتند ، اما پس از مدتی پی به کوتاهی و نارسایی آن قانون یا قوانین برده و مقررات دیگری جایگزین آن کردند .

خلاصه : اگر در تنظیم امور زندگی و جهان بر عقل تنها تکیه کنیم مانند آن است

ص: ۱۸۰

که لب پرتگاهی ایستاده و جهان را با تمام مسائلش به خرابی و نابودی سوق دهیم ، از این رو باید با قدرت خود اندیشه دقت بیشتری کنیم و در نتیجه به درک این مسئله نائل گردیم که :

عقل و اندیشه مستقلاً سعادت ساز نیست .

باید برای برقراری صلح واقعی و آرامش حتمی ، و اطمینان خاطر ، و استیفا و ایفای حقوق به دنبال دستیاری رفت که به کمک عقل برخاسته انسان را در ظاهر و باطن و در تنهایی و آشکار آرام سازد ، و آن دستیار چنانچه تجربه در تاریخ ثابت کرده جز راه خدا و دین الهی چیزی نیست که انسان را با مراقب بیداری آشنا ساخته و در سایه این آشنایی انسان را از هر گونه انحراف باز داشته ، و فعالیت های جسم و جان را در مسیر واقعی قرار می دهد .

در سایهٔ تربیت دینی فکر آدمی بر مبنای صحیحی با درک واقعیات نائل می آید و پس از فکر درست کار اساسی از انسان سر می زند و به دنبال آن آرامش و اطمینان می آید .

اصول کافی در باب عقل و جهل از امام موسی بن جعفر علیه السلام خطاب به هشام ابن حکم نقل می کند : که آن حضرت فرمود :

هشام خداوند به انسان دو نیرو بخشیده :

۱ - نیروی ظاهر .

۲ - نیروی باطن .اما نیروی ظاهر عبارت است : از وجود انبیاء و ائمه ، و باطن عبارت است از عقل و خرد ، و بدون تردید سعادت واقعی در پیروی از هر دو نیرو است .

لقمان حکیم : قهرمان عقل و اندیشه بود ، او برای ورود به هر برنامه ای ، و به دست آوردن آنچه می خواست ابتدا فکر می کرد و در نتیجه برنامه را با دوربین خرد مشاهده می فرمود ، آن گاه اقدام به برنامه می کرد علاوه بر فکر تنها تکیه نداشت ، در

احوالات آن بزرگ مرد نوشته اند : که بسیاری از اوقات خود را با پیامبران و برگزیدگان می گذراند ، و از قدرت روحی آنان و حکمتشان برای نیرو بخشیدن به فکر و اندیشه اش استفاده می کرد ، در سایه این برنامه روحی آرام و دلی مطمئن داشت . بی تردید طوفان حوادثی که در مسیر تاریخ در جریان است کشتی یاد او را در هم نخواهد شکست ، او در سایهٔ نور عقل و روشنایی دین یادش ابدی و جاوید است .

صبر و شکیبایی

از جمله تهمت هایی که بعضی از بی خردان و کسانی که از سمائل عالی الهی خبر ندارند به مذهب زده اند این است که :

مذهب مردم را به صبر در برابر ظلم و ستم طبقه استثمار کننده دعوت کرده آن را جزء قضا و قدر حتمی شمرده ، از این رو دین حافظ منافع استعمارگران است .

آیین مقدس اسلام از این تهمت بی آسیب نمانده و ما بخاطر دفاع از آیین الهی تا آنجا که لازم باشد جوانب خاصی از مسئله را بررسی می کنیم :

صبر به این معنایی که گفته اند ، اگر در مقررات دینی یافت شود در آیین های تحریف شده است ، و بدون تردید این گونه توجیهات در جنب این چنین کلمات مقدس ساخته و پرداخته بشر است ، و شاید قانون مشهور انجیل که اگر کسی به طرف راست تو سیلی زد طرف چپ را رو برویش نگاهدار تا بزند از همین قبیل باشد که کشیشان خائن و دزدان راه انسانیت برای حفظ منافع مادی ساخته اند ، و البته یهودیان خطرناک هم در این قبیل توجیهات برای کلماتی از این قبیل چیره گی فوق العاده ای دارند ، اما در آیین مقدس اسلام ترجمه صبر کاملاً به عکس این توجیه است ، دین ظلم و بیدادگری و پایمال کردن حقوق بیچارگان را هر اندازه هم که کم باشد عملی زشت و منکر شمرده است و از طرفی صبر در برابر تجاوز را از

خود تجاوز بدتر دانسته و گفته :

قبول ظلم خود ظلم دیگریست .

و نیز این مطلب بر احدی پوشیده نیست که امر به معروف و نه از منکر از حقایق عالی اسلام است ، و روی این ملاک هر فرد مسلمان و مؤمنی وظیفه واجب خود می داند که در برابر مظالم و ستمگری ها آرام ننشیند و تا سر حد امکان برای ریشه کن کردن آن کوشش کند ، چه جای آنکه به آن تن دهد و یا این که از ظلم و ظالم دفاع کند .

قرآن منعکس کنندهٔ حقایق اسلام می فرماید : با گروه ستمگر مبارزه و نبرد کنید تا به آیین حق تن در دهند ، و نیز پیشوای موحدین امام علی علیه السلام در ضمن دستورات خود به مالك اشتر به هنگام عزیمت به مصر می نویسد :

بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم ، هرگز پاکیزه و سعادتمند نمی شوند آن جمعیتی که حقوق ضعفا را از اقویا بدون تردید و تأمل نگیرند .

موفقیت و رسیدن به کمال مطلوب علل و موجباتی دارد که چون مقدمات آن فراهم گردید آدمی به نتیجه می رسد .

اسرار موفقیت بر دو نوع است :

یکی محیط ، یعنی مقتضیات اوضاع و احوال .

دیگر استقامت و پافشاری در کار که شرط کمال جزء اخیر و بدون تردید نظیر علت تامه است .

مبازه برای تغییر دادن عادات و اخلاق و آداب و رسوم زندگی مرهون اصطکاك و برخوردهای جسمی و روحی است . زندگی مسلماً محرومیت ها و موفقیت هایی دارد ، شخصی که می خواهد از نردبان ترقی صعود کند تا از پله اول قطع علاقه نکند به مرحله دوم نمی رسد .

آری ، باید خستگی و فرسودگی را بر خود تحمل کند تا به اوج عزّت و فضیلت

برسد و این است معنای صبر و استقامت .

کسی که می خواهد مبارزه با فساد اخلاقی کند باید از عادات دیرینه تعلیمی خانوادگی اگر مخالف با شؤون انسانیت است بگذرد ، آنگاه به طریق صلاح و صواب رهسپار شود و از عادات رشت خودداری نماید تا به فضایل آشنایی و انس بگیرد ، بدون شک بهبود حال و تهذیب نفس سختی و ریاضت دارد ، در این راه باید مبارزه کرد و در راه مبارزه استقامت و شکیبایی به خرج داد ، و این است مفهوم واقعی صبر و شکیبایی .

صبر و شکیبایی از موضوعات مهمی است که اسلام به آن دعوت می کند و آن را یکی از برجسته ترین وظایف دینداران قرار می دهد ، تا آنجا که می گوید :

شکیبایی برای ایمان به منزلهٔ سر برای بدن است .

دیندار واقعی و آگاه از لفظ صبر یکی از سه معنای زیر را می فهمد که مراعات هر یک از دیگری لازم تر است :

۱ - استقامت و پایداری در راه حق .

۲ - پایداری و حوصله در برابر آتش شهوات حاد .

۳ - شکیبایی در برابر مصائب و رویدادهای زندگی .

که برای توضیح و تشویق به هر یک از این سه معنا به ترتیب در آیات قرآن چنین می خوانیم :

اگر از شما صد مرد جنگی ثابت قدم و با استقامت باشد بر دویست نفر غالب می آید ، از شکیبایی و نماز برای محدود ساختن شهوات به حدود دین استمداد جویید ، در برابر پیش امدها شکیبا باش ، چنانچه پیامبران اولوالعزم پیش از تو استقامت کردند .

ناگفته پیداست که انجام این دستورات تأثیر عمیق و ریشه داری در حفظ تعادل روحی افراد و جمعیت ها ، و نزدیک ساختن آنان به سعادت و جلوگیری از

انحرافات و رکود و تنبلی دارد و آدمی را به مراعات مقررات حق برای موفقیت در برابر مشکلات وادار می کند .

بنابراین مفهوم صبر در مرز دین سالم و پاک اسلام ، تن به ظلم دادن ، و توسری خوردن ، و زیر بار برنامه های ننگین مستبدان رفتن ، و سکوت در برابر ظلم و ظالم داشتن نیست ، صبر به معنای پایداری در برابر دشمن و طاغیان و تمایلات خانمان برانداز زندگی است .

امام علی علیه السلام می فرماید : اگر بنای ایمان را به کاخی همانند دانیم باید بیندیشیم که این کاخ بر چهار شالوده قلبی استوار است ، نخستین آن بردباری است ، و آن هم بر چهار گونه است :

۱ – خویشتن داری از شهورات و تمنیات نفس .

۲ – ثبات قدم در راه عشق به فضایل و معارف .

۳ – پرهیز از پروا و محرمات .

۴ – اغتنام فرصت و استفاده از نوبت .

آن جان آرزومند که در آرزوی وصال بی صبرانه بال و پر زند و در قفس تن بی قراری و ناشکیبایی کند ، و به ناگزیر از آلایش خواهش های ناهنجار پاک باشد ، و آن دل پرهیزکار که از ناستوده ها بپرهیزد و هوس حرام نکند و در لذت حرام نغلطد ، آن مغز خردمند و اندیشناک که به فرصت خوش بیندیشد ، از سختی روزگار و سنگینی حوادث اندیشه ندارد .

چشمی که در روشنی های زندگی تیرگی مرگ را از نزدیک ببیند همواره پاک بین و بلند نظر باشد ، تمام این منافع از برکت استقامت و شکیبایی در راه هدف است .

نیروهایی که در نهاد انسان است هر یک به هدفی خاص کشش داشته و او را به طرفی معین دعوت می کند ، تنها اختلاف افراد در شدت و ضعف این قواست ، انسان در جواب این خواسته های دورنی خود گاهی با حیوان هماهنگ و زمانی

انسان است .

غرایز حیوانی در انسان موجود است ، در این جهت اسنان با حیوان خطوط مشترک دارد ، حیوان در حال گرسنگی غذا می طلبد ، در حال تشنگی آب می خواهد ، و هنگام احساس ضرر برای دفعش مبارزه می کند و در برابر منفعت به جلب آن برمی خیزد ، انسان نیز این مراتب را دارد و به نحو کاملتری انجام می دهد ، و در نتیجه هر دو عمل در حیوان و انسان یکی است و عامل آن عبارت از طبیعت مادی در هر دو است .

ولی انسان نسبت به حیوان در بزرگ داشت زندگی امتیازاتی دارد و در خواسته هایش که متکی به حقیقت انسانیت است با حیوان وجه تمایز دارد .

آنچه که انسان در گرد اوست و باعث امتیازش عبارت است : از عقل و اراده که در پرتو این دو قدرت واقعیت بشر آشکار و برتری او بر سایر موجودات ثابت می شود .

سرچشمه تمام فضایل عقل و اجرای حقایق انسانی در پرتو اراده است و اراده جز شکیبایی در برابر عمل نیست که انسان پس از شروع عمل آن را به اتمام برساند ، و خلاصه باید گفت : انسانیت انسان مساوی با عقل و اراده اوست .

لقمان حکیم : میوهٔ شیرین ایمان در اجرای برنامه های عالی انسانی اراده ای قوی و آهنین داشت ، او در برابر حوادث طبیعی از قبیل مرگ عزیزان ، از دست رفتن مال خود را نمی باخت و شکیبایی پیشه می داشت ، و در برابر محرمات چون کوه از خود پایداری نشان می داد و در اتمام اعمال نیک بر نیروی صبر و اراده متکی بود ، از این رو نام مقدّسش را در صفحات تاریخ ثابت و ابدی می بینیم و زمان نیز برای نگاهداری یادش استقامت خواهد کرد .

عبرت

ص:۱۸۶

گذشته از مسائل ریشه دار تربیتی که بنیانش بر وحی و نبوت استوار است ، شاید بتوان گفت آیینه تاریخ و حوادثی که ملل و اقوام با آن روبرو بودند برای انسانی که می خواهد در کشتزار تربیت قرار گیرد بهترین درس و برترین مصدر برای عبرت گرفتن است .

قرآن مجید بخشی مهم از آیاتش را به بازگو کردن این مسائل اختصاص داده ، و هدفش را بیان تاریخ پیامبران و اقوام و ملل در کلمه عبرت خلاصه می کند :

لَقَدْ کانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَهٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ . (۱)

همیشه سعی خردمندان بر این بوده که از کوچکترین حادثه بهترین درس را برای خود و دیگران بسازند .

راستی به اندازه ذرات جهان برای بیداری بشر درس عبرت هست برای نمونه حافظ در دیوان شعرش از بسیاری از برنامه های عادی پندها و عبرت ها ساخته و نشان داده است که از تمام مسائل حیات می توان پند گرفت : بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس

* * مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو یادم از کِشته خویش آمد و هنگام درو

دقت در عوامل عزت و عوامل ذلت اقوام و مللی که قبل از ما می زیستند برای ما بهترین درس عبرت است ، و آراستگی ما به عبرت به این است که از عوامل ذلت دوری جسته و به برنامه های عزت آفرین آراسته شویم .

داستان زندگی مسلمین دیروز در اندلس و اسپانیا که روزی در سایۀ اسلام از عزّت کامل برخوردار بودند ، و پس از غرق شدن در لذات حیوانی و مغرور شدن به جاه و مال زهر ذلت را چشیدند و داستان فلسطین در امروز برای ما جالبترین درس

۱- ۱) سوره ی یوسف : آیه ی ۱۱۱ .

عبرت و زنـدگی است ، شـکست هـا و پیروزی ها ، عزت یافتن ، و ذلت دیـدن در اوج بودن و در حضـیض قرار گرفتن همه و همه درس است و پند تاریخ به نسلی که دارای عقل زنده و اندیشه تابناک است .

گرچه بایـد در این بخش تجزیه و تحلیل دقیقی از مسائل عبرت آموز به میان آیـد ولی صـفحات انـدک کتاب و مسائل مهمی که در فصول آینـده خواهـد آمـد اجازه توضـیح این برنامه نمی دهـد ، خوانندگان محترم می توانند به کتب تاریخ مخصوصاً تاریخ قرآن و حوادثی که از برای خودشان و همنوعانشان در زندگی پیش آمده برای عبرت گیری مراجعه کنند ، شاید از این رهگـذر بیش از پیش بر خیر دنیا و آخرت خود بیفزایند این بخش را با یادداشت کردن شـعری برای عبرت گرفتن زورمندان و قلدران پایان داده و از خداوند می خواهیم که ما را برای پذیرفتن نصایح لفظی و عملی و آراسته شدن به فضایل انسانی کمک بخشد . نادره مردی ز عرب هوشمند

لقمـان حکیم : در پرتو انـدیشه تابنـاکش از جزئیـات و کلیات عالم طبیعی و حیات بنی آدم برای دریافت رشـد و کمال پنـد و عبرت می آموخت تا جایی که می گویند از او پرسیدند :

ادب از که آموختی ؟

گفت : از بی ادبان .

ص:۱۸۸

گفتند : چگونه ؟

گفت : از کارهایی که آنان را پیش مردم خوار می کرد من دوری جستم .

قضاء و قاضی

من در فصل معرفی لقمان و صفات روحی او خوانندگان محترم این جمله را خواندند که : لقمان بیشتر اوقات خود را در مجالست با فقها و حکما و قضات و...

می گذاشت و بر حال قضات و مسؤولیت خطیری که بر عهده داشتند نوحه سر می داد ، از این رو شاید بی تناسب نباشد در این بخش مسائلی مهم در این زمینه نوشته شود .

ما بدون توضیح در اطراف مسئله سعی می کنیم متون اسلام را تا آنجا که میسر است در اختیار عزیزان گذاشته و از آنان بخواهیم تا آن جا که لازم است در این برنامه دقت کنند .

امیر المؤمنین علیه السلام دربارهٔ قضاء و مسؤولیت مهم قضاوت در فرمان حکومت مصر به مالک اشتر خطاب می کند :

ای فرماندار مصر ! به هنگامی که امور ملت را تمشیت می دهی ، و اختلافات توده را حل می کنی ممکن است در بعضی از موارد معلومات شما حکام و قضات به منظور داوری و رسیدگی کفایت نکند و در نتیجه به حیرت و سرگردانی افتید ، اینجاست که قرآن مجید وظیفه حیرت زدگان را روشن می کند ، آنجا که می فرماید :

ای مسلمانان ! خدا و رسول و ائمه خود را اطاعت کنید و اختلاف امور زندگی را به خدا و پیامبر باز گردانید .

شما هم فرمان ببرید ، مسائل دینی و دنیایی خود را به وسیله قرآن و روشن پسندیده پیامبرتان بگشایید ، یعنی آیات قرآن را مطالعه کنید ، و از یادگارهای اخلاقی پیغمبر عزیز استفاده نمایید و در نتیجه نواقص کار را جبران و نقایص امور را

رفع نمایید .

در کشور مصر برای تکمیل سازمان دولت از ایجاد دادگاه ها و مراکز عدالت ناچار خواهی بود .

آری ، ای مالک تو را به قضات کامل و پرهیزکاری نیاز شدید است ولی با چه زبان سفارش کنم که داوران قضایا را باید از نخبه دانشمندان اسلام که به زینت اخلاق تا حد نهایی آراسته باشند انتخاب کنی در جامعه مصر بنگر ، آنکه از همه پرهیزکارتر او داناتر است به نام قاضی برگزین ، قاضی باید دانشمند و آن چنان آگاه به تمام مسائل فقه و آیات قرآن باشد که با اندک توجه آنچه را از منابع اسلامی بخواهد به خاطر آورده و از همه مهمتر با تقوا و پرهیزکار باشد .

راستی روزی که محل داوری به اشخاص بی تقوا داده شود چه خواهد شد ؟

امام ششم علیه السلام از امیر المؤمنین نقل می کند : که یکی از ملوک بنی اسرائیل داوری مرکز دادگستری را به دو نفر قاضی واگذار کرده بود ، این دو قاضی دارای دوستی بودند که از هر جهت به صفات انسانی آراسته و مردی بود پرهیزکار و شایسته ، و به خاطر حسن اخلاق گاهی از اوقات به حضور سلطان بار یافته و با او از هر دری سخن گفته می شد .

پیش آمدی برای سلطان رخ داد که نیاز به مرد نیکوکار و صالحی شد ، چون در مرکز قضاوت دو قاضی برای شهادت از مردان با فضیلت استمداد می جستند ، سلطان از آن دو قاضی مردی را خواست که به زیور صلاح و تقوا آراسته باشد آن دو همان شخص را معرفی کرده و سلطان هم مأموریت کار خود را به او واگذار کرد .

آن مرد زنی داشت زیبا و آراسته ، آن دو قاضی را طلبید و برای همسری خود به آن دو قاضی به نیکی و خیر وصیت کرد و به دنبال مأموریت شتافت .

روزی دو قاضی برای امور خانه آن مرد به در سرایش آمدند ، انگیزه حیوانی آن دو آنان را به خیانت در امانت دعوت کرد ، به آن زن پیشنهاد داده و در صورت

مخالفت گفتند : نزد سلطان به زنای تو شهادت خواهیم داد ، آن گاه تو را به حد شرعی خواهیم کشت .

زن گفت : آنچه از دست شما برآید در انجام آن کوتاهی نکنید که من هرگز دامن عفت خود را به معصیت نیالوده و نخواهم آلود .

دو قاضی چون از این جریان خود را محروم دیدند به نزد سلطان رفته و به گناه زن پاکدامن به دروغ شهادت دادند ، سلطان بنی اسرائیل از این امر در شگفت شد و حزنی شدید بر او چیره گشت ، قول دو قاضی را پذیرفت و به آنان وعده داد پس از سه روز آن زن را سنگباران خواهم کرد ، در شهر ندا کردند و مردم را بنا به گفته دو قاضی به سنگباران زن دعوت نمودند .

در طول این سه روز سلطان به وزیر خود گفت : آیا در این مسئله راه حلّی به نظر تو می رسد ؟

وزیر سکوت کرد ، روز سوم برای انجام کاری خارج شد ، میان کوچه کودکانی را دید به بازی مشغولند در میان آنان کودکی خوش سیما و با فضیلت به نام دانیال بود .

دانیال کودکان را به بازی دعوت کرد ، خود سلطان و دیگری را وزیر و دو نفر از کودکان را به نام قاضی و یک نفر را به عنوان زن انتخاب کرد .

از چوب شمشیری تهید دید ، آن گاه دستور داد یکی از آن دو قاضی را به مکان دور دستی بردند و دیگری را به مکان دیگر ، سپس قاضی اول را خواست و گفت :

متن شهادت خود را برای زنای این زن بازگو کن که در کجا زنا کرده و در چه تاریخ مرتکب این خلاف شده ؟

قاضی حالات زن را گفت : سپس دومی را طلبید و از او همان صورت شهادت خواست او هم شهادت داد اما در تمام موارد شهادت با قاضی اول اختلاف داشت .

بی گناهی زن ثابت شد ، دانیال دستور داد با شمشیر چوبی آن دو قاضی خائن را به کیفر رساندند .

وزیر این برنامه را دید و خوشحال شد ، نزد سلطان شتافت و جریان بازی کودکان را برای سلطان گفت ، سلطان دو قاضی را به همان صورت شهادت طلبید ، قول خائنانه هر دو آشکار شد ، سلطان دستور داد هر دو را به قتل رساندند و از آن زن عذرها خواست و او را آزاد کرد .

آری ، پرهیزکاری اقتضا می کند که قاضی دادگستری حق را در تمام زوایای پرونده دربارهٔ مدعی و مدعی علیه اجرا کند .

سفینه البحار نقل می کند که : دو نفر برای اقامه دعوی به محضر یکی از قضات زمان بنی اسرائیل رفتند ، او نسبت به آنان به حق حکم کرد ، پس از مرگ در خوابش دیدند که کرمی خطرناک دائماً مشغول خوردن دماغ او است ، سبب پرسیدند ، گفت : روزی در دادگاه دو نفر به من وارد شدند یکی از آنان برادر عیال من بود ، از خداوند خواستم که حق به جانب او باشد تا شرمنده او نشوم ، پس از بررسی اتفاقاً حکم به نفع او خاتمه پیدا کرد ، من از این جهت خوشحال شدم ، اکنون برای آن اشتباه معذبم که چرا درخواست کردم حق به جانب یکی از آن دو شود ، و هر دو را با یک چشم ندیدم .

زمان خلافت عمر مردی بر امیر المؤمنین علیه السلام دعوایی کرد ، هر دو به مجلس عمر حاضر شدند ، عمر گفت :

یا ابا الحسن برخیز و دوشادوش مدعی بنشین .

امام علی علیه السلام کنار مدعی نشست و پس از پایان دعوی به کناری قرار گرفت ، در این موقع عمر آثار خشم در چهره علی علیه السلام دید ، از آن حضرت پرسید آیا این برنامه بر تو گوارا آمد ؟

فرمود : آری ، عمر علّت ناگواری را پرسید ، فرمود : تو مرا در حضور مدعی با

ص:۱۹۲

کنیه ابوالحسن خواندی در صورتی که حق آن بود که مرا با نام می خواندی تا امتیازی بین من و او قائل نمی شدی .

عمر چون این سخن را شنید برخاسته و صورت حضرت را بوسید ، گفت : پدرم فدایت که خدا ما مسلمانان را در پرتو وجودت هدایت کرد و از تاریکی برهاند .

در هر صورت بنا به فرموده امیر المؤمنین علیه السلام در فرمان مالک اشتر قاضی باید آن قدر پرهیزکار باشد که زر را با خاکستر برابر بداند .

در یکی از جملات فرمان به مالك خطاب می کند :

ای مالك ، قاضی نباید از ارباب رجوع هدیه بپذیرد ، زیرا هدیه به قاضی جز رشوه چیزی نیست ، و رشوه از نظر اسلام چنان نکوهیده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ دهنده و گیرندهٔ آن لعنت کرد و آن حضرت فرمود :

خدا لعنت کند رشوه دهنده و گیرنده را .

و در روایتی حضرت صادق علیه السلام رشوه را در معصیت با کفر برابر خوانده است .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مردی به نام ابن اللتیبه را از طایفه ازد به جمع آوری زکات فرستاد ، چون از مأموریت خود بازگشت مبلغی از اموال را که همراه آورده بود تسلیم کرد و مبلغی را برای خود برداشت و گفت .

آن قسمت شما ، و این هدیه ایست که مردم به من داده اند ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

چرا در خانه پدر و مادرت ننشستی تا ببینی هدیه برایت می آورند یا نه ، سپس پیامبر به خطبه برخاست و در طی بیان مؤثری فرمود :

چگونه است که ما مردمانی ار مأمور به جمع آوری زکات می نماییم ، پس می گویند این قسمت شما و آن قسمت را به ما هیده داده اند ، چرا چنین مأمور در خانه پدر و مادرش نمی نشیند تا ببیند هدیه برای او می آورند یا نه .

گاهی نفس انسانی در اثر جنبش و هیجان حرص ، و طمع دستخوش نوع خاصی و سوسه می شود که تحت تأثیر آن می خواند میان گرفتن رشوه و رعایت جانب حق

جمع کنـد ، درصورتی که چنین امری هیـچ گاه میسـر نیست زیرا شخصـی وقتی گیرنده رشوه شد دیگر عقل او در اثر مداخله هوای نفس قدرت حکومت را از دست خواهد داد ، و قادر به تمیز حق از باطل نخواهد بود ، چنانچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مقام اشاره به همین حقیقت فرمود :

خـدایا ! برای فـاجری حقی و منـتی بر ذمـه مـن احراز مکن که اگر چنین شـود ناچـار و بی اختیـار دل من او را دوست خـواهد داشت .

در اسـلام قضـات پرهیزکـاری بودنـد که زر را بـا خـاکستر یکی می دانسـتند و از این طریق به قاضـیان پس از خود عالی ترین درس تقوا و پاکی را داده اند .

عاقبه بن یزیـد که در عصـر مهدی عباسـی عهده دار قضاء بغداد بود یک روز ظهر هنگام نماز نزد خلیفه آمد و تقاضا کرد که دیگری را به جای او در منصب قضا بگمارد تا بی درنگ صندوق اسناد و محفظه مربوط به ارباب دعوی و دفاع را به او تسلیم کند .

مهـدی چون این سـخن را شـنید پنـداشت که یکی از رجال دولت با وی به معارضه برخاسـته و او را آزرده خاطر و خشـمگین سـاخته ، از این جهت علت اسـتعفایش را خـواست و گفت : اگر علت آزردگیت این است که کسـی بـا تو معـارضه کرده بـاز گوی تا هم اکنون با تأدیبش ف رمان دهم قاضـی گفت : چنین اتفاقی نیفتاده ، مهدی گفت : در این صورت علت اسـتعفایت چیست ؟

قاضـی گفت : یکی ماه پیش از این دو تن از مراجعین در خصوص قضیه ای دشوار به محضر قضاء حاضر شدند و هر یک ادلّه و شـهودی بر صدق اظهارات خود در مورد نزاع اقامه کرد و حجت ها آورد که در خور مطالعه بود و در برابر این قضیه سخت فرو ماندم و چندین بار برای این جهت تجدید جلسه کردم و امید داشـتم این قضیه را به امید اصلاح میان طرفین پایان بخشم یا به وسیله تحقیق بیشتری حقیقت امر را دریابم ، قضا را در این میان یکی از طرفین دعوی خبر یافته بود که من رطب

دوست دارم ، از این رو برای جلب عواطف من در چنین موسم که فصل نوبر رطب است مقداری از بهترین قسم آن را من هرگز نظیرش را ندیده بودم و حتی برای خلیفه نیز در چنین فصلی میسور و مهیا نیست ، فراهم ساخت و با پرداختن چند درهم رشوه دربان سرای را بر آن داشت که ظرف رطب را نزد من بیاورد ، در این هنگام دربان طبق را در برابر من زمین نهاد و گفت :

این هدیه فلان است ، من از مشاهده آن وضع سخت آزرده و خشمگین شدم ، جندان که دربان را از خدمت برداشتم و ظرف رطب را به آورنده آن بازگرداندم ، ولی روز دیگر چون متداعیان به محضر قضا در آمدند نتوانستم آن دو را به یک چشم بنگرم و در دل خود به یک منزلت قرار دهم زیرا طبق رطب را هر چند برگردانده بودم ولی اثر خود را در نفس من باقی گذاشته بود ، اکنون بیندیش تا اگر آن را پذیرفته بودم و کام خود را به آن شیرین ساخته بودم حال من بر چه منوال بود ؟

سپس قاضی با لحنی حاکی از خشم و تأثر گفت : در چنین روزگار که خلق بر این گونه دستخوش فساد شده اند من بر دین خویش هراسانم و بیم آن دارم ک از سر غفلت به دام حیله اینان درافتم ، و نقد ایمان و سرمایه تقوای خو را بر سر کار قضا نهم ، آن گاه قاضی از سر تضرع گفت : ای خلیفه مرا از بند این امر عظیم برهان ، که خداوند تو را از هر بند برهاند و مرا از ادامه این خدمت معذور دار تا خداوند عذرهای تو را بپذیرد .

باز در فرمان امام علی علیه السلام به مالک می خوانیم :

ای مالک قاضی لازم است مردی پر حوصله و خونسرد باشد ، زیرا اشخاص عصبانی و پر حرارت کمتر می توانند دقت و احتیاط کنند ، بدیهی است که در دادرسی احتیاط و کنجکاوی رکن اعظم است .

باید گفت : تمدن جدید بدون توجه به سرشت طبیعی انسان بالاـ رفته و بیماری دنیای امروز با کمک اختراعات و صنایع جنگی قوی تر و کامل تر شده و خطر هر نوع

ص:۱۹۵

استعمار را صر برابر زیادتر ساخته .

تمام مفاسد اخلاقی قرون جاهلیت و بربریت به موازات تمدن مادی توسعه و گسترش پیدا کرده ، مزایای اخلاقی و نیروی دینی را بسیار ضعیف ساخته ، و اولویت ماده و نفع جویی ، اصول آیین پاکی و درستی را بر هم زده ، جامعه انسانی را از لحاظ روشنایی درونی و عقلی و قوت مشاعر بی بهره ساخته ، هوش و استنباط فکری بی نهایت تنزل یافته و انواع شرور در هر کشور و میان هر جامعه را رایج و ممدوح شده است ، از این جهت باید گفت که جامعه امروز فقط از لحاظ یک رنگی و هم آهنگی در مسائل شهوت رانی و غرایز جنسی یک رنگ و همداستانند ، و از یکدیگر الهام می گیرند ، زیرا مشاهده می شود بزرگان حل و عقد و سیاست و کسانی که در مقر دانشمندان جای گرفته در تجلیل هوس رانان شهر یا کشور بر یکدیگر سبقت می گیرند ، و برای آنکه لحظاتی چشم چرانی کنند و برای مدتی محدود و کم به هوس های شیطانی برسند نام هنر و علم بر نفسانیات اطلاق نموده زنی شهوتران و شهوت پرست که از عهده انجام برنامهای ضد اخلاق برمی آید و تحریک شهوت می کند صدای کف زدن به افتخار او لرزه در تالار بزرگ می افکند ، تصویر نجس او ماهها زینت بخش برخی مجلات و مطبوعات می شود و هر گاه بنام مسافرت یا سیاحت به کشوری رود مانند سردار فاتحی از او استقبال می کنند و تحف و هدایای فراوان به او می دهند اما اگر کسی از راه معنویت طی طریق نمود و با تزکیه نفس پیشرفت کرد و خدماتی به جامعه و ملت و مملکت نمود هیچ کس به او نظری ندارد .

انتشار بی حد مجلات شهوت پرور و سینماها و تئاترها سطح فکری اجتماعات را به پایین ترین مرحله خود رسانده ، ارزش علوم عقلی و فکری و حکمت و دانش و بینش و توجه به معانی از میان رفته و اصطلاحات و کلمات علمی به قول اینان نامفهوم گشته و بدین وسیله عملاً از رشد فکری جلوگیری می شود ، و دانشجویان

افکار خود را در قالب برنامه هایی که سود طلبان می خواهند در می آورند و در نتیجه مغز آنها تحمل ورزش و تعلم مطالب و مسائل عالی را از دستا می دهد و به قضاوت سریع و سطحی درباره همه چیز عادت پیدا می کنند ، مادران در پرورش فرزندان وظیفه خود را فراموش کرده اند ، زیرا از یک طرف سرگرم امور معاشی و اقتصادی و سیاسی شده ، و از جانب دیگر معاشرت و دفسازی و اختلاط در مجامع خوشگذرانی برنامه اساسی آنان گشته ، و کودکان آنها که اجتماع فردا هستند خودرو بار آمده و از میان همین خودروها انواع افراد در جهات متعدده کارها قرار داده می شوند که یکی از ان کارها قضاوت است ، و شما ببیند که با این گونه قضات چه بلاهای بسر مردم خواهد آمد ؟

خودرو بودن در تربیت معلوم است چه نتایجی بار می آورد فرزندان از موضوع های یدرک و لا یوصف روی احساسات باطنی مسائلی را استفهام می کنند که مسلماً وقوف آن برای یک پدر خوشگذران و مادر هوسران به هر اندازه که به عفت و ناموس بی علاقه باشد دردآور و تحمل ناپذیر است .

افراد درستکار و هنرمند واقعی که وجود آنان مایه خرمی علم و فضیلت و عامل رفاه و سلامتی جامعه است با فقر و مذلت به سر می برند ، و در تنگدستی جان می سپارند ، زیرا عمل حیات شخص در این زمان کاغذ پاره ای به نام مدرک است ، از هر کجا که بدست آمده ، و به هر وسیله که بوده و اینان آن کاغذ پاره را ندارند .

دزدان اجتماع که در تمام طبقات رخنه کرده از همه چیز می زنند خیانت می کنند و با دسیسه تبلیغات پوچ هر نوع کالای تقلبی و ساختگی خود را به قوه آگهی دروغ بخورد یک مشت ناتون می دهند ، و با ثروت گران در انواع لذایذ حیوانی غرق می شوند ، دنیای غرب بخود می بالد که رسم غلامی و بردگی را برانداخته و زنان را همدوش مردان ساخته در صورتی که خود اسیر ماشین و شهوت و دیگرن اسیر آنانند .

در همین زمان و عصری که دعاوی دلفریب بیگانگان قند را در دهان عده ای از بی خبران مشرق آب می کند ، و در غالب کشورهای اروپایی رسم برده فروشی و دزدیدن دختران و زنان و کودکان به وسیله دلالان فحشاء امری معمولی است ، و روزی نیست که در شهرهای بزرگ و کوچک این نوع سرقت ها وجود پیدا نکند و خانواده هایی را عزادار نسازد .

اروپا و مغرب زمین ادعا می کنند که تمام قواعد زندگی خصوصاً قاعده زناشویی او محکم ترین اساس بقاء خانواده است ، و مردان از تعدد زوجات محرومند و به همین دلیل میان زن و شوهر محبت دائمی و الفت همیشگی برقرار است ، ولی این ادعا فقط در قالب الفاظ دلرباست ، اما در عمل روابط نامشروع از شماره و عدد بیرون است ، بچه های غیر قانونی در ممالک متمدن گاهی سر از عدد میلیون درآورده و طلاق های بی جهت و بی اساس گاهی سر گیجه می آورد .

دادگستری های جهان از کثرت پرونده های طلاق و اطفال نامشروع به جان آمده اند ، ساختمان های عریض و طویل دادگستری ها برای رسیدگی به جرائم ، مخصوصاً خانوادگی در برابر دریای خلاف کاری ها نقطه ای بیش نیست .

کثرت فحشاء بعد از دو جنگ جهانی مبانی زندگی را متزلزل ساخته و هر فردی را در هوسرانی آزاد کرده ، دایره عیش و نوش و فحشاء علنی وسعت یافته ، عفت جنسی زائل گشته و کارشناسان محقق مردان و زنان را در مناسبات جنسی به صورتی آزاد راهنمایی می کنند .

در دنیای امروز معیار شناخت خوبی ها و بدی ها از دست رفته ، هر کس حتی کودکان خردسال دست به هر ناپاکی آلوده می کنند .

معبود واقعی همه پول و زن و موسیقی و شراب است ، قمار و ربا منبع درآمدها است ، دزدان در تمام بنگاه های دولتی و ملتی رخنه کرده و حتی گانگسترها به وسیله افراد با نفوذ حمایت می شوند ، زیرا در همه جا عامل دارند و از هر جریانی

آگاهند و بدون واهمه در هنگام خطر دست به آدمکشی و ترر می زنند .

آری ، وقتی معابد و مساجد تهی بماند ، واعظ و خطابه ارتجاع و عوام فریبی بشمار آید ، دیانت آلت مقاصد مغرضین گردد ، رذایل جای خصائل را می گیرد و همه چیز در معرض سوء استفاده می آید ، در این هنگام عجیب و غریب احتیاط یعنی چه ؟

خونسردی چه مفهومی دارد ؟

کدام گوش صدای ناله مظلوم را می شنود ، و کدام داور می تواند حقایق را آشکار و پرونده ای را خدا پسندانه بررسی کند ؟

زمانی که مقررات قضاء اسلامی حکومت و نفوذ داشت ، هیچ قدرت و مقامی جز قدرت الهی که به صورت ایمان در قلب قاضی جلوه داشت بر دستگاه قضاوت مسلط نبود ، قاضی از آزادی بی سابقه و بی نظیری برخوردار بود ، تنها محدودیت قاضی از این جهت بود که می بایستی احکامش از حدود و قواعد مقرره و اصول مسلمه فقه اسلامی تجاوز نکند ، و با قطع نظر از این جهت آزادی کامل داشت که بر حسب اجتهاد و به مقتضای استنباط خود به حق فرمان براند ، و بدون هیچگونه مانع و رادعی تا آخرین مرز عدالت گام بسپرد ، و به همین خاطر یکی از غربیان می گوید :

جهان بشریت در تاریخ طولانی خود قضایی عادل تر از قضاء اسلام و حکامی مهربانتر از حکام مسلمین ندیده است .

قاضی مسلمان ، و مؤمن به آیات حق هیچگاه اسیر نصوص خشک و گرفتار مواد غیر قابل انعطاف قانون نبوده ، و در هیچ مرحله از مساعدت وجدان و فیض الهام ضمیر محجوب نمی مانده و مانند بسیاری از قضات دنیای امروز در تنگنای تضاد بین مواد قانون و مقتضای اجتهاد وجدان سرگشته و حیران نمی گشته ، و ضمیر خود را در برابر نصوص جامد قانون قربانی نمی کرده است .

ص:۱۹۹

در دوایر قضایی عصر حاضر بارها اتفاق می افتد که قاضی از نظر اجبار و به حکم اضطرار و تبعیت از مواد قانون با پریشانی خاطر و تألم وجدان احکامی صادر می کند و قدرت رهایی از قید و بند نصوص خشک قانون را در خود نمی بیند ولی قاضی مسلمان همیشه از آزادی و حق اجتهاد برخوردار بوده و در مقام اصرار حکم نسبت به هر قضیه ظروف و مناسبات وقوع جرم و شرایط اوضاع مرتکب ، موجبات تشدید و تخفیف مجازات را منظور می داشته و برای احقاق حقوق ستم زدگان از شم قضایی و نیروی اجتهاد و استنباط تا آخرین مرحله استفاده می نموده است .

حوصله قاضی اسلامی و خونسردی او و دقت و احتیاطش در صادر کردن حکم از مزایای مشخص آیین اسلام است .

قاضی مؤمن هرگز تحت حکومت تعصب های بیجا و رشوه و تضاد قانون قرار نگرفته و وضع تربیت جامعه اسلامی قبلاً طوری بوده که قضات آن روزگار نام نیکویشان در تاریخ ثبت است .

زود قضاوت کردن ، یا از ترس ناشی می شود ، یا از حوصله کم ، یا از دقت نکردن در قیافه دعوی آن کس که توانایی رعایت برنامه های مثبت را ندارد قبول منصب قضا برای او کاری نامشروع و از نظر اسلام در صورت قبول مجرم است .

ایمان به حق و تربیت اسلامی برای قاضی حوصله و دقت و احتیاط لازم را ایجاد می کند تا بتواند به نحو احسن کار پر خطر قضاء را انجام داده ، آه مظلوم را از ظالم بگیرد .

ابو یوسف قاضی القضاه کشور اسلام در عصر هارون الرشید شهادت فضل بن ربیع نخست وزیر خلیفه را در دادگاه نپذیرفت ، و چون خلیفه به دنبال شکایت فضل علتش را خواست ، ابو یوسف گفت : من شنیده ام فضل خود را بنده خلیفه می خواند و این از دو صورت خارج نیست یا فضل در این اظهار صادق است ، یا دروغگو ، اگر راست بگوید به مذهب من شهادت بندگان مسموع نیست ، اگر دروغ

بگوید فاسق و شهادت فاسق قبول نیست .

در اینجا باز سخن امیر المؤمنین علیه السلام را خطاب به مالک دنبال کرده و چیزی نورانی برنامه های قضایی اسلام را نشان می دهیم .

ای مالک کسی که بر مسند داوری نشسته باید به قوت قلب و قدرت بیان آراسته باشد ، نیکو سخن گوید و آشکارا بیان کند ، غالباً یک تن از متداعیین و گاهی هر دو نطاق و زبان آور افتد در صورتی که قاضی نتواند با آنان به گفتگو بپردازد و مخصوصاً در هنگام احقاق حق بر حریف سخن ران خویش پیروز شود مسلماً عمل قضاوت را درست انجام نتواند داد .

ای مالک قاضی فراموشکار خوب نیست ، دادرسی عملی سخت دقیق و باریک است ، دادرس اگر به آرامش خاطر و جمعیت حواس مجهز نباشد چگونه از اشتباه در امان می ماند ، به قضات سفارش کن که در محاکم عدالت ارباب رجوع را نیکو بشناسند و دلایل طرفین را کاملاً به یاد داشته باشند .

پناه بر خدا اگر قاضی طمع کار افتد ، در این موقع دزدان جامعه خوب می توانند انگشت بر نقطه حساس کشور گذاشته ، دست غارت از آستین بیرون آرند ، زیرا تطمیع قاضی آسان است ، و اموال دیگران را بردن راحت اگر قاضی دستخوش احساسات و عواطف گردد و به گاه مرافعه سر در قدم دل گذارد ، و تسلیم هوس های ناهنجار و عفریت شهوت گردد ، روزگار بر امت اسلام تیره خواهد شد و احکام الهی معطل خواهد ماند .

قاضی نمی تواند در اولین لحظه که حقانیت یک تن از طرفین را احساس کرد بی درنگ حکم صادر کند ، زیرا ممکن است نظر بدوی به خطا رود ، و آن کس که در خون و مال و ناموس و حیات جامعه دست فرو می برد با یک سخن یکی را حاکم و دیگری را محکوم معرفی نماید ، باید در منتهای دقت و دور اندیش پایان کار را تا هر کجا منتهی شود در نظر آورد ، و خوب است که قضات از جسارت متداعیین

دلتنگ نشوند و آن چنان که اسیر شهوت نیستند گرفتار غضب هم نباشند ، با ملایمت و بردباری به حل و عقد امور اقدام نمایند .

از من به قاضی بگویید که در کشف مطالب چندان تعجیل مکن بگذار به آهستگی حقیقت مطلب آشکار شود ، زیرا مطمئن نیستم کاری که با شتاب انجام گیرد به حقیقت مقرون باشد ، در آن موقع که محکمه عدالت به صدور حکم تصمیم می گیرد باید همچون کوهی محکم نظیر شمشیر هندی برنده و قاطع باشد ، و هرگز جایز نیست که محکمه در فتوای خویش دستخوش حیرت و تردید گردد .

ای مالک ، اگر قضات مردمی خودپسند و خویشتن خواه باشند کافی است که غارتگری به هنگام داوری به مدح و ثنای قاضی زبان بگشاید و آن تیره بخت را با مشتی الفاظ و شطری تملق و چاپلوسی به دام خویش در بند کشد .

مالک اگر قضات ساده دل و زودباور انتخاب شوند زود فریب می خورند و بی تأمل باور می کنند ، آن گاه حقوق بیچارگان بیهوده و ناچیز گردد ، آن چنان قاضی که گفتم سخت کمیاب و گمنام باشد و دیر به دست آید ، اما تو ای والی مصر ، ای مسؤول بندگان خدا ، ناگزیری که تمام این شرایط را در انتخاب قاضی رعایت کنی .

ای مالک ! تو را وصیت می کنم که همواره کارمندان دولت را سیر نگاه داری به ویژه قضات را ، هرگز مگذار که عمّال مصر محتاج باشند ، زیرا در این وقت دست به خیانت برآورند و به هر عنوان که باشد از مال مردم بخورند .

قاضی را به بذل مال و افزایش حقوق توانگر ساز که در دادرسی مردم دهان به رشوه نیالاید و محکمه عدالت را قلعه دزدی قرار ندهد .

قاضی را از دیگر عمال دولت محترم تر بشمار و در محضر خویش از او احترام کن تا با پشت گرمی به مقام حکومت خود را از تهدید بزرگان مصر ایمن داند و در داوری دادگر و عادل باشد ، زیرا ممکن است جهّال قوم که مردمی بی شرم

و کم آبرویند دادگاه را به افسار گسیختگی و بی پروایی خویش تهدید نمایند و از انصاف و عدالت منحرف نمایند .

قضات شجاع و حق پرست اسلام نه تنها در مورد احقاق حقوق افراد از حریت در استقلال خود استفاده می کردند بلکه مسائل عمومی و مصالح مملکتی را نیز مورد توجه و اهتمام قرار می دادند ، در این موارد نیز از قدرت استقلال خود به حد اکثر استفاده می نمودند ، از جمله این موارد داستان شگفت انگیزی است که میان ملک صالح سلطان شام و قاضی عز الدین بن عبد السلام اتفاق افتاده است :

ایام جنگ صلیبی بود ، سرزمین شام در مقابل هجوم وحشیانه نیروهای متحد و دولت های مسیحی عرب وضع متشنج و غیر عادی داشت و ملک صالح سلطان آن ناحیه شهر صیدا و قلعه شقیف را به دشمن تسلیم کرده بود .

انتشار این خبر در سراسر بلاد شام عکس العمل شدید و سوء اثر عمیق ببار آورده بود چون این خبر به گوش عز الدین قاضی آن سرزمین رسید سخت برآشفت و غیرت دینیش بجوش آمد ، بر ملک خشم گرفت و در خطبه نماز جمعه نامی از ملک صالح نبرد و درباره او دعا نکرد و به عنوان اعتراض رخت از شام برداشت و آهنگ دیار مصر کرد .

ملک صالح چون این داستان را شنید نماینده ای نزد قاضی فرستاد تا به وسیله بیان آرام و منطق درستی او را به شام باز گرداند ، فرستاده ملک چون به حضور قاضی رسید سخن ملایم آغاز کرد و گفت ما از مقام قاضی جز آن نمی خواهیم که در برابر سلطان تواضع کند و دست او را به رسم تقدیم معذرت ببوسد ، قاضی چون این سخن را شنید بانگ برآورد و گفت :

ای مسکین بینوا من رضا نمی دهم که دست من به بوسه او آلوده گردد تا چه رسد به آنکه من به چنین ذلت تن در دهم و دست او را بوسه زنم .

این بخش را به نامه ای که در میان دو صحابی پیامبر سلمان و ابودردا در این مقام

رد و بدل شد خاتمه می دهیم :

ابودردا که با سلمان عقد برادری داشت در زمان حکومت یکی از امرای ثلاث به منصب قضاوت در اورشلیم فرستاده شد ، در زمان قضاوت نامه ای به سلمان نوشت و او را به بیت المقدس دعوت کرد :

برادرم سلمان ! خدا را شکر ، اکنون در بیت المقدس به سر می برم ، سرزمینی است پر برکت و دارای آب و هوایی مناسب ، از همه بالاتر سرزمین مقدس است ، سرزمین انبیاء ، سرزمینی که روزگاری پیامبرانی بزرگ چون ابراهیم و موسی و عیسی و سلیمان و یعقوب و یوسف علیهم السلام را در خود جای داده ، و هم اینک بدان که این سرزمین امروز نیز بدن پاک آنان را در برگرفته چه می شد اگر چند صباحی در این شهر به یاد زمانی که در مدینه در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم با هم بسر بریم .

سلمان پاک در جواب نوشت :

برادر دینی ! نامه تو رسید ، مرا به سرزمین مقدس دعوت کرده بودی نمی دانم هیچ می دانی که زمین را کسی شایسته تقدیس نمی کند ، هیچ می دانی که افتخار انسان نمی تواند به مسکن و مأوای او باشد ، هیچ می دانی که تنها عمل انسان است که او را بزرگ نموده سزاوار احترام می کند .

آری ! پاکی انسان به عمل اوست نه به سرزمینی که که در آن منزل دارد ، در مکه بودن یا در مدینه منزل گزیدن یا در بیت المقدس مأوای داشتن نمی تواند شرفی برای انسان باشد ، شنیده ام کاری شبیه طبابت به عهده تو گذاشته شده ، اگر طبیب مسیحا دمی و مریضان را درمان می کنی خوشا به حالت ، ولی اگر طبیب نیستی و منصب قضاوت را بی جا اشغال کرده ای بترس از اینکه جان انسانی را به خطر اندازی و خود را مستحق آتش گردانی .

منصب قضاوت کار بزرگی است ، هر کس را شایسته نیست این پست را اشغال کند ، اگر تو در خود لیاقت می بینی و از عهده قضاوت برحق بر می آیی چه بهتر ،

ولی هرگاه این پست را بناحق اشغال کرده ای وای بر تو از این می ترسم که خود را وارد آتش سازی ، هان ای ابودردا بیدار باش !

لقمان حکیم : آن یگانه آزادمرد ، آن حکیم ربانی ، آن چهره واقعی انسانی و آن مرد یکتای ملکوتی بر قضات و مسؤولیت خطیر آنان می ترسید که مبادا حقی را ناحق کنند در این صورت زحمات خود را بر باد داده ، راه ورود به جهنّم را بر خود هموار سازند ، به این خاطر با آنان همنشین بود تا به انوار حکمتش از آنان دستگیری کرده و دلشان را به نور هدایت روشن کند .

البته خصال و صفات روحی آن مرد بزرگ بیش از این مراحل است که در این مختصر بگنجد می توان گفت او در پرتو تربیت الهی جامع فضایل و دارندهٔ خصایل بود .

ما در بخش بعد پس از تعریف حکمت ، به برنامه های او از طریق قرآن مجید و روایات اشاره کرده و تا آنجا که میسّر باشد به توضیح حکمت هایی که از او در قرآن آمده مبادرت می کنیم ، و به خاطر این که کتاب زیادتر از اندازه نشود بقیه حکمت هایش را که کتب روایی نقل کرده اند بدون شرح درج می نماییم .

ص:۲۰۵

بخش هفتم

اشاره

* حکمت* توحید* معاد* نماز

* امر به معروف و نهی از منکر

* تکبر

* دنیا

* روزه

* عفو و عذاب

* علم - عمل - ایمان

* حسن خلق

* اندرزها

حکمت

حکماء در تعریف حکمت گفته اند :

حکمت علم به احوال اعیـان موجودات است به قـدر طـاقت بشـر ، البته موجوداتی که وجودشان در قـدرت و اختیار ماست که علم به این قبیـل اعیـان مـا را به صـلاح معـاش و معاد برسانـد و این نوع حکمت را عملیّه گوینـد و حکمت عملیه را نیز به سـه قسمت تقسیم نموده اند :

تهذیب اخلاق – تدبیر منزل – سیاست مدن .

و نیز حکمت در لغت معنای وسـیع و جامعی دارد که بر هر سخن و نظریه محکم و پابرجایی که مطابق با واقع است اطلاق می شود ، بنابراین هر نظریه سودمندی که ضامن صلاح فرد و اجتماع باشد از مصادیق حکمت است و هر عقیده ای در باب معرف و خداشناسـی و صـفات و سـایر مسائـل عقیـده ای که مطابق و عین حق و صواب باشـد حکمت است ، و خلاصه تمام صـفات پابرجا و اصولی که مطابق با واقعیات آفرینش است حکمت است .

حکمت هـای لقمـان از جمله مراتبی است که بر حکمت مطلق تطبیق می شود و هر انسـانی به انـدازه وسـعت تکلیف خود می توانـد از آن بهره منـد شود ، امـا چون حکمت عملی به عنوان اخلاـق از نظر رتبه مورد اهمیت است به ترجمه مختصـر آن می پردازیم .

عمل اخلاق معاملاتی را که مردم سزاوار است با یکدیگر بنمایند بیان و انسان ها

ص:۲۰۹

را به راهی که شایسته آنند راهنمایی می نماید .موضوع این عمل رفتار انسان است ، آن رفتاری که از روی اختیار باشد و معلوم است که از ما سر می زند و مسبوق به عمل و اراده ماست منحصر در خیر و شر است .

با تصور تعریف و موضوع اخلاق بر ما شایسته است که اعمال خود را تهذیب و روح را از آلودگی ها پاک گردانیم .

برای روشن شدن راه بهره برداری از علم اخلاق و تبدیل صفات رذیله به اخلاق حمیده این پرسش را پاسخ می گوییم که آیا عمل اخلاق توانایی دارد صفات ناستوده انسان را به ستوده تبدیل نماید ؟

پاسخ این پرسش منفی است ، زیرا عمل اخلاق نمی تواند مردم را به جبر وادار به کردارهای پسندیده کند ، بلکه اخلاق چون طبیبی است که بیماری مریض را تشخیص می دهد و برای رفع آن دارو معین می کند بیمار در رفع مرض به وسیله داروی اخلاق آزاد است همان طوری که پزشک زیان های استعمال مسکرات را بیان می کند علم اخلاق اعمال و کردار نیک و بد را شرح می دهد ولی تزکیه عمل مربوط به بیمار است اگر دستورات اخلاقی را به کار بندد نجات و گرنه در گمراهی باقی می ماند .

خلاصه : عمل اخلاق مسائل حیاتی ما را تشکیل می دهد تا ما را مستعد نماید برای مثل اعلای انسان واقعی .

ارسطو می فرماید : دانستن فضیلت کافی نیست ، بلکه لازم است پس از دانستن فضیلت را به کوشش به دست آورد ، کتاب ها و خطبه ها بدون عمل ما را دارای فضیلت نخواهند نمود .

هر عمل ارادی که از انسان سر می زند سلوک نامیده می شود مثل راستگویی و دروغ پردازی ، سخاوت و بخل برای سلوک و اعمال ارادی اساس های نفسانی

ص:۲۱۰

وجود دارد که منشأ اعمال و سلوک ماست ، و جمیع کردارهای ما از آن اساس های نفسانی صادر می شود ، مانند : غریزه و عادت .

ما متوجه اساس های نفسانی نمی شویم ولی آثار اساس ها را حس می کنیم ، علم اخلاق فقط از ظواهر اعمال بحث نمی کند بلکه در اساس و منشأ عمل توجه دارد همان طوری که علمای طبیعی به نظر ظاهر جو قانع نمی شوند مگر علل و اسباب آن را بشناسند همین قسم علماء اخلاق استطاعت دارند در اساس سلوک توجه نموده و اساس را اگر بد است معالجه و اگر خوب است تشجیع نمایند ، مثلاً ـ دروغ را با نهی تنها معالجه نمی کنند بلکه در علل و حالات نفسانی که انسان را وادار به دروغ گفتن نموده توجه و منشأ را معالجه می نمایند .

سرآمد تمام حکمای الهی لقمان حکیم این مطلب را منظور داشته ، از این جهت در برنامه های حکمت توجه دقیق و عمیق خود را برای تهذیب بشر ابتدا متوجه این موضوع نموده که باید اساس توجه به خداوند را ابتدا در روح بشر محکم کرد که بواسطه این قدرت بتوان انسان را از هر آلودگی پاک و به طرف خوبی ها راهنمایی کرد ، و بعد از توجه به حق او را به سوی اخلاق خواند تا به راحتی دعوت به سوی خیر را اجابت کند ، یعنی ابتدا باید اساس فطرت را در وجود بشر بیدار کرده آن گاه برای سوق به خوبی از آن عامل مؤثر که در ذات انسان پرتو افکن است استفاده کرد .

آن بزرگ مرد در میان ارباب استعداد فرزندی برومند داشت که همت خود را بیشتر مصروف تربیت او می کرد ، نظر به همین جهت بود که لقمان اکثر نصایح و حکمت های خود را اگر چه جنبه عمومی داشت به عنوان آن فرزند لایق مخصوص نمود .

مسائل مربوط به تعلیم و تربیت کودک یکی از امور مهم اجتماع بشری است ، عقلای عالم به خوبی دریافته اند که زیربنای زندگی در دوران کودکی پی ریزی

می شود ، و سعادت و شقاوت ادوار مختلف زندگی یعین دوران های جوانی و پیری در گرو تربیت دوران کودکی است .

با اینکه شخصیت انسان بستگی به عوامل گوناگونی دارد که هر کدام از آنها تأثیر مهم در سرنوشت انسان دارد ، و دوران کودکی یکی از آنهاست مع الوصف این قسمت در نظر دانشمندان اهمیت بسزایی دارد .

قلب و روان کودک بسان صفحه کاغذی است که در دست نقاش چیره دست قرار گیرد ، هر نقشی که روی آن ترسیم شود تا آخر عمر آن صفحه باقی است یا مانند ماده خامی از عناصر طبیعت است که می توان آن را به هر شکل و قیافه ساخت .

روح و روان کودک در آغاز زندگی از جهات بسیاری مانند همین ماده خامی است که برای هر گونه فعالیت ها و صورت ها و برای همه رقم تربیت ها و پرورش ها آمادگی دارد ، و اگر اولیاء کودک حسن ابتکار به خرج دادند و فطرت پاک و احساسات ارزنده او را با شیوه های پسندیده رهبری نمودند سرنوشت او را از این طریق روشن کرده اند ، و اگر در این راه سهل انگاری نمایند و با روش های غلط و پرورش های ناستوده فطرت او را آلوده سازند باید بدانند که مقدمات بدبختی کودک را فراهم ساخته اند .

مربیان کودک باید متوجه باشند که کودک یک انسان به تمام معنی واقعی است و چیزی از انسانیت کم ندارد ، چیزی که هست در حال رشد و تکامل ، و در حال پیشرفت و پرورش است و مری باید از ذخایر و سرمایه های معنوی و فطری او بتدریج بهره برداری کند .اندرزهایی که لقمان حکیم به فرزند خود گفته و قرآن مجید به عنوان برنامه های تربیتی آنها را ذکر کرده همگی بر اساس ایجاد شخصیت در فرزند استوار است ، او مانند بیشتر پدران فعلی از تربیت انسانی اولاد غفلت نورزیده و اهمیت شایانی به

ص:۲۱۲

آن می داده است .

اکنون باید دید چه مسئله ای را در آغاز زندگی مطرح می سازد و از کجا شروع می کند ، و چگونه اساس تربیت را پی ریزی می نماید .

او برنامه تربیتی خود را با فطری ترین مسائل که همان مسئله توحید و یکتاپرستی و بت شکنی است آغاز می نماید و هیچ مسئله ای ساده تر و روشن تر و مستعدتر از مسئله توحید نیست که هر فردی به اتکاء سرشت می تواند آن را بفهمد و درک آن نیازی به دلایل پیچیده عقلی ندارد .

توحید

فرزند عزیزم ! برای خداوند شریکی قائل مشو ، زیرا مخلوقی ضعیف را با خالقی عظیم و بی نیاز برابر کردن ظلمی عظیم است (۱) .

اعتقاد به وجد سازنده و گرداننده دنیا شاید قدیمی ترین و از اصیل ترین پذیرفته هر انسان و بدیهی ترین عقیده ای باشد که هرگز احتیاج به بحث و اثبات نداشته است ، زیرا تجربی و فطری اسنان است که هیچ جا و هیچ وقت مصنوعی بدون صانع و عملی بدون عمل ندیده است .

بیابانی وحشی و حتی کودک دنیا ندیده هر وقت صدایی می شنود یا حرکتی می بیند طبعاً و بالبداهه به طرف منبع صدا و منشأ حرکت متوجه می شود هرگاه ساده ترین کلبه گلی یا چرخ ریسندگی را نتوان قبول کرد که بدون کارگر ساخته شده یا به گردش درآمده باشد ، کدام عقل سلیم می تواند کره زمین را با کوه و دریا و درخت و جنگل ها و تمام عالم را بی نیاز از سازنده بداند و بدن خویش را با چنین اعضاء مفصل و دستگاه های دقیق که با نظم عجیب کار می کند معلول تصادف بشناسد .

۱- ۱) سوره ی لقمان : آیه ی ۱۳ .

اساس زندگی عملی و مبانی علم و فکر بشری روی قبول علت برای هر معلول قرار دارد هرگز به خاطر شما خطور نخواهد کرد که به بازار نرفته و جنس نخریده و اجاق نیفروخته و غذا نپخته و وسایل سفره فراهم نیاورده خوراک گرم و مطبوع فراوانی بدون مواد و مقدمات برای غذای شما چیده شود .

همچنین سراسر علوم : فیزیک و شیمی و زمین شناسی و اقتصاد و جامعه شناسی ، و غیره و تحقیق در پدیده ها ، به منظور تعیین عوامل و علل آنها و تشخیص روابط فیما بین می باشد ، ریاضیات نیز که آن را در رأس علوم دقیق و یقینی قرار می دهند جز آنکه فرض هایی ببافد و نتایجی از آنها دربیاورد و سپس رابطه ما بین فرض ها و حکم ها یا متغیرها و تابع ها را به صورت قضایا و معادلاتی بیان نماید کار و کلام دیگری ندارد .

اگر دانشمندی در یک معادله ریاضی علامت مثبتی را بی جهت منفی کند و رقمی را ندیده بگیرد یا ادعا کند که آب دریا و حتی مختصر آب استکان ممکن است بدون دریافت حرارت و تبادل انرژی خشک شود ، او را دیوانه یا بیهوش خواهند گفت .

هر کسی سِرّ مقدس عالم یعنی خداوند را در نهاد خود می یابد و در باطن امر به خداوند جهان اقرار و اعتراف دارد و اگر چه صورتاً و به حسب ظاهر به آن اقرار نکند اما خالی بودن از عقیده ممکن نیست ، زیرا نمی توان احدی را یافت که در باطن خود احساس خداپرستی نکند ، اختلاف عقاید فقط و فقط در تطبیق مفهوم است که بعضی این راه آسان را به غلط پیموده و جمعی خیال می کنند که عده ای در عالم به نام منکر اصل خداپرستی زیست می کنند انبیاء گرام حق برای به یک سو زدن این وهم های غلط و پندارهای بیجا مبعوث به رسالت شدند .

اگر کسی در صدد انکار برآید چنانچه از او سؤال شود این دستگاه نظام آفرینش و پیدایش ماده اصلی یعنی اتم از چیست و این قوه های الکترون مثبت و منفی که

اساس اتم را تشکیل می دهد از کجا سرچشمه می گیرد جوابی جز این نخواهد داشت که عامل از مبدئی سرچشمه دارد که تمام شدنی نیست ، فنا و زوال در آن راه ندارد و او است خدای جهان که تمام عالم را خلق فرموده و نظم عالم را برپا داشته است .

پس هر کسی اعتراف دارد و در باطن امر عقیده مند است به این که این جهان و موجودات آن را پروردگاری است که خلقت و اداره کردن این صحنه پهناور به دست اوست و در این عقیده در عالم مخالفی نیست اگر چه به صورت منکر باشد ، اما فطرت خدا پرستی مرحله ای غیر قابل انکار است .

خلاصه تمام افراد بشر به این عقیده فطرتاً پای بندند و گاهی این عقیده چنان در انسان قوی می شود که اثرات آن در اعضاء و جوارح ظاهر و آشکار گشته و در مقام عمل هم متوجه او شده و دست تضرع و زاری به طرف او دراز می کند و به زبان خود جاری کرده او را می خواند و این مطلب هم در مواقعی صورت می گیرد که بشر تحت فشار و شکنجه سخت روزگار واقع گشته و دستش از همه جا کوتاه و تمام وسایل ظاهری نجات خود را قطع ببیند آن وقت است که صدای ناله فطرت بلند شده و شراره آتش و حرارت آن به اعضاء و جوارح سرایت و از سوزش درد آن انسان می سوزد .

اما متأسفانه برای عده ای این توجه موقتی است زیرا وقتی انسان از آن گرفتاری نجات پیدا کرد و به زندگی دنیا سرگرم شد خدا را فراموش کرده و جای او را مراتب دیگر می گیرد ، در قرآن مجید می فرماید :

همین که آنها را از گرداب دریا نجاتشان داده و به خشکی رساندیم آن وقت مشرک می شوند ، این توجه عجیب و بدیهی در آن مواقع بهترین دلیل بر فطرت پاک خداشناسی است و اگر نبود پس از این واقعیت عجیب چیست ؟

برای اینکه توجه به خداوند یکتا در بشر همیشگی باشد یعنی انسان جز ذات او

چیز دیگری را اراده نکنـد و نیت خود را از تمام آلودگی ها پاک گرداند ، کسانی از طرف حق برانگیخته شده اند که بشـر را به یـاد حق آورده و همـان چیزی که فطرت بشـر خواهـان اوست ، در مقام عمل هم انسان را متوجه او گردانـد و حق را مراد و مقصود زنـدگی خود دانسته و تمـام اعمـال مختلفه و گونـاگونی که سبب بـدبختی و بیچـارگی بشـر را فراهم ساخته در یک کانون و مرکزی جمع کرده و متوجه حق گرداند و همه چیز ر ابه خاطر او بخواهد .

ای پیغمبر ! بگو که نماز و دعا و قربانی و زندگانی و مردنم همه برای خدایی است که پروردگار عالمیان است و شریکی برای او نیست و من به این دستور مأمور شدم و اول مسلمانم (۱) .

پس دعوت برگزیـدگان الهی یعنی انبیـاء همـان دعوت فطرت بوده و اگر چنین امری در بشـر نبود کسـی دعوت انبیـاء را قبول نمی کرد ، و اگر چنـانچه فطرت دروغ بود و بی حقیقت مرحله دروغ و غیر حقیقت که این مقـدار نبایـد دوام آورد مگر امروز سراسر گیتی را فساد نگرفته با این حال این همه معابد و مساجد و کلیساها و مراکز دعوت به حق چیست ؟ دروغ که تا این حد استقرار و ثبات ندارد .

عده ای بی خرد در جهان کوشیدند که نام خدا را محو و برنامه های انبیاء را که به وسیله او فرستاده شده بود بردارند ، اما در هر زمـان و مکان دوران کوتاه عمر به آنان مهلت غلبه در این مبارزه را نـداد و این آرزوی آنان در مغز پوشالیشان در میان قبر تبدیل به خاک شد ، یا حیوانات خاکی مغزها را خورد و کاسه سر آنان را برای چند روزی جایگاه زندگی قرار داد .

در هر دوره ای عـده ای منکر از هر گوشه ای سر بـدر آورده ، و داد لامذهبی داده اند ، اما اجل به آنان مهلت پیروزی و غلبه در این مبارزه ننگین را نداد مگر نه این است که در هر ثانیه خود جهان با نظم عجیب آن دلیل بر وجود خالق است

۱- ۱) سوره ی انعام : ۱۶۲ .

برای انکـار خـالق بایـد تمـام بسـاط آفرینش را محـو کرد و گرنـه بـدون این راه انکـار خـالق ممکن نیست ، و اگر مرام واقعی خداپرستی در میان جامعه عملی نشود و حق را مدار زندگی و محور حیات قرار ندهند محال است جامعه روی سعادت ببیند تا چه رسد سعادتمند شود .

از این جهت روی اصل فطرت بشر از اول خداشناس بوده و خود را عاجز و محتاج می دیده است .

لکن چون عـده ای قبلاًـ خبر از ارتباط کامل ما بین آثار طبیعت و پدیـده های مختلف نداشـته انـد و هنوز در تجربه و دانش به آنجا نرسـیده بودنـد که کلیت قوانین و وحدت نظامات جهان را درک کنند ، به ذهنشان نمی آمده است که همه این عالم زیر نگین صـانع و صـاحب واحـدی باشـد و آن صـاحب واحـد شبیه بخود او یا موجودات مأنوس نباشـد برای هر قسـمتی از دنیای شناخته شـده و هر نوع از انواعی که بر خورد کرده بودنـد سازنده ای جداگانه می طلبیدند و به بیان دیگر برای هر معلول علت مسـتقل و مخصوصـی تصور می نمودنـده انـد ، مثلاً برای دریا یک خدا ، و برای کوه یک خدا ، و همچنین خداهای متناسـب برای عقل – زیبایی – خوشگذرانی – برکت – نور ، و ظلمت قائل بوده اند .

البته معرفی های غلط ممکن است کم کم کار عـده ای را به جایی رسانده باشد که از حوزه خداپرستی خارج و خود را از این علاقه رسـته اند ولی ناشی بودن معمار یا بی دقّتی او در کج چیدن بنا و ریختن سقف نه تقصیر فن ساختمان است ، و نه اساس خـانه سـازی و خـانه داری را محکوم می کنـد ، اتفاقاً دشـمنان سرسـخت و کارشـکن انبیاء از میان کاهن ها و روحانیون ظاهر الصـلاح یهود و کشـیش های عیسوی برمی خواسـته و روش غلط آنان کم کم منشأ پیـدایش مادّیون و منکرین شـد ، و عاقبت کار به جایی رسـید که که بهانه بسـیار رایج و راحتی که از زمان های کهن در زبان کسانی که مصـمم یا مایل به انکار خدا و اعراض از دین بوده اند ، بسیار تکرار

می شد و می شود و می گویند :

اگر خدا هست چرا نمی بینیم ؟

در قرون اخیر نیز که اساس علوم بر مشاهده و تجربه استوار گردید مادیون به این کلام آب و تاب بیشتری دادند ، یک دانشمند جراح طعنه می زند که هر وقت من خدا را زیر چاقوی جراحی دیدم به او ایمان می آورم و ... .

در حالی که خدای یگانه که انبیاء به ما معرفی کرده اند نه تنها دیده نمی شود بلکه به هیچ یک از حواس ظاهری ما در نمی آید نه صدای او را ما می شنویم ، و نه می توانیم او را لمس کنیم ، خدا همه جا هست ، از ازل بوده تا ابد خواهد بود ، ابتدا و انتهایی ندارد کسی او را نساخته و نزاییده است بینا و توانا عالم و قادر است ، پیروان فلسفه مادی هستند که وجود حقایق نامحسوس که از جمله آنها خدا و فرشتگان و قیامت و برزخ است انکار می کنند .

خلاصه فلسفه آنان این است که :

موجودات عبارتند از :محسوسات و آنچه با حواس بشر درک نمی شود موجود نیست ، خالی می کنند ، میزان شناخت حقایق ترازوی سنجش عوالم فقط و فقط بشر است و هر چه با عقل او وفق داد درست ، و گرنه از حوزه موجود بودن خارج است ، اگر چه موجود باشد .

زهی پندار غلط ، و زهی عجب و خودبینی و غرور .

مسلم است که انکار غیب یک ادعای بدون دلیل است ، مادیون با سرسختی و لجاج عجیبی عالم غیب و موجودات غیر محسوس و غیر مادی را انکار می کنند ، ولی جالب این است که خود آنان در مبحث انتقال نور از کرات تابناک فلکی به زمین این عقیده قطعی خود را نقض کرده و به وجود اتر که یک موجود غیر عادی و غیر محسوس است اعتراف کرده اند .

این حقیقت مسلم است که اجرام تابناک و ستاره های درخشان پیوسته کاروانی

عظیم از نور و حرارت را از اوج فلک به زمین و سایر اطراف فضا می فرستند و چون رسیدن امواج نور از آن کرات به زمین و اطراف محمل و مرکبی لازم دارد و بدون وجود این واسطه ممکن نیست ، و از طرفی ثابت شده که واسطه رسیدن نور به زمین نمی تواند یک موجود مادی باشد ، از این جهت علماء طبیعی ناچار اعتراف می کنند که وسیله رسیدن نور به زمین موجودی غیر مرئی و غیر مادی به نام اتر است ولی مادیون از ترس آن که مبادا به موجودات روحی و غیبی ، معتقد شوند اتر را غیر مادی نامیدند نه موجود روحی و غیبی ، در صورتی که تغییر لفظ مسلماً اثری در معنای متصوّر ندارد ، مادیون خواه ناخواه با اثبات این مطلب و اعتراف به وجود اثر مبنای عقیده خود را که بر اساس انکار موجودات غیر محسوس و غیر مادی بود در هم شکسته اند و محتاج به توضیح نیست که این اعتراف آنان را دچار یک تناقض صریح ساخته است .

دانشمندان مادی می گویند اتر موجودیست که سراسر عالم وجود را فرا گرفته و در عرصه زمین و صحنه آسمان هیچ نقطه ای وجود ندارد که از این موجود و آثار قدرت خالی باشد .

قدر مسلم این است که خواصی که ایشان برای اتر قائلند ندارد زیرا مادیون می گویند اتر وجود مطلقی است که نه آغاز دارد نه انجام ازلی و ابدی و مصدر و منشأ همه کائنات است و همگی قوا و موجودات عالم از آن صادر شده و می شوند و به سوی آن باز می گردند و کلیه تجلیات حیرت انگیز خلقت مربوط به اتر است .

اینها اعترافات مادین است ولی آنان فراموش کرده اند که حمله های آنان به جبهه خداپرستان بر این بود که این جمعیت معتقد به اموری شده اند که از حد تجربه و حس بیرون است .

اکنون از ایشان می پرسیم آیا چنین موجودی را که اتر نام نهاده اند و این همه

صفات برای آن قائلند با حواس خود درک کرده اید ایا برای اثبات آن دلیلی دارید در صورتی که به تصدیق خودتان چنین موجودی را هرگز ندیده اید و درک نکرده اید چگونه وجود و صفات آن را ثابت می کنید اینجاست که آنان عاجز شده و در جواب الهیون ساکت و خاموشند .

مادیون زیر تازیانه این سؤلات چاره ای جز شرمندگی و سرافکندگی و سکوت ندارند ، اینجا فرصت سکوت را مغتنم شمرده از ایشان می پرسیم در صورتی که خود شما ایمان به غیب یعنی اتر دارید کدام انسا به شما چنین حقی داده که مؤمنین به غیب و خداوند را نکوهش کنید ؟

حال باید دید آیا نامحسوس بودن و نامأنوس بودن صفات خداوند دلیل بر عدم اوست ، آیا در دنیا مخصوصاً با منطق علوم امروزی چیزهایی که ما قبول داریم و اعتقاد می کنیم دیده و حس کرده می شوند و مشخصات آنها مثل خود ما یا مشهودات خارجی ماست ؟

معروف است شخصی دهری نزد خلیفه آمد و مدعی شد : اگر راست می گویی خدایی هست آن را به من نشان ده ، به اشاره خلیفه سنگی محکم بر سر او زدند ، مرد سخت برآشفت ، خلیفه علت پرسید ، جواب داد :

نمی بینی دارم از درد می میرم ، خلیفه گفت : من درد تو را قبول ندارم اگر راست می گویی درد را به نشان ده .

امروز دیگر احتیاج به چنین صحنه سازی ها نداریم استدلال بر توحید محتاج به عرض طول علم کلام دیروز نیست ، اگر بگذارند نسل جدید با فطرت اولیه تربیت شود ، و اگر اماکن و مراکز فساد و فحشاء به جوانان امروز و فرزندان سرگردان صحنه گیتی اجازه و فرصت دهد به آسانترین راه می توان آنان را به سوی حق دعوت کرد و خداوند را با پیمودن کوتاه ترین راه به آنان معرفی نمود ، و تمام حرکات آنان را در پرتو نور حق گرفت ، اما افسوس که این مطلب با وضع جهان امروز خیالی بیش

ص:۲۲۰

نیست ، تربیت کنندگان واقعی به گوشه انزوا آرمیده و خود را از هر گونه مسؤولیتی برکنار دانسته رشته اجتماع از نظر تربیت گسسته و احساس مسؤولت ها در دفتر فراموشی سپرده شده است .

خلاصه : امروز معلومات مسلم و کلاسیک ما پر از قضایا و حقایقی است که تماماً نامحسوس و نامأنوس اند مع ذلک درباره آنها هیچ ماتریالیستی شک و ایراد ندارد ، مثلاً قوه عمومی جاذبه که بعد از نیوتن به صورت ظاهر اما بعد از قرآن به صورت واقع جزو پایه های اصلی علم و صنعت جدید و حتی زندگی عادی قرار گرفته است نه دیده می شود و نه صدایی دارد ، و نه به هیچ یک از حواس ما در می آید ، نیوتن هم آن را ندید فقط از افتادن سیبی از درخت بر وجودش حکم کرد ، بعد از نیوتن علمای علم هیئت و فیزیک با فرض وجود جاذبه و قبول فرمودل مربوط به حرکات و سیارات و غیره را حساب می کنند و چون حساب ها درست درمی آید حکم بر صحت آن می نمایند .

خلاصه : آنکه از مشاهده آثار و مطالعه کیفیات است که حکم به وجود منشأ و مبدأ می شود و از این قبیل شاهد مثالها فراوان است می توانیم قوه الکتریسته را که مانند رگ و ریشه در پیکره علم و تمدن جریان دارد در نظر بگیریم نه کلفت خانه اطو را به برق می زند و نه فیزیسین تحقیق کننده در آزمایشگاه خود الکتریسته را دیده هرگز ندیده اند و کلامش را نشنیده و وزن و زبری و نرمی از او احساس و لمس نکرده اند هرگز کسی نمی تواند وجود و عبور برق را در یک سیم مستقیماً تشخیق دهد مگر آنکه کلید چراغ را بزند و یا ولت متر را و اسباب آزمایش دیگری را بکار اندازد و از روشن شدن چراغ و تکان خوردن عقربه یعنی حکم به آثار ناشیه بگوید جریان برق وجود دارد .

برنامه های اتم و انرژی های دیگر نیز مانند الکتریسیته و جاذبه است و نتیجتاً عجیب است و بالاتر از آن که وقتی کلیه محسوسات و تجربیات

ص:۲۲۱

و استنباطهای ما ناگزیر به آنجا منتهی می شود که معلول ها را علتی و هر اثری را مؤثری و این دستگاه را گرداننده و سازنده ای هست بعضی کوته فکران پشت پا به تمام آنچه در زندگی روزمره و در تشخیص ها و قضاوت های اولیه و در کاوش ها و حکم های علمی و نظری متداول و معقول می باشد می زنند و می گویند خدایی نیست اگر قدری اصرار بورزیم ، این دیوانگان اصلاً منکر وجود خودشان هم می شوند در صورتی که اگر قدری تحقیق کنیم ندیده های ما در زندگی از دیده های ما بیشتر است آیا به صرف ندیدن می توان هر چیزی را انکار کرد ؟

برای مردم عاقل جهت اثبات خداشناسی و معرفت به پروردگار قرآن و کلمات انبیاء و پیشوایان دین مبین اسلام کافی است و با بودن این معارف و حقایق ما احتیاجی به استدلالات خارج از منطق وحی نداریم اما برای غرب زدگان دیوانه که به داعی تقلید بسیاری از بدیهیات را منکر شده اند ناچاریم نام چندین نفر از عقلای اروپا و دانشمندان معتقد به حق و پروردگار را با مطالبی مختصر از هر یک از آنان در مسئله خداپرستی نقل کنیم که استدلال ما برای دو طرف کامل و جامع باشد هم برای دسته ای که در معارف خود را گدای مغربیان نمی بینند و برای هم دسته غرب زده که مانند دیوانگان هوش و حواس خود را به آن سرزمین باخته اند .

۱ - پرفسور ادوین کونکلین ، تعبیر لطیف و استادانه ای در باب خداشناسی از راه اندیشه در جهان آفرینش دارد که شایسته است آن را با دقت مطالعه کرد ، او می گوید :

احتمال پیدایش جهان خلقت و این همه موجودات بدیع و گوناگون بر اثر تصادف و اتفاق به همان اندازه است که مثلاً در نتیجه وقوع حادثه انفجاری در یک مطبعه یک کتاب دایرهالمعارف قطور و دقیق و محققانه ای به وجود آید .

۲ - آلبرت ماک کومب ، جانورشناس آمریکا می گوید :

هر کشف تازه ای که در دنیای علم به وقوع می پیوندد صدها درجه بر استواری

ایمانم می افزاید ایمان و اعتراف بشر به خداوند با معرفت به این کشفیات و علوم نه تنها چنانکه کوته نظران می پندارند کاسته نمی شود بلکه با شناختن این موجودات تازه و اسرار جدید و تماشای این خلقت منظم و قوانین شگفت آور آن صدها هزار درجه افزون تر سر تعظیم و تقدیس در برابر قدرت و عظمت آفریدگار فرود می آوریم و به عظمت و جلال و قیمومیّت خداوندی وی واقف تر می شویم .

۳ – آدموند کارل ، شیمی دان آمریکایی می گوید :

برای کسی که شگفتی ها و رموز و نظم و ترتیب شیمی آلی را مخصوصاً پیش اجسام زنده دیده است تصور به وجود آمدن جهان بر اثر تصادف محال است هر قدر ما ساختمان ذره را بیشتر زیر نظر قرار می دهیم به همان اندازه روشن تر درمی یابیم که یک نیروی جهانی و عقل کل نقشه های عالم را طرح و با اراده و مشیت قاهر و تونای خویش آن را خلق کرده است .

۴ – دونالد رابرت کار ، متخصص ژئوشیمی می گوید :

نظم به ترتیب عالم که مورد نیاز دانشمندان است نه تنها از نظر اصل خلقت وجود خداوندی را ایجاب می کند بلکه برای ادامه نظم و ترتیب عالم وجود یک حکمت عالیه را محقق می سازد اگر جهان نظم و ترتیبی نداشت معجزات پیامبران که دلیل بعثت آنان از طرف خداوند است خارق العاده شمرده نمی شد ، در جهانی که با نظم و ترتیب به سیر خود ادامه می دهد وقوع قیامت امر حتمی است .

آری ، دنیا در دست قدرت حکیمی متعال و توانا و به مشیت او بسته است و به همین جهت است که دعا و عبادت ما می تواند مفهومی بسیار اساسی داشته باشد همه گونه قدرت خلق و ابداع و نظام دادن به دست اوست ، بدون آن که برای استجابت دعای ما نظم جهان را بر هم زند با قدرت لایتناهی و رحمت بی اعتنای خود به حوائج ما عنایت می کند .

۵ – مریت استانلی ، می نویسد :

ممکن نیست ، این همه اعمال معقول و منظم و سازمان های حیاتی شگفت انگیز و بهت آور موجودات و مثلاً گردش الکترون ها را در مدارات خاص و کیفیت شگفت انگیز تولید مثل را در زیست شناسی و عمل حیاتی نور را در ذخیره کردن انرژی خورشید در گیاهان برای ادامه حیات موجودات زنده به سطح زمین و نظایر آنها را بر اثر تصادف ابتدایی حمل کنیم و بگوییم بدون وجود عامل ذی شعوری صورت گرفته است چگونه ممکن است این وحدت و کلیت و تمامیت و هدفداری و هم آهنگی سلسله های بیکران موجودات را نسبت به یکدیگر به شعور کاملی منتسب ندانست .

۶ - مرلین گرانت اسمیت می نویسد :

البته کشف قوانین نتیجه زحمات محققان است ، ولی باید دید وضع این قوانین از کجاست ، بدیهی است که این قوانین تازگی ندارد ، و از بدو وجود عالم بوده اند منتهی بشر تازه به وجود آنها پی می برد ، پس صحیح آن است که به جای آنکه گفته شود قانون جاذبه نیوتن گفته شود قانون جاذبه خدا . آیا ما می توانیم قبول کنیم این قوانین توسط ماده وضع شده اند ؟

این تفنّن بزرگ خداست و خدا چنانچه بعضی کوتاه نظران می پندارند زاییده تخیل و وهم نیست ، بلکه اصل الاصول و حقیقت مطلقی است که تمام عالم وجود به وجود او دم بدم شهادت می دهند و در طی اعصار و قرون انبیاء و کتب از جانب او برای هدایت بشر به سوی او و معارف عالیه او مبعوث و نازل شده اند .

۷ - ادوارد لوترکیل جانورشناس می نویسد :

تحولاتی که در حیوانات و نباتات مشاهده می شوند نتیجه تصادف ، و پیش آمدهای غیر مترقبه نیستند ، مثلاً اگر تحولاتی را که برای کوچک نمودن اعضاء انجام می گیرند در نظر بگیریم اگر تحول تصادفی بود ، لازم می آمد که روی عضو عمل بکند در صورتی که ما می بینیم روی خاصیت ها نیز تحول ایجاد می شود

ص:۲۲۴

و انواع را به تکامل سوق می دهد باید قبول کرد که در پشت این تحولات و تغییرات قوه عاقله ای وجود دارد که آنها را ایجاد و قوانین آنها را برقرار نموده است ، طرح این تحولات در نتیجه مشیت مرید مدبر و طراح حکیمی است .

۸ – ویلیام هرشل فلکی می نویسد :

هر قدر دامنه علم وسیع تر می شود استدلالات دندان شکن و قویتری برای وجود خداوند ازلی و ابدی به دست می آید .

۹ – رئینگ آلمانی که مخالف خداپرستی بود عاقبت کتابی تألیف کرد که دنیا مخلوق است و با این یقین و خضوع اعتراف کرد که جهان را آفریدگار است .

۱۰ – رومین انگلیسی که مخالف حق بود عاقبت گفت تمامی مبانی علمی و فلسفی من در باب پدیدار شدن جهان از ماده لاشعور باطل و وجود جهان نیز بدون صانع متعال و حکیم مقتدر که احساس درونم به تحقیق او گواه و حکمت های آفرینش او را تصدیق می کند آن مبانی من محال است و آفریدگار جهان حق است .

۱۱ – میکائیل فارای که جهان را اتفاقی می دانست در یکی از روزها که در بستر بیماری افتاده بود در پاسخ یکی از دوستانش که به او گفت به چه می اندیشی ؟ چنین گفت :

خدا را شکر که به هیچ نظریه ای فکر نمی کنم ، من به پیشگاه خداوند پیشانی مسکنت می سایم و زانوی اعتراف به زمین می زنم تنها به او که فطرت من و احساس و شعور باطنم و همه نظامات علوم وجود او را شهادت می دهند می اندیشم ، من خدای خود را می شناسم و اطمینان دادرم که تقصیرات – و لاطائلات مرا به انکسار و عجز و توبه ام خواهد بخشید .

اینها نمونه کمی از بسیاری از اعترافات عقلای جهان و دانشمندان بزرگ عالم نسبت به وجود حق است ، و با این برنامه رنجیدن از عده ای بی خرد کوته فکر به نام مادّیگر و منکرین حق کاری است بیهوده و عملی است بی قدر و ارج مَا عَلَى الرَّسُولِ

ص:۲۲۵

إِلاَّ الْبَلاَغُ (۱) ، شب پره قدر آفتاب نکاهد .

عملاً هم در طول تاریخ ثابت شده که خداپرستان در برابر منکرین پیروز بودند حتی در مبارزات جنگی اگر خداپرست غالب می شد پیروز و اگر هم به صورت ظاهر مغلوب می شد باز هم پیروز بود این داستان باعظمت که در بشر اولیه به صورت نزاع در خلوص عمل بین هابیل و قابیل به وقوع پیوست ، این صدای با فرّ و جاه خداپرستی نوح و ذلّت امّت منکرش ، آن تاریخ جاوید و زنده ابراهیم و نمرودیان ، و آن داستان حیرت انگیز موسی و فرعونیان ، و جریان بهت آور عیسی و فریسیان و آن برنامه منظم و دقیق نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و مشرکین قریش ، این حادثه زندگی امام علی علیه السلام و مردم لاابالی زمان معاویه ، آن برنامه جاوید و اثر حماسه ای با عظمت کربلا و یزیدیان هیچ گونه راه انکاری برای توحید بر احدی باز نمی گذارد و خلاصه بشر در هر زمان و مکان فطرتاً به وجود حق معترف است اگر چه به صورت ظاهر منکر باشد .

در کشور پهناور آمریکا پرچمدار جاهلیت نوین که انبوه ترین قوای خود را برای مبارزه با اسلام و توحید در قاره آفریقا و آسیا تجهیز نموده است و خطرناک ترین سلاح ها را برای این مبارزه آماده کرده و نیروهای مشترک صلیبی و صهیونی را برای افناء اسلام خداپرستی متحد ساخته .

آری ، در همین آمریکا و از میان مردم خود این قاره که اطراف آنان را شرک و انکار به حق فرا گرفته ، نهضت اسلامی جوان و نیرومندی بر اساس خداپرستی برخاسته است که مردم را به اقامه حکومت اسلامی در همین سرزمین دعوت می کند ، و شک نیست که برای خدا این بد اندیشان و دشمنان دین و خدا ریشخندی و استهزایی از طرف خدا بزرگتر و مؤثرتر از این متصور نیست زیرا پیروان صلیبی و صهیونی در مبارزه با اسلام در داخل عالم اسلامی و فرو نشاندن هر

ص:۲۲۶

۱- ۱) - سوره ی مائده : آیه ی ۹۹ .

نهضت و خاموش ساختن هر دعوتی به دین خدا کوشش بسزا بکار بردند ، و پنداشتند با کوبیدن این دین در مرکز اسلامی و وطن اصلی آن از چنین دشمن سهمگین و خطرناک که از بیداری آن در آینده ای نزدیک یا دور نگران بودند نجات یافته اند و بر لب از این جهت در حالی که دین خدا را به باد استهزاء گرفته و تبسم شادی و رضا بر لب داشتند بر کرسی های امن و استقرار تکیه زده اند ولی در همین گیرودار بود که واقعه هولناک و حادثه ای وحشت انگیز در قلب کشور و درون خانه خودشان رخ داد و ایشان را به مصیبتی چنان عظمین و روزافزون گرفتار ساخت که راه بیرون شدن از آن را نمی دانند .

این حادثه سهمگین که در نظر مردم آن سرزمین بزرگ ترین مصیبت تلقی می شود همان اسلام است که در رأس تعلیمات آن خداپرستی است که اروپا و آمریکا در برابر نفوذ آن سراسیه و سرگردان شده اند ، و با تمام بلاها که بر سر مسلمانان آن مرز و بوم می آورند و با قتل و شکنجه ، و زندان و تبعیدی که درباره ایشان روا می دارند و با تعلیمات سویی که برای ایجاد تنفر و انزجار از عقیده ایشان برمی انگیزند این مصیبت عظیم روز بروز بر گسترش خود می افزاید و قسمت بیشتری از این سرزمین را زیز دامن خود می کشد .

این نمونه ای از مکر خداست که به این وسیله نیرنگ و مکرپردازان و تهی مغزان صهیونیسم و صلیبی را تهدید می کند (وَ مَکَرُوا وَ مَکَرَ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْمـاکِرِینَ (۱) بحث توحید بحثی است مفصل و دامنه دار که تا همین مقدار برای آشنایی به آن اکتفا کرده و در خاتمه این بحث به ترجمه خطبه توحیدی امیر المؤمنین علیه السلام از نهج البلاغه فاضل می پردازیم .

آن کس را که می ستایم که ستایش گویندگان تا آخرین حد مبالغه وصف کمالش را کفایت نکنند و روزی خوران از شمردن نعمت بی پایانش عاجز باشند و هر چه

۱- ۱) - سوره آل عمران : آیه ی ۵۴ .

بکوشند یک از هزاران را سپاس نتوانند .

و چه پایگاه بلندی که افکار دوراندیش در پیرامون آن نگردد ، چه اقیانوس ژرفی که غواص خرد بازیچه کوچکترین موجش گردد همی شنا کنند و در جزر و مد آن دریای بیکران بی اختیار بدین سوی و آن سوی رود ولی سرانجام همچون دسته ای خاشاک تسلیم تلاطم امواج شود ، دستی تهی به ساحل آورد و اندامی سخت خسته و فرسوده به کنار بکشد .

صفت کمالش را حدی نیست که بتوان به میزان آن پی برد و نامهای دلاویزش آن چنان بزرگ و پاک باشد که از سطح عالی لغات فراتر نگاشته شده است ، پررویی که تاب مستوری ندارد ناگزیز خود را بیاراید و چهره زیبایش را به صاحبدلان و احساسات آشفته عرضه کند تا دلها ببرد و خاطر خاطره ها شیدا سازد .

جمال ابدیت در پس پرده غیبت پنهانی مصلحت ندانست و ناگزیر پرده از رخسار دلارا بر دشت و بر صحرای خاموش عدم که کشور خراب آباد ماهیات بود فروغ وجود بدرخشید و آن اشباح افسرده را که همچون خیال سبک و همچون سایه بیرنگ بودند صفای هستی و استقامت حیات بخشید ، چرخ آفرینش به حرکت افتاد و نسیم عشق وزیدن گرفت . گهواره لرزان زمین با کوههای گران سنگ که چون میخ بر او کوفته شدند استوار گردید و صلای دلکش زندگی و غوغای آشنایی در فضای خاموش دنیا منعکس شد ارواح آشفته به اهتزاز در آمدند و افسردگان بی حس و حال به تکاپو و حرکت گرم شدند ، باری جهان پدید آمد و زندگی سر و صورت گرفت .

آغاز دین معرفت کردگار است و کمال معرفت ایمان به ذات پروردگار ، ایمان را به توحید خداوند یعنی : شهادت بر یگانگی او تکمیل کنند و توحید را با صمیمیت و اخلاص تمام نمایند .

صاحبدلان چون صمیمانه بر وحدت خدای اعتراف کردند آن چنانش بی

آلایش و پاک بینند که از هر نام و صفت ذات مقدسش را منزه و پاک دانند .

حاشا که او به صفتی موصوف باشد ، زیرا که به هنگام توصیف چنان نماید که نام از صفت جدا و بیگانه است ، پس آنکه ایزد متعال را وصف کند چنان است که برای بی همتا همتایی آورده و چنین کس از سرمنزل حقیقت سخت به دور و گمراه باشد ، وجودی است که با عدم سابقه ندارد و هستی او را آغازی نیست .

با همه چیزست و دور از همه چیز آن چنان که جرم خورشید با پرتو نافذ خود کائنات را نوازش می کند ولی خویش فرسنگ ها از آن به دور باشد چرخ فلک می گردد ولی گرداننده آن از آلات و اسباب تهیدست بی نیاز است .

کارخانه حیات گرم است اما جز از اراده و نیروی ابدیت نور نمی گیرد تنهاست ولای از تنهایی وحشتناک و ترسان نیست ، بی کس است ، زیرا کسی نیست که تواند همسایه و همخانه او گردد .

گیتی را از طبایع متضاد آفرید و آن چنان بین اضداد آشنایی و صفا برقرار کرد که آب را در آغوش خاک انداخت و آتش را بر دوش باد سوار کرد ، غرایز سرکش و ماجراجویی که در نهاد بشر به هم مأنوس و رفیقند اسرار ناگفتنی خلقت را با صریحترین بیان می گویند و عظمت پروردگار را به فریاد گوشزد می کنند .

بنابراین سر سلسله کلیه تحولات توحید است این است که در ابتدا لقمان بزرگوار فرزند خود را نسبت به این اصل مهم آشنا ساخته و او را به دین راه استوار و اصل بزرگ و مرحله ای که ریشه آن به نام فطرت در قلب هر انسانی موجود است دعوت کرده و نقص در این اصل را برای انسان و هر فردی بزرگترین ظلم شمرده است .

معاد

فرزندم ! هر عمل از نیک و بد که از آدمی سر زند هر چند از کوچکی برابر با

خردل یا ارزنی باشد و در پوشیده ترین و محکم ترین جای مانند دل سنگ یا در مرتفع ترین کمال مانند آسمان ها یا در پست ترین نقطه مانند اعماق زمین باشد خدای توانا در روز رستاخیز آن را به کنار میزان عدالت حاضر خواهد کرد و در حساب اعمال منظور خواهد ساخت و به آیین حق و عدل پاداش و کیفر خواهد داد ، زیرا ههگی اشیاء و اعمال از خرد و کلان زیر پرتو نیرومند علم خدا در یک سطح هویدا و نمایانند . (۱)در قدیم و در نظر معتقدین به خداوند فرضیه آخرت یک امر طبیعی و بدیهی بوده و آن را لازمه عدالت الهی می دانسته اند ولی منکرین ادیان و کسانی که نمی خواهند زیر بار مسئولیت دینی و حکومت بر تمایلات نفس بروند و ضمناً ادعای پیروی از مکاتب تجربی می نمایند می گویند آن دنیا را چه کسی دیده است یا هنوز کسی خبر از آنجا برای ما نیاورده است تا باور کنیم .

علاوه بر این که فرق عاقل با مردم غافل و تنبل در این است که اولی پیش از رسیدن حادثه احتیاطاً هم که شده در فکر چاره می افتد و منتظر رسیدن خبر مصیبت و از دست رفتن فرصت نمی شود ، آیا نرسیدن خبر از چیزی دلیل بر نبود آنست ؟ که منکرین قیامت بدون مطالعه و دقت به صرف سخن منکرند با اینکه خبرهایی که درباره روز بازپسین رسیده از حد برون است .

اگر ما از واقعه ای خبردار نشده باشیم هیچگاه حکم بر عدم وقوع یا بر دروغ مطلق آن خبر نمی توانیم بکنیم و تا دلیل در محال بودن چیزی و شاهد بر نفی نداشته باشیم حق نداریم انکار کنیم ، مثلاً چون ثابت شده است که آب در حرارت صفر درجه و در فشار یک جو یخ می بندد اگر کسی گفت در فلان محل در دیگ آبجوش قطعات یخ شناور بود آیا گفته او را تکذیب خواهیم کرد ؟

اما قیامت چون خبر از یک حادثه و پدیده ای است که هنوز حاصل نشده

۱- ۱) - سوره ی لقمان : آیه ی ۱۶ .

و علم و اطلاع بشر همیشه بعد از حصول و حدوث اشیاء است پس نباید انتظار شهود و توقع اثبات قیامت را از کسی داشت ، توضیح مطلب آنکه معلومات بشری هیچ یک در حقیقت اکتشاف و ابتکار و مخلوق ذهن او نیست بلکه بعد از آن که انسان مرغی را در خارج دید و صدایش را شنید تصویر او را می کشد یا صحبت از حالات آن می کند بنابراین قیامت چون یک دوران و پدید ترکیبی است که به قول انبیاء بعداً برپا می شود پیش بینی و علم کامل آن برای بشر غیر ممکن است .

بشر با بینش و دانش خود نمی توانسته است پس پی به پیدایش کیفیت دورانی که معلوم نیست کی و چگونه خواهد بود ببرد .

حواس انسان همیشه متوجه و متمرکز در گرفتاری ها و احتیاجات روزمره و محدود به زمان و مکان کوچک شخصی بوده و حتی آینده نزدیک عمر خود و افرادش را کمتر می تواند در نظر بگیرد یا نمی تواند .

قیامت و آخرت راست است و واقع خواهد شد به دلیل آنکه انبیاء خبر داده اند و می دانیم که پیغمبران نه مردمان حقه باز و سودجوی فریبکار بودند ، و نه ساده لوح نفهم خیالباف که از روی غرض یا جهل حرفی زده باشند ، بلکه از لحاظ عقل و فهم و هوش و سلامت و شعور و رشد و شهامت سرآمد تمام افراد بشرند و بی مدرک و بی جهت خبری نمی دهند و به وحی و علم و اطلاع خدا صحبت می کنند آنها صالح و راستگو بوده اند و از جایی خبر می آوردند که احتمال اشتباه و خطا در آن داده نمی شد .

عقیده به قیامت و دنیای دیگر از عقاید قدیمی و ریشه در تاریخی بسیار کهن دارد یعنی همزمان با پیدایش انسان عقیده به قیامت در سرشت او عجین و با فطرت او همراه بوده زیرا هر چه به تاریخ قبل برگردیم نشانه هایی به تناسب زمان و مکان از زندگی گذشتگان نسبت به عقیده به روز جزا می بینیم .

ملل و اقوام جهان از قدیمی ترین دوران و تاریک ترین اعصار زندگی در هر گوشه

ص:۲۳۱

و کنار جهان که می زیسته اند به قیامت معتقد بودند و از همین جا معلوم می شود که این عقیده با غرایز انسان پیوند دارد .

اعتقاد به معاد از چند جهت با غریزه و وجدان انسان ارتباط و اتصال دارد یکی از این جهت که انسان وقتی به حد رشد رسید و در اجتماع وارد شد می بیند که قهرمانان خیر و شر با یکدیگر در مبارزه اند ، و در جنگ فضیلت با رذیلت ادامه دارد و غالباً شر و فساد بر خیر غلبه دارد و برای وجدن بیدار هر انسان عاقل قابل قبول نیست که قهرمان خیر مغلوب شر بماند اعتقاد به وجود خدای دانا و عادلی که آثار عدلش همه جا آشکار است ایجاب می کند که خیر و شر پاداش و کیفری داشته باشند که چون این جهان و عمر کوتاه و محدود انسان گنجایش آن را ندارد ناچار باید در جهان دیگر انجام گیرد و رسیدگی شود ، البته خیر و شر قائم به عمل است و عمل قائم به وجود انسان ، از این رو قیامت روزی است که ذات اقدس حق مردگان را مبعوث و به حساب اعمال آنان رسیدگی نموده و به جزای خود بهشت یا جهنم می رساند ، قرآن می فرماید این یک وعده حتمی است و بدون تخلّف که خدای توانا آن را انجام خواهد داد و تنها خدا می داند که این روز کی بر پا می شود .

گروهی واقعاً تعجب می کنند که چگونه ممکن است استخوان های پوسیده و خاک های پراکنده پس از گذشتن روزگارها بار دیگر زنده شود و در محکمه حساب حاضر گردد .

اینان فکر نمی کنند خدایی که آسمان ها و زمین ها را آفریده انسان را در دنیا از خاک سپس از نطفه خلق کرده ، بر زمین سرد و مرده نسیم حیات بخش می وزاند از ابرهای آسمان باران بر این خاک تیره می پاشد و او را به جنب و جوش درمی آورد و از این خاک تیره انواع گل و ریحان و میوه می رویاند وی تواناست که مرده ها را بار دیگر زنده کند و تمام اعضاء و جوارح و حتی انگشتانش را آن طوری که بود منظم نماید چه گمان باطلی است که جمعی فکر می کنند زندگی منحصر به همین

دنیاست و این روزگار است که کار حیات و مرگ به دست اوست .

مگر ذات اقدس حق انسان را عبث آفرید که چندی در این دنیا هر چه خواست انجام دهد و سپس از بین رفته طومار زندگی او برای ابد هنگام مرگ برچیده شود و کسی به نتیجه خوبی ها و خدمات یا جرائم و ستم های خود نرسد .

مگر خداوند از آفرینش اوّلی انسان خسته شده که نتواند بار دیگر وی را زنده کند آنان که منکرند و از قدرت خداوند غافلند یا می خواهند با انکار رستاخیز به زشتکاری بپردازند و خود را از مجازات ایمن دانند اینان تنها آن روز باور می کنند که خود را در پای میزان عدل حق حاضر ببینند ،در آن هنگام است که می گویند خدایا دیدیم و شنیدیم و باور کردیم اکنون ما را باز گردان تا کردار نیک انجام دهیم و دعوت تو را اجابت کرده و انبیاء را پیروی کنیم ما پشیمان و شرمساریم . جواب می شنوند خاموش باشید دیگر بازگشتی در کار نیست در دنیا به شما گفتند ولی فراموش کردید ، گروهی از بندگان من می گفتند خدایا ما به تو ایمان آوردیم ما را بیامرز و به ما رحم کن شما می خندیدید و استهزاء می کردید اکنون به جبران آن بی اعتنایی گرفتار عذاب جاویدان باشید تمام این مطالب متن آیات قرآن مجید است که ارتباط عقیده به قیامت را به خوبی با وجدان و عقل سالم اثبات می کند .

پیوند دومی که عقیده به رستاخیز را به رشته های دل و جان بشر اتصال می دهد آمال و اندیشه های بی پایان اوست که به قول سقراط این بذرهای بی شمار برای روییدن خود مزرعه ای غیر متناهی لازم دارند و باغبان خلقت که برای بذر گل ها و گیاهان طبیعی زمین وسایل روییدن را از هر جهت فراهم ساخته به حکم فطرت و احساس قلب انسان که نماینده خداست برای روییدن بذرهای بی پایان آن نیز سرزمینی فراهم خواهد ساخت و چون مزرعه زندگانی این جهان گنجایش آن را ندارد ناچار آن زمین در جهان بی پایان دیگر خواهد بود و ناچار این بذرهای مانده و خشک شده در دل و روح انسان روزی به دمیدن هوای قیامت در سرزمین پهناور

ص:۲۳۳

و بی پایان او به حرکت آمده و انسان تمام برنامه ها و مزد اعمال و رفتارهای خود را از نظر نتیجه خواهد دید .

خداونـد می فرماید :زمین را خشک و خالی و بی جان می بینی وقتی آب باران بر او فرو فرسـتادیم همین زمین پاییزی به جنب و جوش درمی آید و انواع و اقسام گل ها و گیاهان را زنده و سرسبز می سازد .

آری ، همان آفریدگار بزرگ و زنده کننده مردگان بر همه چیز قادر و تواناست زمین مرده پاییزی را به صورت بهار زنده می کنـد ، قیامت و رسـتاخیز موعود نیز همچون فصل بهار فرا خواهـد رسـید و پروردگار متعال کسانی را که در قبرها آرمیـده اند زنده خواهد ساخت ، قرآن در بسیاری از آیات تجدید حیات جسمانی را با تمام مراحل آن به احیای زمین تشبیه نموده است و در عین حال این خود بهترین دلیل نیز بر اثبات معاد جسمانی است .

اگر در فصل زمستان به باغ و بوستان قدم بگذاریم می بینیم که زمین ها مانند قبرستان به خشکی و خاموشی گراییده و اثری از گـل های رنگارنگ و از نغمه های بلبل دیـده و شـنیده نمی شود ، چنین خیال می کنیم که این درختان بی برگ مرده و زمین اثر حیاتی خود را از دست داده است .

ولی پس از چنـدی که از فصل زمسـتان گـذشت و بهار جای او را گرفت و محیط برای زنده شدن نبات آماده شده می نگریم که چگونه زمین به جنب و جوش درآیـد و درختان و گیاهان زنـده و سـرسبز شده غرق در شـکوفه می شوند ، درمی یابیم که نباتات گرچه در زمستان تغییر شکل می دهند ولی هرگز معدوم نمی شوند ، بلکه در عین خشکی و خاموشی درون آنها ریشه ها و دانه های فراوانی که یادگار دوران زنـدگی تابسـتانی است وجود دارد که به خاطر نامساعـد بودن شـرایط زندگی به طور موقت از فعالیت باز مانده اند و همین که بهار می آید و محیط برای حیات آماده می گردد همان درختان بی جان می گیرند و رو به تکامل می گذارند .

آری ، زنـده شدن مردگان نیز به فراهم شدن محیط نیازمند است ، و هنگامی که قیامت یعنی بهار زندگی دوم انسان فرا رسـید روح انسانی در کالبد وی تجلی کرده حیات خود را از سر می گیرد .

این نکته پوشـیده نمانـد که در هر دورانی از دوران هـای حیـات کره خـاکی ، ملت ها از نظر حساب جمعیت محـدود بوده اند زیرا با تجدید هر قرن نسل تجدید می شود و نسل گذشته می میرند چون اگر مردن نبود زمین محدود به گنجایش پذیرش آن همه انسـان را نـداشت ، اما روز قیامت تمام مردگان قرون و اعصار در یک زمان زنـده می شونـد ، پس لازمه این زنـده شـدن زمین بی انتهـایی است که بتوانـد انسان ها را با تمام آرزو و آمال برای پیاده کردن نقشه های آنان در خود جای دهـد ، از این جهت نیز قرآن مجیـد این ارتباط را با آیات کریمه خود ثابت می کنـد و برای برپا شـدن قیامت طی بیان آیاتی در کتاب خود این طور اشاره می کند :

آسـمان ها به حرکت می آید آن گاه شـکافته می شود و در هم می پیچد و همچون فلز گداخته می شود خورشید تاریک می گردد ماه می گیرد هر دو یکجا جمع می شونـد . سـتارگان تاریک و پراکنـده می شونـد در زمین زلزله عظیمی روی می دهد کوهها خرد و پراکنده می شوند ، دریاها شـکافته شده و شـعله ور می گردند ، زمین دگرگون می شود شکافته شده و گسترده می گردد تمام اشیاء از دل خاک بیرون می آید انسان ها سر از لحد و خاک بدر می آورند و همچون ملخ پراکنده می شوند ، داسـتان قیامت به چشم بهم زدنی برپا می شود ، اوضاع و شرایط عوض می گردد این زندگی جدید به نام قیامت عکس العمل همان حیات دیروز است مردم فکر می کنند چیزی نگذشـته و چند روزی بیش با دنیا فاصله ندارند مقامات و برنامه های مادی از دست رفته اند ، اموال و فرزندان دردی دوا نمی کند ، همه به خود مشـغولند شفاعت جز در مواردی که ذات الهی اذن دهد اثری ندارد ، حکومت مطلقه آن روز به دست خداست ،حق و حقیقت آشـکار می شود ، پرده ها بالا می رود و اسرار فاش می شود ،

وعـده خدا و انبیاء به انبیاء به وقوع می پیوندد ، مجرمین و گناهکاران سـر خجلت به زیر انداخته به این طرف و آن طرف نگاه می کنند ، و راه فراری ندراند ، نور و روشنایی برای آنها نیست آنها که در دنیا از دیدن حق چشم بستند و به سخن حق گویان گوش ندادنـد امروز کر و کورنـد ، تمام صـحنه های گذشـته در نظر آنان مجسم شـده است ، زشت و زیبای عمل خود را می بیننـد مغبوننـد و پشـیمانند ، حسـرت و تـأسف می خورنـد که ای کاش عمل نیکو انجام داده بودیم ، می گوینـد ای کاش این اعمال ناشایست که به صورت هیولای مخوفی در جلوی ما جلوه گر شـده است از ما دور می شد امروز دیگر دهانشان بسـته و چشم و گوش و حتی پوست بـدنشان بر اعمالشان گواهی می دهـد سـیمای آنان شاهـد جرم های آنان است علاوه بر همه این مراحل ، از میان هر امت گواهی انتخاب می شود کسانی از ملائکه که شاهـد رفتار شـخص بوده انـد شـهادت می دهنـد ، دفتر اعمال نشان می دهد خود انسان نیز از خویشتن بی خبر نیست .

میزان اعمـال به پـا می شود به جزئیـات اعمـال هر انسانی رسـیدگی می گردد در آن حساب هیـچ گونه اشـتباهی نیست در آن محاکمه اجحاف و تعدی راه ندارد ، دروغ و شهادت ناحق نیست ، آثار جرم در آنجا در جلو مجرم پیداست ، ناگهان صفوف از هم جـدا می شود صاحبان هر مـذهب و مسلک در صف جداگانه ای می روند ، درجات و مراتبی دارند نامه عمل هر کس به دست وی داده می شود ، با تعجب می گوید :

آه ! چه کتابی است که هیـچ عمل بزرگ و کوچکی را فراموش نکرده یک ذره عمل خوب نیست مگر آن که آن را می یابد ، یک ذره عمل بـد نیست ، مگر آنکه آن را می بینـد این مطلب متن آیات قرآن مجیـد است که در یک آیه به طور خلاصه و کلّی لقمان بزرگوار با فرزند خود در میان می گذارد .

خلاصه این که : اعمال انسان قسمتی از موجودات طبیعی این جهان است به

طوری که نبات و حیوان نمود دارد ، می روید و بزرگ می شود ، عمل انسان هم می روید و بزرگ می شود و همان طور که دانه گیاه را می کارند ، پس از مدتی از زمین بیرون می آید و نمو می کند اعمال انسان نیز مانند دانه ها مدتی در میان موجودات دنیا در حال نهان است ، آن گاه که روز موعود فرا رسید آشکار می شود و در شکل نعمت های بهشتی یا عذاب جهنم به انسان می رسد چنانچه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود :

دنیا کشتزار آخرت است .

اگر دنیا و آخرت را جهان واحد و ممتدی بدانیم و آن را به زندگی جهان فعلی تشبیه نماییم ، خواهیم دید آن جهان بزرگ مانند این جهان کوچک دارای چهار فصل است ، نخست همین زندگی ناپایدار کنونی که به جای فصل پاییز است ، زیرا که وقت شخم کردن و بذر افشاندن و آبیاری کردن به وسیله اعمال است .

قسمت دوم : آن عالم برزخ است که انسان ها با کفن های سپید به خواب سنگین می روند ، چون فصل زمستان . قسمت سوم زمان محشور شدن و سر از خاک بدر آوردن است چون فصل بهار مانند گل های رنگارنگ یا خارهای خوفناک ، قسمت چهارم دریافت زندگی نوین یا در بهشت برین یا در آتش جحیم ، ما به چشم خود می بینیم و با وجدان خود درک می کنیم که زندگی این جهان برای ما مانند کتابی ناقص است که چند فصل آن در این دنیا نوشته شده و نتیجه فصول حساس آن باقی است ، از این جهت ضمیر ما حکم می کند که زندگی ما با مرگ و رخت بربستن از این جهان پایان نمی پذیرد ، باید جهان دیگری باشد که این کتاب در آن کامل شود و فصل های دیگرش در آنجا پرداخته گردد .آثار حفاری و سنگ نبشته های مصر که از دو هزار و ششصد سال قبل از مسیح باقی مانده نشان می دهد که مردم مصر هزاران سال پیش از باقی گذاشتن این آثار به بقاء بعد از مرگ و به رستاخیز و حساب معتقد بوده همچنین این عقیده در آثار

کلدانیان و آشوری ها کاملاً مشهود است ، و در عقاید ایرانیان قدیم در رأس مسائل حساس اعتقادی بوده و در کتب دینی هند و چین دوام و بقاء را نوعی از عقیده به معاد نشان می دهد .

اما در طول تاریخ بشریت در میان اکثریت ملت جهان که معتقد به معاد بوده اند دسته و اقلیت های کمی هم بوده اند که در اثر انحراف از فطرت و روگردانـدن به مادیت و میل به شهوات و لـذات کوشیده انـد که این نـدای وجدان را فر نشانده و این شعله خاموش نشدنی الهی را که از میان جان برخاسته فرو نشانند .

اما چون فرو گشتن این شعله تابناک محیط روح را تیره می سازد و فرصتی برای جولان به دست خفاش ها و جغدهای بیداد و جنایات می دهد خداوند پیغمبرانی را فرستاد تا با فروغ وحی و هدایت این چراغ را برافروزند و تاریکی کفر و فسق و فجور را در پرتو نور معرفت بر طرف سازنـد و بـدون شک و تردیـد اسلام مهم ترین دینی است که در دعوت خود بر اثبات رستاخیز قوی ترین حجت ها را اقامه کرده و عقیده به معاد را بر پایه های نیرومندی از استدلال و برهان برپا داشته و برای رفع شبهه در اثبات قیامت به بحث قبل یعنی خداشناسی می توانید مراجعه کنید .

نماز

فرزندم ، نماز را که رابطه میان حق و بنده و سدی در برابر ارتکاب گناه و معاصی است به پای دار .

از بارزترین و روشن ترین خصوصیات روش اسلامی و انسانی روش عبادت است ولی عبادت در اسلام احتیاج به توضیح دارد ، این مطلب را بایـد دانست که عبادت منحصر به آداب و رسوم تعبـدی معروف مانند نماز تنها و روزه و زکوه و حج نیست ، بلکه شدیداً داری معنای عمیق تر و شامل تری است و آن عبارت است از پیوند همیشگی با خدا .

ص:۲۳۸

سراسر روش تربیتی اسلام در حقیقت همان پیوند است همه فروغ و شعبه های تربیت از آن سرچشمه گرفته و بازگشت همه آنها در پایان کار نیز به سوی آن است چون در همه احوال این حقیقت در نظر باشد معانی سایر آداب و تشریفات و مناسک روشن خواهد شد .

در رأس تمام عبادات که رمز پیوند بنده با پروردگار است و بسیاری از رعایت های اصول اجتماعی نیز در آن لحاظ شده نماز است .

ابراهیم خلیل وقتی کعبه را به فرمان خدا ساخت در پایان عمل رو به درگاه خداوند کرد و چنین گفت بار الها من فرزندانم را از آن سرزمین های سرسبز به این نقطه خشک و بد آب و هوا آورده ام تا در این محیط آزاد دور از حکومت های بت پرست تو را پرستش کنند و در کنار تو نماز بگذارند این مطلب را خداوند در قرآن مجید نقل کرده است و این آیه نشان می دهد که نماز در دوران ابراهیم جزء وظایف بوده و غرض از ساختن کعبه همین پیوند و رابطه با خدا بوده است .

قرآن درباره حضرت عیسی می فرماید :

عیسی در گهواره لب به سخن گشود و یادآور چند چیز شد .

از طرف پروردگار به من سفارش شده است از آن جمله یکی نماز است قرآن می فرماید :

حضرت اسماعیل به فرزندان خود نماز و زکوه را توصیه می نمود .

قرآن یکی از اسرار نماز را یاد خدا می داند و مسلم است یاد خدای متعال بسیاری از فضایل را در انسان زنده می کند ریشه واقعی خیلی از روش های اخلاقی و تربیتی یاد خداست ، بلکه می توان گفت ضامن اجراء واقعی برای بسط عدالت و گسترش دادن حق و حقیقت و اجتناب از هر گونه تجاوز به حقوق فرد و اجتماع همان ایمان به خدا و یاد خداست .

یاد پروردگار زنجیری است که انسان را از بسیاری از کارهای ناشایست که

موجب خشم اوست باز می دارد ، جوانی که به انواع وسایل هوسرانی مجهز است پایه های حکومت غرایز شهوانی در کانون وجود او مستحکم و پای برجاست و برای امیال جنسی و هوس های خود مرزی نمی شناسد یگانه وسیله برای کنترل کردن او همان یاد خدا و پیوند با آفریدگار جهان است .

نماز یک نوع دعاد و تضرع و خشوع و فرمانبرداری است که رابطه بنده را با پروردگارش محکم می کند و خیر و رحمت خدا را بر او می رساند ، دل آدمی را از حرص و علاقه به امور دنیوی پاک می کند و به وی اخلاص و بی ریایی می آموزد ، تن انسان را نیز به حرکت وامی دارد ، و او را به رعایت انتظام در امور وقت شناسی عادت می دهد .

مسلمان در نماز با دل خاشع و ذهن حاضر قرآن می خواند ، معارف قرآن را می آموزد و به نور قرآن هدایت می شود و دلش با صفا و عقلش روشن می گردد .

رکن یا پایه اول از ارکان اسلام نماز است ، در حقیقت نماز جز این نیست که در شبانه روز پنج مرتبه ذکر آنچه را که قبلاً به آن ایمان آورده اید به وسیله زبان و اعمالی که به جای می آورید تکرار کنید ، و به خاطر بیاورید که چه وظایفی را به عهده گرفته اید .

هر روز اول وقت که بیدار می شوید قبل از آنکه به کرای بپردازید باید با بدنی پاک و پاکیزه نزد پروردگارتان حاضر شوید و سپس چه ایستاده چه نشسته چه در حال رکوع چه در سجود نزد خدای متعال به بندگی خود اقرار کنید و از او یاری طلبید و هدایت و راهنمایی خواهید و عهد و پیمان و طاعت و بندگی خود را با او تجدید کنید .

در نماز هر بار آرزوی خودتان را در رسیدن به رضای او و دوری از خشم و غضب او تکرار می کنید و درس کتاب او را اعاده می نمایید و به راستی رسالت پیغمبر او شهادت می دهید و آن روزی که در محکمه او حاضر خواهید شد تا از

کارهایی که کرده اید از شما بپرسند و پاداشی که در خور آن هستید به شما بدهند یاد می آورید .

با این عمل روزتان را شروع می کنید سپس همین که مشغول کار شدید و طی چند ساعت کارتان را انجام دادید مؤذن به شما اعلام می کند که بیایید و باز خدا را به یاد آورید و یک بار دیگر درستان را تکرار کنید که مبادا آن را فراموش کرده غافل بمانید ، آن گاه از جایی که هستید برمی خیزید و پس از آنکه ایمانتان را تجدید کردید دوباره به کارهای دنیا مشغول می شوید سپس برای مرتبه سوم پس از چند ساعت مؤذن شما را به نماز مغرب و عشا می خواند و در حقیقت تمام عمر شما را با مبدأ حقیقی اتصال پیدا می کند و معنای واقعی پیوند همیشگی اگر توجه داشته باشید برای شما تحقق پیدا می کند .

امام صادق علیه السلام هنگام ارتحال از جهان به سوی عالم دیگر فرمود :

افراد نزدیک مرا جمع کنید ، سپس به آنان فرمود که به دیگران تا قیامت برسانند که هر کس این عبادت عظیم را سبک بشمارد دست او به رشته اتصال ما در روز قیامت نخواهد رسید .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : از دنیای شما سه چیز را انتخاب کردم :

۱ – بوی خوش .

۲ – عیال صالحه .

۳ – نور چشم من در نماز است ، این مسئله بدیهی است که وسیله ارتباط انسان با جهان آفرینش روشنایی چشم است ، جایی که نماز را او روشنی چشم بداند حساب آن از دیگر عبادات روشن و به اهمیت آن بیشتر واقف می شویم .

در حدیث دیگر فرمود : کسی که روز قیامت در پرونده اعمال او نماز نباشد اعمال دیگرش پذیرفته نخواهند شد زیرا اعمال دیگر به منزلهٔ اجناس الکتریکی و نماز هم چون برق است و روشن کننده اعمال ، بدون الکتریسیته اجناس

ص:۲۴۱

الکتریکی چه ارزش دارد ؟

نماز تنها عاملی است که پیوسته اساس اسلام شما را روزی پنج بار تقویت می کند و شما را برای عبادت حقیقی پردامنه ای که بیان شد آماده می سازد و باز همان عامل است که شما همیشه به عقایدی که طهارت نفس و ارتقاء روح و صلاح اخلاق و اعمالتان منحصر در آن است متذکر می سازد .

پس نماز داری آن معنای عمیق تر و شامل تر یعنی پیوند همیشگی با خداست اهل نماز در مقابل عبادات دیگر سر فرود می آورد ، در صورتی که نماز را به صورت واقعی بپا دارد و گرنه خواندن نماز تنها کفایت نمی کند .

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند : از بهترین اعمال آن حضرت فرمود : چیزی بعد از معرفت به خداوند بالاتر از نماز نیست مگر نمی بینید که خداوند در کتابش از قول عیسی نقل فرموده که عیسی وصیت به نماز شده بود .

نبی اسلام فرمود : نماز مانند عمود خیمه است هنگامی که عمود برجا باشد طناب و پیچ و پرده بر جاست و زمانی که عمود نباشد آنها برای قیافه خیمه فایده ای ندارد و فرمود مثل نماز مانند نهری است که درب منزل شما جاری باشد که شبانه روز در آن پنج مرتبه شستشو کنید همان طوری که بعد از پنج مرتبه نظافت کثافتی در بدن شما نمی ماند آن طور هم نماز خواندن شما را گناهان محفوظ می دارد .

علاوه بر همه این مراتب تأکید شده نماز را مسلمانان با جماعت انجام دهند و نیز مقرر فرموده که نماز جمعه را مخصوصاً هر هفته با صورت معین و شکل خاصی بخوانند .

نماز جماعت در میان مسلمانان ایجاد یگانگی و محبت و برادری می کند و از همه افراد توده ای متراکم و فشرده به وجود می آورد زیرا وقتی که به صورت جمع در مقابل خدا قنوت و سجود و رکوع می کنند دلهاشان به یکدیگر نزدیک می شود

ص:۲۴۲

و این احساس در آنها بیدار می گردد که همه برادرند سپید و سیاه ، ترک و دیلم ، عجم و عرب و فقیر و غنی ندارند دهاتی و شهری در این دین مطرح نیست در نماز جماعت ملاحظه می کنید همه افراد چه غنی و فقیر و چه صغیر و کبیر و ... پهلو به پهلوی یکدیگر می ایستند آن گاه نه اشرافی وجود دارد نه غیر اشرافی نه رفیعی و نه وضیعی علاوه بر این ها نماز دارای اسرار اجتماعی بسیار مهمی است که برای دریافتن آن باید به کتاب هایی که مخصوص این مسئله نوشته شده مراجعه شود .

امر به معروف و نهی از منکر

فرزندم ! خلق را به پیروی از خوبی ها و تهذیب نفس رهبری کن و از سقوط در ورطه عصیان باز دار ، و در این جهاد مقدس که امر به معروف و نهی از منکر است آزار مردم را با استمداد از نیروی صبر خویش هموار ساز .

استعدادی در روان آدمی است که تحت تأثیر سخن قرار می گیرد البته این استعداد موقتی است از این جهت سخن باید تکرار شود .

پند و اندرزی که مستقیماً از راه ضمیر باطن و وجدان راه خود را به جان انسان باز می کند آن را سخت به جنبش درآورده نهفته هایش را برمی انگیزد این کار برای لحظه موقتی است مانند سیلی که ته نشین هایش را درآورند واقعیت و ماهیت آن سیل گیر نمایان می شود ولی چون به حال خود گذاشته شود دوباره رسوبی روی رسوب هایش اضافه می گردد و هیچ حرکتی در عمق آن ایجاد نمی گردد جان انسان هم در هر لحظه به لایروبی احتیاج دارد .

از این لحاظ اگر سرمشقی در کنار موعظه نباشد که شخص اثر پند و اندرز را در وجود او آسان و ارجا شده ببیند تا از او پیروی کند ، موعظه به تنهایی کافی نیست .

سرمشق مشاعر و افکار را به خود وابسته می کند که به نظر عام و برای همه قابل لمس باشد و نگذارد کسی که می خواهد از او پیروی کند در بیابانی بی انتها سرگردان

بمانـد و بی حرکت در جای خود مقیم شود ، اگر ابتـدا سـرمشق شایسـته ای وجود داشـته باشـد ، موعظه یعنی امر به معروف و نهی از منکر اثر به جایی در نفس می گذارد و از طرف دیگر موعظه برای نفس ضـرورت دارد در نفس انسانی پاره ای انگیره های فطری هست که همیشه احتیاج به ارشاد و تهـذیب دارنـد و این کار میسـر نمی شود جز با موعظه و پنـد و انـدرز ، در این صورت انسان تنها به سرمشق یا نها به موعظه اکتفاء نکرده بلکه هر دو را دریافت داشته ، قرآن می فرماید ابتدا خود را بترسانید ، سپس اهل خود را .

به عقیـده شـیعه امر به معروف یـا دعوت به سوی نیکی هـا و نهی از منکر یـا مبـارزه بـا بـدی هـا جزو مهم ترین و گرانبهاترین دستورات اسلامی است که عقل و شرع در لزوم آن هم آهنگند این وظیفه بزرگ از اساسی ترین پایه های اسلام محسوب می شود و در ردیف بهترین عبادات و یکی از اقسام جهاد است .

موضوع امر به معروف و نهی از منکر و به اصـطلاح نظـارت ملّی یـک موضوع دامنه داری است که در تمام شؤون زنـدگی ما دخالت دارد .

در جهان امروز علاوه بر نظارت و مراقبت هایی که خصوصـی بر عهـده بعضـی از مؤسـسه ها و دوائر است مانند شـهرداری که حق نظـارت بر عمران و آبـادی شـهر دارد یک نظارت ملی و عمومی به تمام مردم واگـذار شـده که حق نظارت و راهنمایی و انتقاد در کلیه امور داشته باشند تا با بیان و منطق لغزش ها را تذکر دهند .

بنابراین در دنیای متمـدن ملت می توانـد در تمام شؤون کشور نظارت بنمایـد زیرا سرچشـمه قدرت و علت پیدایش و تشـکیل سازمـان هـا ملت است او می توانـد هر گونه انحرافی در سازمـان های اداری و تشـکیلات کشوری دیـد فوراً انتقاد کنـد و نظر بدهـد و به میزان انحراف لحن انتقاد خود را شدیدتر سازد ، زیرا مبدأ نیرو اوست ، این همان نظارت ملی است که جهان امروز آن را به صورت عالی ترین اصل پذیرفته و اسلام چهارده قرن پیش پایه گذار آن بوده است .

ص:۲۴۴

ملت هایی که این دو اصل بزرگ را فراموش کننـد به صور حتم خداوند آنها را در چنگال ذلت و خواری گرفتار خواهد نمود و لباس بـدبختی به اندام آنان خواهد پوشـید ، چنین ملتی طعمه آماده ای برای درندگان انسان نما و سـتمگران خواهند بود ، و لذا از شـخص نبی اسـلام و ائمه طاهرین عبارات تکان دهنده ای در لزوم انجام این دو وظیفه بزرگ و مفاسد زیان هایی که از ترک آن دامگیر اجتماعات انسانی می شود نقل شده .

نبی اسـلام فرمود : کسـی که دربـاره امور مسـلمانان نیندیشـد از آنان نیست ، حضـرت فرمود : کسـی که شـر سـیلاب یا آتش سوزنده ای را از مردمان مسـلمان کوتاه سازد بهشت بر او واجب می شود چه شـری و کدام آتشی بدتر از شر و آتش معصیت است ؟

امام صادق علیه السلام فرمود : بر تو باد که برای خدا در میان خلق به نصیحت پردازی ، زیرا عملی بالاتر از آن نمی یابی .

نبی اکرم فرمود : باید امر به معروف و نهی از منکر کنید ، و گرنه ظالم بر شـما مسلط می شود و دعای خوبانتان مستجاب نمی شود ، قبل از این که در استجابت دعا به روی شما بسته شود امر به معروف و نهی از منکر کنید .

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام فرمود : از نشستن میان راه بپرهیزید ، گفتند : عادت ماست برای مجالست و گفتگو .

فرمود : پس حق راه را اداء کنید گفتند : حق راه چیست ؟

فرمود : چشم پوشی از نامحرم ، آزار نرساندن ، جواب سلام ، امر به معروف ، و نهی از منکر .

قرآن مجید امر به معروف و نهی از منکر را بر مسـلمانان واجب کرده و این وجوب ، امتیاز اسـلام را بر ملل متمدن که انتقاد را مباح می دانند روشن می سازد ، و نیز از فرمایشات نبی مکرم اسلام و پیشوایان شیعه وجود آن استفاده می شود .

امام باقر علیه السلام فرمود : در سایه نظارت مردم فرائض و تکالیف انجام می گیرد و مردم ملزم می شوند از حرام بپرهیزند و از طرق مشروع و کسب حلال ارتزاق کنند در سایه دستگاه های مبارزه با فساد تمام راههای کشور امن می گردد و امنیت بر اثر اجرای حدود و کیفر دادن جنایتکاران در سراسر کشور سایه می اندازد .

اگر این دو قدرت با تمام مراحل گوناگونی که دارد از راهنمایی زبانی گرفته تا برسد به اجراء حدود و قوانین جزایی از اجتماع گرفته شود هرج و مرج و بی نظمی ، وحشت و اضطراب در تمام شؤون مردم رخنه کرده و لذت زندگی را از بین می برد .

آنان که تصور می کنند امر به معروف و نهی از منکر مانع از آزادی مردم است نبی اسلام پاسخ این پرسش را در ضمن یک سؤال بیان فرموده .

اجتماع ما بسان یک کشتی است ، سرنشینان کشتی تا آنجا آزادند که موجبات هلاک دیگران را فراهم نکنند هر گاه مسافری از این آزادی سوء استفاده نماید و بخواهد با میخ یا تیشه دیوار کشتی را سوراخ کند ، کلیه مسافران روی غریزه دفاعی که دارند به شدت هر چه تمام تر با او مبارزه می نمایند و عمل او را یک نحو سوء استفاده از آزادی تلقی می کنند ، جامعه نیز بسان کشتی است افراد این جامعه سرنشینان کشتی هستند ، آنها در ضرر و نفع یکسانند و نمی توان حساب ضرر زدن یک فرد را از اجتماع جدا نمود .

قرآن کریم در لزوم این دو وظیفه بزرگ آیاتی دارد از این قبیل :

باید در میان شما طایفه ای باشد دعوت به خیر کند امر به نیکویی نماید و نهی از منکر کند ، مساوی نیستند در میان امت کسانی که شب و روز در تلاوت آیات حقند و سجده به سر می برند ، ایمان به خدا و آخرت دارند امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در خیرات و خوبی ها سرعت می گیرند و از صالحینند و با دیگران یعنی مؤمنین و مؤمنات دوستان یکدیگرند ، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و بر پا دارنده نمازند .

لعنت شدند قومی از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی به گناهانشان و نهی نکردنشان ، شما بهترین امتی هستید که از میان ملت ها انتخاب شدید که امر به معروف و نهی از منکر کنید ، کمک کنید به خوبی ها و کمک نکنید به بدی ها و پستی ها .

بی خردان تهی مغزی که چشم خود را از ابتدا به عرصه اروپا گشوده اند و جز برنامه مغرب زمین طریقه دیگری را قبول ندارند ، خیال نکنند روش انتقاد صحیح را اروپائیان یا ملت آمریکا پایه گذاری کرده ، و این کار بزرگ یادگار آن ملت است ، اینها نمونه هایی از دستورات اسلام در چهارده قرن قبل است .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خداوند خود به آن را عذاب نمی کند مگر بدی ها بین بدکاران آنان ظاهر شود ، و آنان قدرت بر نهی داشته باشند .

از نبی اسلام رویت شده که فرمود : چه می کنید روزی که زن های شما طغیان کنند ، و جوانان شما فاسق شوند ، و کوشش در راه خدا ترک شود ؟

گفتند : چنین برنامه ای می شود ؟

فرمود : به کسی که جان من در دست اوست بدتر هم می شود .

گفتند : چیست ؟ فرمود : چه می کنید زمانی که امر به معروف و نهی از منکر ترک شود ؟

گفتند : می شود ؟

فرمود : بدتر هم می شود .

گفتند : چگونه ؟

فرمود : ببینید معروف منکر و منکر معروف است .

گفتند : می شود ؟

فرمود : بدتر هم می گردد ، روزی که امر شود به منکر و نهی شود از معروف ، آیا با این آیات و احادیث این دو وظیفه بزرگ اسلامی و اجتماعی بر شما واجب

نیست ؟

بدبختانه ما امروز مفاسد و زیان هایی را که از سستی و انجام این دو وظیفه سرچشمه می گیرد با چشم خود آشکارا می بینیم ، ولی ای کاش مطلب به همین جا ختم می شد و تنها به ترک این دو وظیفه قناعت کرده بودیم و کادر به اینجا نمی رسید که منکر در نظرها معروف و معروف در نظرها منکر گردد .

آمرین به معروف و دعوت کنندگان به حق و فضیلت خودشان پشت پا به حق و فضیلت بزنند و نهی کنندگان از منکر خودشان آلوده انواع منکرات شوند ، این بلای کمرشکن و غیر قابل تحمل بر اثر کارهای بد مردم عاقبت فساد را در زمین و روی اقیانوس ها و در جو آشکار کرد با اینکه معصوم علیه السلام فرمود :

لعنت بر کسانی که دعوت به نیکی می کنند و خودشان ترک می نمایند و آنها که نهی از بدی می کنند و خود آن را انجام می دهند .

راستی آفرین بر این مذهب و بر این وسعت احکام و جامعیت آن زیرا آنچه برای دین و دنیای انسان لازم بوده و آنچه موجب ترقی و پیشرفت و سعادت او می شده اسلام پیش بینی نموده است ، از طرفی دستورات جامع و قوانین زنده ای برای مردم جهان وضع کرده که در واقع و در حقیقت به منزله قوه مقننه است ، بدیهی است این قوه قانون گذاری بدون یک نیروی اجرایی کافی اثری نخواهد بخشید ، لذا در درجه اول ضمانت اجرایی آن را به عهده عموم مسلمانان گذارده و امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه فرد فرد آنها قرار داده تا هر کس یک قوه مجریه برای آن احکام و مقررات بوده باشد و همه بر وضع یکدیگر نظارت کنند و همه در برابر یکدیگر مسؤول باشند کسی که بخواهد به عمق این وظیفه بزرگ اسلامی پی برد باید به صحنه تشریح دقیق سرور آزادگان امام سوم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام نظر کند ، امام علیه السلام این مسئله را با توجه به تمام جهات و نکات این طور بیان می کند :

خداوند به اولیاء خود پند داده است که مانند علماء یهود از امر به معروف

و نهی از منکر سرباز نزنند ، زیرا پیشوایان یهود جور و ظلم و ستمکاران را می نگرند و آنان را از این کار زشت نمی ترسانند و بر حذر نمی دارند به امید آن که از پرتو مرحمت ستم پیشگان به نوایی برسند و از دست آنان گزند نبینند و برای آن که دو روز خودش زندگی کنند و غبار ناراحتی بر دلشان ننشیند از گفتن حرف حق هراسناک اند .

در حالی که پروردگار بزرگ می گوید : فقط از من بیمناک باشید ، و از مردم عاجز و زبون نهراسید و باز خداوند می فرماید :

مردم با ایمان کسانی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند زیرا اگر در میان مسلمانان این دو امر رواج بیابد کارها به صلاح می پیوندد و بنیان ملک و ملت استحکام می پذیرد .

اگر مردم به کارهای نیک بگرایند و از دشواری آن باک نداشته باشند طومار ظلم در هم می پیچد اندیشه های مردم پاک می شود نور صلاح و فلاح در دل ها می تابد ، حق به حق دار می رسد ، و زورمندان بد سگال مانند گرگ به ناتوانان حمله ور نمی شوند ، و محتکرین خون ضعیفان را نمی مکند و رحم و انصاف از خانه مردم رخت برنمی بندد .

ای مردمی که در دانش شهره شهر هستید و در نیک نامی زبان زد خاص و عام می باشید ، خداوند آن چنان اهمیت و احترامی از شما در دل مردم به وجود آورده است که قوی از شما حساب می برد و ناتوان از شما احترام می کند حتی در کسانی که بر آنها فضیلتی ندارید از عنایت خداوندی نفوذ دارید و چنان آبرویی کسب کرده اید که توانگران به امر شما حاجت نیازمندان را برمی آورند و هنگامی که از کوچه و خیابان می گذرید مانند پادشاهان شکوه و عظمت دارید ، و مقام و مرتبه شما با پیشوایان و بزرگان قوم برابری می کند .

خداوند این شوکت و قدرت را به شما ارزانی داشت که از حقوق خداوند دفاع

ص:۲۴۹

کنید ، ولی شما آسوده خاطر نشسته اید و جنبشی نمی کنید حق ضعفاء و بینوایان تضییع می شود و شما تماشاگر هستید و دم برنمی آورید ولی تا حق خودتان به مخاطره می افتد به دست و پا می افتید و به هر سو می دوید حاضر نیستید در راه خدا جزیی مخاطره شما را تهدید کند فقط در فکر جلب نفع برای خود و فامیل خود هستید و با این حال آرزو دارید در قیامت شعله عذاب الهی دامان شما را نگیر و بهشت را مالک شوید و همنشین انبیاء باشید ؟

ای راحت طلبانی که بهشت را آرزو می کنید من می ترسم که در روز جزا به جای نعمت زهر عذاب و درد به شما چشانده شود و این آرزوهای بی جای شما سرابی بیش نباشد ، می ترسم که با این بی اعتنایی به احکام خدا عاقبت در خشکزار معاصی بمانید و در آرزوی زلال نجات با لب تشنه به هر سو بدوید و عاقبت در کویر بدنامی و ناکامی جان بسپرید .

لطف خداوندی شما را به همه چیز رسانده است و در پرتو عنایت خداوند به کرامت و بزرگواری رسیده اید ولی خداشناسان را اکرام نمی کنید شما با چشمان خود به خوبی می بینید که حقوق خداوندی اداء نمی شود و پیمان او را می شکنید و دم برنمی آورید ولی برای پشیزی حقوق از دست رفته پدرانتان فریاد می کشید و ضجه می زنید .

حقوق رسول خدا را پایمال می کنند و به غارت می برند هزاران کور و کر و بینوا در شهرستان ها از بینوایی ناله می زنند و شما به این مناظر رقت انگیز می نگرید ؟

ستمکاران مردم ضعیف را زیر لگد می کوبند و شما به جای امر به معروف و نهی از منکر کار را با چاپلوسی و تملق می گذرانید فقط برای این که دو روز زندگی کنید .

مسبب تمام این بدبختی ها شما مسامحه کاران هستید که از امر به معروف و نهی از منکر دست برداشته اید .

بزرگترین مصیبت و رنج از آن شماست که دست از وظایف خود کشیدید و در

اجرای حلال و حرام خدا کوتاهی کردید و مرتبه عظیمی را از خود سلب نموده اید .

مقام عالی شما به پستی نگرایید مگر اینکه از خدا جدا شدید و او را فراموش کردید و با داشتن دلایل بی شمار در احکام خدا بین شما اختلاف به وجود آمد و به واسطه همین اختلاف ها رشته کار از دست شما در رفت و به دست زورگویان ستم پیشه افتاد و شما نشسته اید و به فجایع آنان نگاه می کنید و احکام و امور خداوند را تسلیمشان کرده اید و این ستمگران خیره سر در پی شهوترانی و کام جویی خویشند .

شما برای آن که از مرگ نمی ترسید و برای آنکه به چند روزه عمر گذران علاقمندید خدا را فراموش کرده اید و با ستمکاران مماشات روا می دارید آنان به ستم خویش مشغولند و شما سرگرم زندگانی آسوده و بی حقیقت خود هستید .

از حقوق بدبختان دفاع نمی کنید و مشتی بیچاره از پا افتاده را زیر دست و پای جابرین و قلدرها رها کرده اید و این ستمکاران خداناشناس گروهی ضعیف و بینوا را به اطراف و اکناف پراکنده می کنند .

برنامه های کشور با آراء ناصوابشان زیر و رو می شود و گروهی بزرگوار در برابر خودرأیی و خیره سری آنان خوار می شوند این ستمکاران از خداوند قهار نمی هراسند و به پشت گرمی عده ای فتنه جو با ایزد جبار به ستیزه برمی خیزند .

تکبر

فرزندم ! در هنگام سخن با مردم روی از ایشان مگردان ، و هنگام راه رفتن چون متکبران قدم بر مدار که خدا مغروران را دوست نمی دارد . وقت عمل مطابق طبع خود عمل کن و از آیین تصنع بپرهیز ، نه مانند متکبران قدم بردار و نه چون مردم زبون طی طریق کن .

آهسته سخن گوی و فریاد مزن ، زیرا بیرون از حد تشبه به چهارپا پیدا کرده

ص:۲۵۱

و کریه ترین صداها صدای خران است (۱) .

نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : کسی که در دل او ذره ای از کبر باشد ، استفاده از بهشت برین نمی کند و آن کس که در دلش ذره ای از ایمان باشد ، او از عذاب جهنم در ایمنی است .

و نقل شده که سه طایفه از بهشت و نعیم آن محرومند :

۱ – متکبر .

۲ – بخیل .

۳ – کسی که مداومت بر معصیت دارد .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : چه فرد بدی است کسی که تکبر کند و عظمت حق را فراموش نماید .

به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عرض شد : تکبر فلان شخص زیاد است ، فرمود آیا مرگ از پس او نیست ؟

عمر بن یزید گفت : حضور امام صادق علیه السلام عرض کردم : من از بهترین خوراکی ها استفاده می کنم و از بوی خوش استشمام می نمایم و بر مرکب نیکو سوار می شوم و در برنامه زندگی دارای نوکر هستم ، آیا در این قسمت های از زندگی من از تکبر موجود است ؟

امام علیه السلام ساکت شد ، فرمود : علامت کبر دو چیز است :

۱ – کوچک شمردن مردم .

۲ – انکار حق .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : کرم تقوی است ، عظمت تواضع است ، یقین ثروت است .

عیسی بن مریم فرمود : خوشا به حال متواضعین که در قیامت از همه مردم

۱– ۱) – لقمان : ۱۷ .

بزرگوارترند .

شخصی سیاه چهره و آبله رو به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که بر سفره ای دعوت داشتند رسید ، افراد مجلس از نشاندن سیاه چهره نزدیک خود کراهت داشتند کسی به او توجه نکرد مگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که او را پهلو به پهلوی خود جای داد .

نبی اسلام به اصحاب خود فرمودند : چرا شیرینی عبادت را در شما مشاهده نمی کنم ، گفتند شیرینی عبادت چیست ؟ فرمود : تواضع .

به موسی خطاب رسید می دانی چرا از میان تمام بندگان تو را برای تکلم خود انتخاب کردم ؟

عرض کرد : پروردگار من برای چه ؟

خطاب رسید : من تمام جهات بندگان خویش را نظر کردم ، ظاهر و باطن آنان را دیدم نیافتم کسی را که ذلیل تر باشد به دربار من غیر از تو زیرا هر زمانی که تو به عبادت قیام می کنی صورت خود را روی خاک می گذاری .

امام چهارم در کوچه ای از محله های مدینه سواره می گذشتند ، و عده ای جذامی مشغول غذا خوردن بودند ، حضرت را به شرکت در غذا دعوت کردند ، امام فرمود : اگر روزه نبودم در غذای شما شرکت می کردم یعنی با شما نشسته و از رفاقت با شما عار نداشتم ، زمانی که به منزل رفت دستور داد غذایی مطبوع تهیه کردند ، مجذومین را دعوت نمودند و با آنان بر سر یک سفره نشستند و غذا تناول کردند .

به داود خطاب شد : همچنان که اهل تواضع به من نزدیک اند ، به همان مقدار اهل کب از من دورند .

امام صادق علیه السلام فرمود : تواضع آن است که هنگام ورود به مجلسی مکانی که خالی بود بنشینی ، و توقع بالا نشستن خود را نداشته باشی و به هر کسی برخورد کردی سلام کنی ، جدال را در مباحثه ترک کنی اگر چه حق به جانب توست و از

اینکه تو را به زهد و تقوی تعریف کردند خوشحال نشوی .

بر امیر المؤمنین علیه السلام دو مهمان وارد شد ، یکی پدر و دیگر پسر امام به احترام هر دو برخاست و هر دو را احترام کرد و در صدر مجلس جای داد و خود روبروی آنان نشست ، سپس امر به غذا کرد ، پس از صرف غذا قنبر غلام امیر المؤمنین طشت و حوله و ابریقی برای شستن دست مهمانان آورد ، امیر المؤمنین علیه السلام ابریق و حوله و طشت را گرفت و خویش را برای ریختن آب به دست پدر آماده کرد ، مهمان از این برنامه تعجب نمود و خود را کنار کشید ، عرض کرد :

سیّد من ! من کجا و این برنامه شما ؟ حضرت او را قسم داد ، فرمود بنشین و دست خود را همان طور کخه قنبر من می ریخت می شستی بشوی ، زیرا من و تو از یک سریم و هر دو برادریم در قسمت انسانیت فرقی بین من و تو نیست ، برای این عمل خدای توانا به من ده برابر مزد آنچه در دنیا می دادند عنایت می کند ، خدا مرا به شرف این خدمت به برادر مسلمان نایل کرده بنشین و از این عمل سر مپیچ .

مهمان حاضر شد دست خود را شست ، آن گاه وسایل را به محمد حنفیه داد فرمود : دست پسر را بشوی اگر پسر به تنهایی حاضر بود من دست او را می شستم اما خداوند بین پدر و پسر از نظر پدری عظمت برقرار کرده زمانی که در یک جا جمع باشند . امام چهارم علیه السلام فرمود : هرکس پیروی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام کند حقاً او شیعه است .

اگر چه نبی اکرم در زمان بعثت در راه نجات قوم عقب افتاده و متکبّر عربستان کوشش خود را تا نهایت درجه به کار برد و در پرتو تعالیم حیات بخش خود بسیاری از رذایل اخلاقی آنان را سرکوب کرد ، ولی خوی ناپسند تکبر و خودستایی در طول قرن های متمادی چنان در اعماق جان آنان ریشه دوانده بود که پس از گذشتن مدتی از قیام اسلام باز هم افرادی به صفت ناپسند تکبر مبتلا بودند و دیگران را با دیده پستی و حقارت می نگریستند . علقمه بن وائل برای ملاقات با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به

مـدینه آمـد شـرفیاب محضـر رسول اسـلام شـد و پس از پایـان جلسه خواست به منزل یکی از بزرگـان انصار وارد شود . خانه مهماندار در یکی از محلات مدینه بود و علقمه نمی دانست معاویه در مجلس حاضـر بود ، حضرت او را برای راهنمایی علقمه فرستاد معـاویه می گویـد من به اتفـاق علقمه از مجلس خـارج شـدیم او بر مرکب خـود سوار بود و من پیـاده و پـای برهنه در شـدت گرما با وی حرکت می کردم بین راه به او گفتم از شـدت گرما سوختم مرا به ترک خود سوار کن .در جواب گفت تو را آن لیاقت نیست که در ردیف بزرگان سوار شوی معاویه گفت : من فرزنـد ابو سـفیانم ، علقمه گفت : می دانم نبی اکرم به من گفته بود . معـاویه گفت : اکنون که مرا سوار نمی کنی لااقل کفش خود را به من ده ، زیرا پایم می سوزد ، گفت : کفش من برای پای تو بزرگ است ، ولی همین قدر به تو اجازه می دهم در سایه شتر من راه بروی و این خود ارفاق بزرگی از طرف من نسبت به توست و برای تو نیز در میان مردم مایه شرف و افتخار است .

نبی اسـلام روزی در کوچه هـای مـدینه به مرد مصـروعی برخورد که مردم برای تماشـای او اطرافش را گرفته بودنـد ، فرمود : برای چه اجتماع کرده اند ؟

گفتند : دور دیوانه ای را گرفته اند .

فرمود : این شخص دیوانه نیست ، آیا شما را خبر دهم دیوانه کیست ؟

عرض کردند : خبر ده .

فرمود : دیوانه واقعی آن مرد متکـبری است که بـا تکـبر راه رود و از خودپسـندی به دامن هـای خویش نگـاه کنـد و پهلوهـای خوش را با حرکت های دوش خویش حرکت دهـد ، چنین شـخص دیوانه واقعی است ، این مرد که گردش را گرفته اند مبتلا به مرضی است .

مهلب بن ابی صـفره از طرف عبد الملک مروان استاندار خراسان بود روزی جامه خز نیکویی ببر کرده و در کمال خودپسندی و تکبر از راه عبور می کرد ، بزرگ مردی

او را دید نزدیک شد و گفت :

این گونه راه رفتن مورد دشمنی خدا و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است .

گفت : مرا می شناسی ؟

گفت : آری ! اوّلت نطفه نجسی بودی و آخرت مردار خبیثی خواهد بود و بین این دو زمان حامل کثافتی .

گفتار حکیمانه آن مرد مهلب را از مرکب تکبر پیاده کرده تا اینجا متن نصایحی بود که از قرآن مجید سوره لقمان نقل کردیم ، و در دنباله کتاب فقط به نصایح مشهوری که قریب به یقین از آن حضرت نقل شده اکتفا می کنم .

دنیا

نور دیده ام دنیا دریایی است بی پایان که ملت های بسیاری در آن غرق شدند برای عبور از این ورطه خطرناک کشتی از ایمان بساز ، و بادبانی از توکل بر فراز آن قرار بده ، و برای پیمودن این سفر توشه ای از تقوی برگیر کهی اگر از این سفر پر خطر به سلامت برهی رحمت حق تو را نجات داده ، و اگر دچار هلاکت شوی گرانی بار گناهت تو را بیچاره کرده است .

فرزند ، از متاع دنیا چندان که تو را از خلق بی نیاز کند و به مقصد برساند بردار ، و از دنیا چنان رو مگردان که یک باره تهیدست شوی ، و چون جنازه بار گران بر دوش دگران گردی ، اما چندان در اندیشه دنیا فرو مرو که از اصلاح نفس باز مانی .

بعضی دنیا را زشت می دانند و عده ای آن را زیبا می پندارند مردمی آن را پست می نگرند ، و قومی آن را از عرش اعلی بالاتر می دانند ، زمانی از وضع آن شکایت می کنند و مدتی به آن چشم دوخته از برنامه های آن خوشخالند اما همه این تطوّرات سطحی و محدود به مناسباتی است که برای هر کس در ایام چند روزه پیش می آید .

ص:۲۵۶

روزی که اقتصاد و ثروت عده ای از آنان را در بهترین خوشی ها و آرامش ها قرار داد دنیا را بهترین وسیله خوشبختی می دانند ، ایامی که چرخ زندگی بر گشت و وجهه مطلوب دنیا بنظرشان کریه آمد ، آنجا را بدترین محل معرفی می کنند ، آن روز که از باده غرور و نخوت ، و تکبر مست هستند تمام مقدسات و معنویات در نظرشان پوچ است و آن ساعتی که تزلزل در ارکان زندگی پیش آید به معنویات و اخلاقیات متوسل شده دنیا را زندان حساب می کنند ، این نظریات جز از دریچه دید کودکانه چیز دیگری نیست ، دنیا خود بخود مقصر نیست و خود بخود مستقل نیست ، بلکه این خانه بستگی به اعمال افراد دارد ، قضاوت درباره دنیا فقط باید از دیدگاه اعمال بشر باشد ، زیرا خشت و گل و سنگ و آهن و مرکب ها و گلستان ها و بیابان ها و ماه و خورشید و ستارگان فروزان هیچ یک تقصیر نداشته این بدبینی و خوش بینی را باید از زبان عقلای بشر آن هم در پرتو عملیات انسان دریافت و گرنه تمام آن نظریات جز مبانی شخصی و جهت مادیت و عدمش چیز دیگر نیست که آن را قابل مطالعه دانست .

این مطلب صحیح است که اسلام جنبه های دنیا را هدف عالی قرار نداده و زهد در آن را از علائم کمال و عوالم سعادت دانسته زیرا زندگی دنیا استقلالی ندارد ، بلکه مقدمه ای است برای رسیدن به یک زندگی بهتر و مدرن تر و خصوصیات ابدی اما از دریچه دنیا و زندگی صحیح و عقلایی در آن .

و همچنین مذمت هایی فراوان که از دنیا شده و تشبیهاتی که در ناپایداری و سستی از آن شده جای تردید نیست ، اما شیوع پاره ای از مکتب های غلط و نادرست مبنی بر بدبینی به جهان و سوء ظن بر گردش آن و پاره ای علل دیگر سبب شده که نظر اسلام درباره بسیاری از مطالب از جمله دنیا به طرز غلطی تفسیر گردد ، در نتیجه موضوعی که با طرز فکر و نوع توجه مردم به مسائل زندگی و روابط اقتصادی و اجتماعی داشت در اثر همین سوء تعبیر از عوامل اساسی عقب ماندگی

و بیچارگی و ذلت ملت مسلمانان بشمار آید .

جای بسیار تعجب و تأسف است که متداولترین موضوعی که به نام پند و اندرز از اسلام در ذهن مردم جای گرفته همین توصیه ترک دنیاست در حالی که اسلام به همه مبانی زندگی دنیایی انسان ها توجه فرموده ، و درباره تمام جهات زندگی دنیایی قانون وضع کرده که در هر زمان و مکان با تمام شرایط صحیح وجودی انسان موافقت داشته و اتفاقی برای هیچ یا از برنامه های زندگی نخواهد افتاد مرگ این که از نظر کلی ، اسلام درباره تجویز یا منع او با حفظ تمام جهات قانون وضع نموده است از این جهت ما باید دنیا را به دو جنبه تقسیم کنیم و آیات قرآن و احادیث ائمه طاهرین را با حفظ این دو جهت تفسیر و ترجمه نماییم یکی دنیای مادّیگران که از کلیه حقایق چشم پوشیده و دیگر دنیای مؤمنان که به واقعیت زندگی پی برده اند .

قرآن درباره دسته مادّیگر می فرماید :

از کسانی که به قرآن پشت کرده و به جز زندگی دنیا به اندزاه سطح عملی کوتاه خود طالب نیستند روی بگردان .

آنهایی که به دیدار ما امید ندارند و به زنگی دنیا راضی شده و آرام گرفته اند از نشانه های ما غافلند .

آیا بجای آخرت به زندگی دنیا راضی شده اید در حالی که دنیا نسبت به آخرت اندگی بیش نیست .

عده ای از مردم هستند که فقط از دنیا نصیب می خواهند و در آخرت بهره ای ندارند ، البته مذمت از دنیا و روی گرداندن از آن گونه دنیا در آیات حق و روایات اسلامی مسئله ای است اصولی و قابل پیروی .

اما طایفه دوم که دنیا را وسیله تجارت برای آخرت قرار داده اند از انواع کمک ها درباره مردم دریغ ندارند مال التجاره خود را برای رفاه مردم بکار می اندازند معاملاتی که مورد نظر حق و دارای استفاده های سرشاری است برای خدا از آن

بهره برداری می کننـد و دنیـا را وسـیله رسـیدن به هـدف عالی انسانی قرار داده انـد .اینان را اسـلام به دنیا ترغیب و تحریص و تشویق کرده و حتی در جمله ای امام امیر المؤمنین علیه السلام به فرزندش می فرماید :

برای زنـدگی دنیـا آن چنـان کن که خیال کنی برای همیشه خواهی مانـد و برای آخرت کاری کن که خیال کنی فردا خواهی مرد .

و نیز مردی در حضور امام علی علیه السلام از دنیا شکایت کرد ، فرمود۶ از کدام نعمت آن شکایت می کنی ؟

آن مرد در جواب حضرت فرو ماند .

بنـابراین مطالبی که درباره مـذمت دنیا وارد شـده برای مادی گران است اما برای دسـته دوم دنیا بهترین جایگاه و مناسب ترین محل برای تجارت است .

علاوه بر این کناره گیری از دنیا و اجتماعات انسانی در اسـلام گناهی نابخشودنی و روش غلطی است که از دین تحریف شده مسـیحی گری به برنامه زندگی بعضی از مردم کوته نظر رسوخ کرده در حالی که قرآن می فرماید چه کسی زینت های دنیا و نعمت هایش را بر شما حرام کرده است ؟

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : من مبعوث شدم تا دنیا و آخرت شما را آباد کنم .

بنابراین اساس این مـذهب جلوگیری از انحصار علایق و غرائز در زنـدگی محـدود دنیا می باشـد ، زیرا دنیا لیاقت آن را ندارد که غایت آمال بشر گردد ، و انسان به آن دلخوش و راضی شود تا جایی که به آخرت و جهان ابدی توجه نکند ، پس دوستی و علاقه به دنیا و تحصـیل مراتب آن در اسلام مذموم نیست ، زیرا نصف وجود انسان گرفته شده از همین دنیاست بلکه مستقل دانستن آن و این که جز آن جایی نیست و تا سرحد اعلی جان کندن برای به دست آمدن دنیا مذموم است ، قرآن می فرماید :

برای کسانی که کار نیک انجام دهند برای دنیا در همین دنیا خداوند پاداش معین

فرموده است .

قرآن مال و فرزندان را زینت زندگی این عالم می داند ، قرآن ابراهیم و اسماعیل و عیسی و موسی را همان طور که از صلحا و افراد خوشنام عالم می داند از برگزیدگان و آبرومندان این جهان معرفی می کند ، و این مسئله خود بهترین گواه بر خوشی بینی قرآن نسبت به دنیاست .

روزه

فرزندم ! شهوات نفس را به قدرت ریاضت روزه بشکن اما نه چندان که ضعیف شوی و از برپا داشتن نماز مانی ، زیرا نماز از روزه نزد پروردگار پسندیده تر است .

روزه برای فرمانبرداری از خدا و یقین بر اینکه او داناست و ایمان به روز جزاء و حضور در محکمه حق و طاعت شدید قرآن و پیغمبر و احساس قوی وظیفه شناسی و ورزیدگی در صبر و استقامت و قدرت غلبه بر شهوت های نفسانی ، و خلاصه در مسیر حق قدم زدن است .

سالی یک مرتبه ماه رمضان می آید که مردم را در این مدت سی روز با این صفات و اخلاق عالی تربیت کند برای که واقعاً مسلمان کاملی باشند و احراز چنان مقام در تربیت می تواند انسان را آماده برای عبادت حقیقی نماید .

موادی را که خدا در این جهان آفریده تا شکُفته نگردد خیراتی که باید از آن ظاهر نمی شود مثلاً هسته درخت تا تنگ و بهم بسته است خیری از آن نمایان نیست نه برگی دارد ، نه شاخه ای و نه میوه ای ، اما همین که شکفته شد و از هم بازگشت درختی می شود با شاخ و برگ و سایه و میوه و انواع خیرات و برکات دیگر .

زمین تا از سرمای زمستان افسرده و در هم است مانند دست لئیمان خشک و هم چون روح جاهلان بی فروغ است ، اما پس از باران و پس از تابش آفتاب که سینه اش باز می شود چون چهره عارف گشاده و چون خاطر دانا منوّر می گردد ، در آن هنگام

از هر سنگلاخش جویباری جاری می شود و از هر توده خاکش مرغزاری می روید و در هر قدمش نعمتی و سعادتی جلوه می کند .

روح انسان نیز همین طور است تا تنگ و گرفته است نمی تواند خیری بدهد و نه بگیرد نه می تواند حقیقتی را بیان کند نه بفهمد نه دلالتی کند نه بپذیرد نه بشارتی دهد نه دریابد نه محبّتی کند نه بچشد مگر آنکه باز و منشرح گردد تا هم حقایقی را که باعث سعادت او و دیگران است بتواند خوب بفهمد و بیان کندو هم از انواع خوبی ها بهره مند شود .

قرآن مجید مقدمه همه خوبی ها را شرح صدر می داند آن که باید به سعادتی برسد نخست در جانش شرح صدر پیدا می شود ، یعنی انبساطی و جنبشی و همّتی در خود احساس می کند که مقدمه پرواز کردن و اوج گرفتن روح و پس از آن به مقصد رسیدن است .

ماه رمضان فرصتی است برای کسانی که طالب شرح صدر و روشنی جانند تا به وظایف این ماه رفتار کنند و جان خود را از شر شیطان باز کرده با فرشتگان انباز گردانند و خویش را برای پذیرفتن انواع رحمت ها آماده نمایند .

امتیاز دیگری که ماه رمضان دارد این است که خداوند روزه آن را بر همه واجب فرموده نه متفرق و جدای از یکدیگر ، و این عمل دسته جمعی نیز منافع بسیاری در بر دارد ، زیرا همین که ماه رمضان می آید سراسر محیط اسلامی را طهارت و نظافت و ایمان و ترس از خدا و اطاعت از احکامش و خوش اخلاقی فرا می گیرد و بازار منکرات کساد می گردد ، و انتشار خیرات عمومیت پیدا می کند ، و بندگان نیکوکار خدا به خوبی و احسان می پردازند و به یکدیگر کمک می کنند ، بدکاران از ارتکاب منکرات خجل می شوند و در اغنیاء عاطفه مساعدت و کمک نسبت به برادران بینوا و درماندگان بیدار می گردد .

خلاصه این وضع یک نواخت در میان مسلمانان احساس مشترکی به وجود

می آورد که همه اعتراف می کنند مسلمانان جمعیت واحدی هستند و این است بهترین معنای عام شکستن شهوات .

عفو و عذاب

فرزندم ! چنان از خدا بترس که اگر روز قیامت با خوبی های تمام بندگان وارد شوی از عذاب او بیمناک باشی و چندان به او امیدوار که اگر با بار گناهان همه وارد شوی امید عفو از او داشته باشی .

قرآن مجید زندگی شخصی که پروردگار خود را فراموش کرده ، و به دنبال غیر او رفته زندگی تنگی می داند هر چند زندگی او رد نظر ما وسعت داشته باشد چنانچه فرموده :

کسی که اعراض از یاد من کند ، دارای معیشت تنگی است .

انسان سعادت و شقاوت خو را در هر چه گمان کرد و تشخیص داد به میزان همان خزن و شادی ، رغبت و بی میلی ، سرور و غم و بالاخره معذّب بودن یا در ناز و نعمت بودنش ادراک می کند .

دیگر آنکه سعادت و شقاوت هر چیزی معنایی مخصوص به خود دارد که در مورد چیز دیگر صدق نمی کند مثلاً- روح سعادت و شقاوتی مخصوص به خود دارد و جسم سعادت و شقاوتی مخصوص به ٠خود انسان یک نوع سعادت و شقاوت دارد حیوان یک نوع دیگر این دو مقدمه که معلوم شد .

باید گفت انسان مادی که در شهوات فرو رفته و از آداب انسانیت و اخلاق الهی بهره نبرده چون مادیگری را سعادت پنداشته به سعادت روح توجهی ندارد به دریای حرص می افتد و تنها همّش جمع مال می شود و فراهم کردن اولاد و پیدا کردن جاه و بدست آوردن قدرت . اگر چه انسان مادی بیچاره قصد اصل و ابتدایی خو را این قرار داده و در واقع به تصور خویش خواهان لذت کامل است ، ولی

متأسفانه چون به مقصودش می رسد خود را سیراب ندیده لذت خالص نمی بیند .

چگونه لـذت کامـل ببینـد بـا این که هر یک از رویـدادهای مادی با هزاران درد و مصـیبت همراه است هنگامی که به آرزوی خود نرسیده ، جز حسرت بهره ای نـدارد و زمـانی که رسـید غیر آنچه طالب بوده درک می کنـد آری او دل را به ذکر الهی مطمئن نکرد این است حالش در مقابل بدست آمده این نظر غلط انسان مادی در درک مستقل خودش .

اما انسان را قرآن موجود مرکب دانسـته و او را ترکیب از روح جاویـدان و بـدن متحول می داند بنابراین آنچه را که مربوط به سعـادت روح است ، چون دانش و امثال آن از سـعادت های انسانی می دانـد همین طور مطالبی که سـعادت جسم و روح را با هم متضـمّن می باشد مانند نعمت مال و اولاد در صورتی که از ذکر الهی باز ندارد آنها را هم از سعادت های آدمی محسوب می دارد و باز قرآن قسـمت هایی را که در ناحیه جسم از ناملایمات بوده ولی در ناحیه روح از سعادت است مانند کشته شدن در راه خدا و انفاق اضافه مال ، آنها را نیز از سعادت های انسانی می داند این مربوط به بحث قرآن از سعادت بشر است .

امـا قسـمت هـایی که از شـقاوت و عـذاب های انسانی تشـخیص داده موضوعاتی است که اگر چه از نظر جسم سـعادت اسـت لیکن از نظر روح شـقاوت خالص است و هیچگونه سـعادتی راه همراه نـدارد مانند لذائذی که فقط جنبه دنیایی داشـته موجب فراموشی ذکر خداست آن را متاع قلیل و زودگذر دنیا دانسته و عذاب می داند .

و دیگر چیزهایی است که شـقاوت جسـمی و روحی را با همه در بر دارد آنها را نیز قرآن عذاب شمرده است ، بنابراین کسانی که اعمال آنان مطابق با روش قرآن از نظر هـدایت نیست در روز قیامت عکس العمل اعمال دنیای آنان عـذاب اخروی است و آنان که مطابق با هدایت است عکس العمل اعمال آنان جزای نیکوی

ص:۲۶۳

اخروی است که یک شمه از مرحله به مزد رساندن اشخاص مؤمن عفو است .

عفو یعنی پوشش و بخشش ، آیات بسیاری در قرآن مجید دلالت می کند بر اینکه قرب به حق و منزلت نزد خدا و متنعم شدن به نعمت های او متوقف بر مغفرت قبلی است و لازم است قبلاً پلیدی شرک و گناهان با توبه و امثال آن زدوده شده باشد تا انسان مؤمن وارد روز قیامت گردد و بتواند عفو حق را شامل حال خود کند .

خلاصه آن که عفو و مغفرت از قبیل برطرف نمودن مانع و از بین بردن منافی مضاد است ، و خداوند ایمان و خانه آخرت را حیات و اثار ایمان و افعال اهل آخرت را نور شمرده است .

بنابراین مغفرت برطرف نمودن مرگ و تاریکی است و این مغفرت که از بین برنده مرگ و تاریکی است ناچار به وسیله حیات و نوری است که حیات آن از ایمان و نور آن عبارت از رحمت الهی است .

بنابراین باید گفت کافر نه دارای حیات است نه دارای نور اما مؤمن دارای حیات است و دارای نور این است که در مقابل خداوند بزرگ انسان باید خود را ایمن از عذاب نداند و در مقابل عفو و رحمتش خو را ناامید نپندارد .

علم – عمل – ایمان

فرزندم برای هر چیز نشانه ایست که گواه آن باشد و به وسیله آن شناخته گردد دین را سه علامت است :

علم ، ایمان ، عمل کردن به مقتضای علم و لازمه ایمان .

نبی اسلام فرمود : خداوند به من وحی کرد کسی که هر راهی از راه های دانش را طی کند مسیر بهشت بر او آسان می شود و نیز فرمود : دانشمند و دانش آموز در اجر شریکند برای عالم دو اجر است و برای دانش آموز یک اجز و خیری بهتر از علم

نیست .

از امام هفتم علیه السلام سؤال شد : آیا برای مردم رواست آنچه را نمی دانند و نیاز به آن دارند نپرسند ؟

فرمود : ابداً روا نیست .

از امام صادق علیه السلام روایت شده : هر که دانش آموزد و بکار بندد و آن را برای خدا یاد دهد در ملکوت آسمان ها بزرگش خوانند و گویند برای خدا یاد گرفت و برای خدا عمل کرد و برای خدا تعلیم داد .

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : ایمان حقیقتی عریان است لباس او تقوی ، زینت او حیاء و میوه او علم است .

و باز فرمود : مرگ قبیله ای آسانتر است از مردن یک دانشمند .

دانشمند امین خدا روی زمین است و به ابراهیم وحی شد : من عالمم و هر دانشمندی را دوست دارم .

خداوند در قرآن می فرماید : نیکو و خبیث ، کور و بینا ، ظلمت و نور ، سایه و حرارت ، حیات و مرگ ، یکی نیست در تفسیر این آیه گفته شده رجوع تمام این مثالها به علم است ، در قرآن مجید ابتدا ایمان سپس علم را ذکر می کند ،و ایمان و علم جایی نفع دار که عمل در او باشد ، پس دیندار واقعی کسی است که دارای ایمان و علم و عمل باشد ایمان برای آن که مصرف علم را تعیین کند و گرنه علم بدون ایمان چراغ بدون سوخت است ، و جز تاریکی نتیجه نمی دهد .

علم از نظر اسلام دارای رتبه ای است که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را برای هر مسلمانی جزء برنامه واجب زندگی او شمرده است .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : بدانید که کمال دیانت طلب علم و عمل به آن است طلب علم از طلب مال بر شما واجب تر است ، زیرا دارایی قسمت تضمین شده است که عادلی میان شما قسمت بندی کرده است و محققاً به شما پرداخت خواهد

شد ، ولی علم نزد اهلش سپرده است شما دستور دارید آن را از اهلش بخواهید .

امام صادق علیه السلام فرمود : دوست دارم تازیانه بسر یارانم بزنند تا دین را بفهمند و احکامش را یاد بگیرند یعنی آنان را مجبور کنند تا بفهمند .

اسلام برای معلم و علم ارزشی بس عظیم قائل است ابو عبد الرحمن سلمی در مدینه معلّم قرآن بود به یکی از کودکان امام سوم علیه السلام سوره حمد را تعلیم کرد طفل چون آن سوره را برای پدر خواند ، حضرت در مقابل این عمل جوایزی مرحمت فرمود که سه رقم بود :

۱ – دهان معلم را پر از زر کرد .

۲ – هزار دینار به او عنایت کرد .

۳ – هزار حلّه بافته شده یمن به او داد .

مردم مدینه بر این سه جایزه در مقابل تعلیم یک سوره ایراد کردند ، حضرت در مقابل سیل اعتراض مردم جوابی بدین مضمون بیان کردند این پیش کشی که من به او تقدیم کردم کجا و آنچه او به طفل من عنایت کرد کجا ؟ در این جواب آن همه جایزه را پیش کشی حساب کرد و نام عمل او را عطا فرمود و این نیست مگر از عظمت مقام علم .

امام هشتم علیه السلام فرمود : پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شد جمعی را دید گرد مردی نشسته اند ، فرمود : این کیست ؟

گفتند : علّامه است ، فرمود : یعنی چه ؟

گفتند : عامل است به انساب عرب و نبردهای آنان ، فرمود : علمی است که ندانستن آن زیانی ندارد و دانستنش سوری ندهد ، علم بر سه قسم است :

اول : آیه محکمه ، یعنی آنچه همیشه ثابت و پابرجا و جزء حقایق خلقت است .

دوم فریضه عادله .

سوم : روش زنده و برجا ، که به جز این سه مرحله بقیّهٔ دانستنی ها از برای

اشخاص فضل و برتری بر دیگران است .

شخصی از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید : اگر جنازه کسی روی زمین است باید تشیع و سپس به خاک سپرده شود و در همان حال مجلسی است که در آن تعلیم علم می شود اگر در آن مجلس وارد شویم بهره مند می شویم اما فرصتی نیست که از هر دو استفاده شود ، اگر در تشییع جنازه شرکت کنم از علم محرومم ، و اگر در مجلس علم از ثواب تشییع بی بهره ام ؟

فرمود : اگر کسانی هستند که آن مرده را دفن کنند در مجلس علم برو زیرا حضور در مجلس علم از شرکت کردن در هزار تشییع جنازه و از هزار عیادت بیمار و از هزار شب عبادت و هزار روز روزه و هزار درهم صدقه و هزار حج غیر واجب بهتر است ، اینجا کجا و حضور در مجلس علم . مگر نمی دانی که هب وسیله علم است خداوند اطاعت می شود و خیر دنیا و آخرت در پرتو علم و شر دنیا و آخرت محصول جهل است .

نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجد شد دو دسته تشکیل جلسه داده بودند ، که دسته ای مشغول به عبادت و دسته دیگر سرگرم یاد گرفتن و یاد دادن دانش هر دو را از نظر گذراند و از دیدن آنان اظهار خرسندی کرد و به کسانی که در حضورش بودند فرمود :

من برای دانا کردن بشر فرستاده شدم و به طرف آن دسته ای که مشغول تحصیل علم بودند روان شد و در میان آنان نشست .

عربی حضور امام حسین علیه السلام رسید ، عرض کرد : پسر پیغمبر ! دیه کامله ای را ضامن شدم و قدرت پرداخت آن را ندارم ، با خود گفتم باید از کریم ترین مردم سؤال کنم و کریم تر از اهلبیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کسی را گمان ندارم .

فرمود : من سه مسئله از تو می پرسم اگر یکی را جواب گفتی یک سوم مال را و اگر دو مسئله را دو سوم و اگر سه مسئله را همه مال را به تو عنایت می کنم ، عرض

کرد : مانند تویی که از اهل شرف و علمی از عربی بدوی سؤال کنی ؟

فرمود : از جدم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود در بخشش به روی مردم باید به اندازه معرفت گشاده داشت .

عرب عرض کرد : هر چه خواهی سؤال کن ، اگر دانم جواب گویم ، و گرنه از شما فرا خواهم گرفت .

حضرت فرمود : بهترین اعمال چیست ؟

گفت : ایمان به خدا .

فرمود : چه چیز مردم را از مهالك نجات می دهد؟

عرض کرد : اعتماد به خدا .

فرمود : زینت آدمی در چیست ؟

عرض کرد : علم توأم با حلم .

فرمود : اگر بدین شرف دست نیافت ؟

عرض کرد :مال با سخاوت .

فرمود : اگر این مرتبه را نداشت ؟

عرض کرد : فقر با صبر .

فرمود : اگر نداشت ؟

گفت : صاعقه ای از آسمان فرود آید و او را بسوزاند ، چون اهلیتی جز این ندارد .

حضرت خندید و کیسه ای که هزار درهم در آن بود به او عنایت کرد ، فرمود : این زر را به دیه بپرداز ، سپس انگشتری به او عطا فرمود که نگین آن دویست درهم ارزش داشت ، فرمود : این انگشتری را در نفقه خود خرج کن ، اعرابی گفت : خدا می داند نبوت را در چه خانه ای قرار دهد .

این مختصر از خصوصیات مرحله علم در اسلام بود ، این مطلب را نباید از نظر دور داشت که همواره علم در اسلام با معنای کلی آن یعنی هر عملی که نافع به حال

جامعه است مورد توجه است درباره نشانه دوم یعنی ایمان در قسمت تحت توحید شرح داده شد ، اما قسمت سوم عمل به علم و لازمه ایمان محتاج به توضیح نیست در پیرو این سه علامت لقمان بزرگوار مسائل سه گانه دیگری برای فرزند بیان کرده که شرح آن مسائل تقریباً در مباحث گذشته داده شد فقط اکتفاء به اصل مسئله می شود .

فرزندم ! ایمان دارای سه علامت است :

۱ – باور داشتن خدا .

۲ – قبول داشتن کتاب هایی که از طرف او نازل شده است .

۳ – باور داشتن انبیاء حق .

پایه های دین دارای سه علامت است :

۱ – شناختن خدا .

۲ – شناختن آنچه را خدا دوست دارد .

۳ – شناختن آنچه را خدا دشمن دارد .

عاملین بدین را سه علامت است :

۱ – نماز .

۲ – روزه .

۳ – زکوه .

شخص نادن را سه علامت است :

۱ – با آنکه بالاتر از اوست نزاع کند .

۲ – در آنچه نمی داند بحث نماید .

۳ – در تحصیل آنچه از دسترس او بیرون است رنج ببرد .

ص:۲۶۹

ظالم را سه نشانه است :

۱ – نسبت به خداوند به نافرمانی ستم کند .

۲ – نسبت به زیر دست ظلم روا دارد .

۳ – به ستمکار یاری کند .

منافق را سه علامت است :

زبانش با دلش و نیتش با عمل و برونش با درون مخالف باشد .

گنهکار دارای سه علامت است :

۱ – خیانت کند .

۲ – از دورغ نپرهیزد .

۳ – کردارش مخالف با گفتارش باشد .

حسود دارای سه علامت است :

۱ – در غیاب مردم بدگویی و عیب جویی نماید .

۲ – در حضورشان تملقّ گوید .

۳ – به کسی که مصیبت وارد شده شماتت کند .

ریاکاری دارای سه علامت است :

۱ – در خلوت کسالت ورزد .

۲ – در جمع خود را فعال نشان دهد .

۳ – در هر عمل به انتظار مدح و ثنای مردم باشد .

مسرف دارای سه علامت است :

۱ – چیزی که در خور او نیست بخرد .

۲ - جامه ای که در خور او نیست بپوشد .

۳ – طعامی که در خور او نیست بخرد .

تنبلی را سه علامت است :

۱ – آن قدر سهل انگاری کند تا فرصت از دست برود .

۲ – موقع را از دست بدهد تا کار تباه شود .

۳ – نسبت به خوبی ها بی تفاوت باشد .

خلاصه اینکه اگر کسی دارای امان به حق و فضایل انسانی باشد به صفات حسنه ای که لقمان اشاره فرموده آراسته ، و کسی که از لذت ایمان بی بهره باشد گرفتار صفات سوء است از این جهت باز به فرزندش نصیحت می کند که ای فرزند در دوران روز و شب ساعاتی را وقف کسب دانش کن ، زیرا هیچ ضرری از ترک علم گران تر نیست ، با دانشمندان معاشر باش ، و در گفتگوی با آنان شرط ادب به جای آور از لجاج بپرهیز که تو را از نور دانش خود بی بهره سازد و با مردم سرسخت و لجوج به بحث و مناظره مپیچ ، و با ستمکاران همدم مشو ، و با تبهکاران پیمان برادری مبند و با تهمت زنندگان معاشر مباش ، و چنانچه در جمع مال سعی داری در اندوختن دانش نیز بکوش .

فرزندم ! من بارها بارهای سنگین از سنگ و پولاد بر دوش کشیده ام اما برای گران تر از همسایه بد نیافته ام ، همۀ تلخی های زندگی را چشیده ام ، اما تلخ تر از فقر ندیدم ، اگر روزی گرفتار فقر شوی این راز را میان خود و خدا نگهدار و با خلق در میان مگذار ، زیرا اگر مردم از کار تو با خبر شوند تو را به دیدۀ خواری خواهند نگریست ، بهره ای را که خدا رای تو قرار داده بر آن خوشحال باش تا زندگی تو راحت باشد و هرگاه بخواهی حقیقت عزت به دست آری چشم طمع از مال مردم بپوش ، زیرا انبیاء و صدّیقین از همین راه به آن مقام نائل شدند .

با کسانی که سزاوار احسان باشند احسان کن ، و در این کار خدا را منظور بدار ، در بخشش شرط اعتدال به جای آور چنانچه بخل دست تو را از انفاق لازم نبندد

ص:۲۷۱

و تبذیر مال تو را به باد فنا ندهد .

فرزندم ، اگر دستت از مالی که با آن صله رحم بجا آوری و به یاران خود بخشش کنی تهی بود فکر کن که حسن خلق را از دست نـدهی ، زیرا هر که خود را به حسن خلق بیاراید خوبان او را دوست خواهند داشت و از اذیت او دوری خواهند جست ، و در نیکوکـاری خود به دیـدهٔ اعجـاب نظر مکن و از انجـام عمل صالـح فخر مفروش و مباهات مکن که خویش را به هلاکت افکنی مردم را ناسزا و دشنام مگوی که آنان را به ناسزا گفتن واداری و خود موجب هتک حرمت خویش و پدر و مادرت را فراهم آوری .فرزنـدم ! هر که خشنودی خدا را طلب کنـد بایـد نفس اماره را خشمگین دارد ، زیرا هر کس نفس را خشنود سازد خدا را نمی تواند خشنود کند ، و هر کس خشم خود را فرو بخورد فرصت شماتت بدست دشمن نخواهد داد .

ای فرزنـد ! از حسـد بپرهیز و از سوء خلق دوری کن ، زیرا زیـان او دو به خودت رسد و چون خود به زیـان خودت بکوشی دشمن را از کـار خویش فـارغ و در مبـارزه بـا خودت پیروز خواهی ساخت ، زیرا دشمنی خودت نسبت به خود از دشمنی دشمنانت برای تو زیان بارتر است .

فرزنـدم ! به مردم شماتت مکن که دشمنی تو را به دل خواهند گرفت و خود را در برابر آنان زبون نشان مده که در تحقیرت خواهند کوشید ، و نه چندان شیرین باش که تو را بخورند ، و نه چندان تلخ باش که تو را از نظر دور دارند .

فرزنـد ! هر که را از درون خود واعظی باشـد او را از جانب خداونـد حافظی هست ، و هر که داد خلق را از خویش دهـد خـدا بدین وسیله به عزتش بیفزاید خواری در راه اطاعت خدا از عزت به وسیله معصیت بهتر است .

فرزند ! هزار دوست به دست آر و بدان که هزار دوست کم است ، و یک دشمن میندوز که یک دشمن بسیار است .

ص:۲۷۲

فرزنـدم ! بـا مردم جز به روش خودشان دوستی مکن ، و بار توقع خود را گران تر از حـد طاقتشان مساز ، زیرا معاشـرینت از تو گریزان شونـد و تو در این میـان تنهـا بمانی ، نه دوستی داشـته باشـی که با تو همـدم شود و نه برادری و یاری که تو را کمک کند و چون تنها بمانی خوار و ذلیل گردی .

فرزند ! از کسـی که به علت سـخت گیری عذر تو را نپذیرد و برای تو حقی قائل نباشد عذر خواهی مکن ، در مشـکلات خود از کسـی یـاری طلب کن که از برآوردن حاجتت امیـد مزد داشـته باشـد ، زیرا چنین کسـی در انجام کار توماننـد کار خویش خواهد کوشـید تا چون کار تو به سامان رسد یا از مزد مادّی و نتیجه دنیوی کوشـش خود برخوردار شود و یا از حاصل معنوی و ثواب اخروی آن بهره گیرد .

حسن خلق

از تنگ حوصـلگی و کژ خلقی و بی صبری بپرهیز ، زیرا هیچ دوستی در مقابل این صـفات نخواهد ماند در کارها خویشـتن را به بردبـاری وادار ، و در برابر زحمـات یـاران شـکیبایی بیـاموز ، و خوی خویشـتن را با همگی خَلق خوش و سازگار ساز و هر زمان خواهی کسـی را به رفاقت انتخاب کنی ابتـدا از سـر آزمایش او را از دست خود خشـمگین ساز و بنگر در حال خشم آیا شرط انصاف را با تو به جای می آورد ، او را بگزین و گرنه از او برحذر باش ، و از دوستی و معاشرت او پرهیز کن .

برقراری دوسـتی نتیجه حسن خلق و تفرقه بین مردم نتیجه سوء خلق است ، اخلاـق پسـندیده است که موجب دوستی و الفت و توافق است و دشـمنی و حسـد و روگردای نتیجه بـدخلقی است ، حسن خلق است که مردم را به طرف انسان جلب می کنـد و راه دوستی را آسان می نماید و در معاشرت را به روی انسان باز می کند .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : بیشتر چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است ، فرمود : من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق شما را به اعلی درجه

برسانم .

از نبی اسلام سؤال شد : حسن خلق چیست ؟

فرمود : صله رحم با کسی که با تو قطع رحم کرده ، و عفو از کسی که تو را آزار کرده و عطا به کسی که تو را منع کرده است .

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : برای طایفه ای در روز قیامت کرسی هایی در اطراف عرش الهی برقرار می کنند صورت آنان مانند ماه شب چهارده می درخشد تمام مردم در ناله و حسرتند مگر آنان ، و همه در وحشتند به جز آنان ، این افراد دوستان خدایند ، ترس و وحشت ندارند ، پرسیدند : کیستند این اشخاص ؟ فرمود : کسانی که برای خدا دوستی و معاشرت می کنند .

در خبر دیگر آمده است که فرمود : در اطراف عرش جایگاه های بلندی از نور قرار دارد قومی بر آن می نشینند که لباس آنها و صورتشان از نور است آنان رتبه پیغمبری و شهادت ندارند اما همه بر آنها غبطه می خورند ، گفتند : کیستند ؟

فرمود : کسانی که برای خدا دوستی کردند و برای خدا نشستند و برای خدا به دیدن یکدیگر رفتند .

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : دوستی نمی کنند دو نفر برای خدا مگر این که نزد خدا آن کسی که در دوستی شدیدتر است محبوب تر است .

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : خداوند می فرماید :

سزاوار است محبّت من برای کسانی که یکدیگر را به خاطر من زیارت می کنند و یکدیگر را یاری می نمایند و برای من دوستی می کنند و رای من به یکدیگر می بخشند .

از امام چهارم علیه السلام روایت شده : زمانی که خلق اوّلین و آخرین در قیامت جمع شدند ، ندا کننده ای برمی خیزد و ندا می کند آن چنان که تمام مردم بشنوند کجایند کسانی که برای خدا دوستی کردند ؟

پس طایفه ای از مردم برمی خیزند ، به آنان گفته می شود : به سوی بهشت حرکت کنند بدون حساب ، ملائکه آنان را ملاقات می کنند ، و سؤال می کنند از چه دسته ای هستید ؟

می گویند : از کسانی که دوستی کردیم برای خدا .

می گویند : اعمال شما چیست ؟

جواب می دهند : دوستی برای خدا ، و دشمنی برای خدا ، ملائکه می گویند همین است اجر عمل کنندگان .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : برای مسلمان سزاوار نیست با سه طایفه دوستی کند :

۱ - طائفه ماجن .

۲ - طائفه احمق .

۳ - طائفه دورغ گو .

ماجن کسی است که عمل خود را نزد تو نیک جلوه دهد و دوست دارد تو هم مثل او شوی ، تو را در امر دین و معاد کمک نمی کند ، دوستی او جفا و تاریکی است ، آمد و رفتش با تو ننگ است .

احمق کسی است که تو را راهنمایی به خیر نمی کند و امید برگشت بدی ها را از تو ندارد ، چه بسا اراده می کند به تو نفع رساند ضرر می رساند پس مرگ او برای تو بهتر است از حیاتش و سکوت او بهتر است از گفتگویش ، او دوری او سزاوارتر است از نزدیکیش .

دروغگو در دوستی او خیری نیست سخن تو را به دیگران و از دیگران به تو بازگو می کند ، زمانی که مطلبی پایان یافت مطلب دیگر انشاء می کند چنانچه برای تو دارد راست می گوید اما دروغ است ، در میان مردم ایجاد دشمنی می کند و کینه در دلها می افکند ، از خدا بترسید و برنامه خود را بازدید کنید .لقمان حکیم فرمود :فرزندم ! آن قدر به مردم نزدیک مشو که عاقبت از آنان دور

شوی و آن قـدر دور مشو که سـبک گردی ، هر جنبنـده ای مثـل خودش را دوست دارد ، فرزنـدان آدم امثال خود را دوسـت دارنـد متاع خود را باز مکن مگر نزد کسـی که طالب اوست ، زیرا بین گرگ و گوسـپنددوستی نخواهد شد ، همچنان که بین خوب و بـد دوستی نمی شود کسـی که نزدیکی کنـد بـا افراد رنـج دهنـده خوی آنان را می گیرد و کسـی که دوستی کنـد با بـدکار روش او را عادت می کند و کسـی که جدال را دوست داشـته باشد مورد ملامت می شود و کسـی که در بدکاری قدم بگـذارد مورد تهمت قرار می گیرد ، و کسـی که با بـدخلق آمیزش کند از سـلامتی محروم می شود ، و کسـی که مالک زبان خود نبوده باشد پشیمان می شود .

اندرزها

پسـرم ! از روزی کـه به دنیـا آمـده ای پشت به دنیـا کرده ، و روی به آخرت آورده ای ، بنـابراین در مقـام طی مراحـل دنیـای دیگری ، و بی تردید جایی که به سوی آن می روی به تو نزدیک تر است از جایی که از آن دور می گردی .

فرزندم ! اگر در خردسالی آراسته به ادب شوی ، در بزرگی از آن بهره مند گردی ، آن کس که ارزش آداب حسنه را بداند ، در تحصیل آن بکوشد ، و کوشای در تحصیل آن تحمل رنج کند ، و آن کس که با رنج و زحمت این متاع گران را به دست آورد ، سعی می کند خود را به آن بیاراید ، و چون آراسته شد سود دنیا و آخرت نصیبش گردد .

بنـابراین به آداب پسـندیده عـادت کن ، تا یادگار مردمان نیک گذشـته باشـی ، و آینـدگان را نیز نفع برسـد ، در این صورت دوستانت به تو امیدوار ، و دشمنانت از تو بیمناک خواهند بود .

زنهـار که در جسـتجوی آداب حسـنه سـستی مکن ، و از توجه به غیر آن روی گردان ، از دست رفتن دنیـا چیزی نیست ، ولی باختن آخرت سخت است ، و آن

کس که دانش را از غیر موضعش بگیرد آخرت را از دست خواهد داد .

ساعاتی از روز و شبت را برای تحصیل دانش قرار بده ، زیرا هیچ چیز مانند ترک علم آدمی را ضایع نمی کند ، زیرا در ترک دانش ترس از دست رفتن آن مقدار از علم تحصیل شده هم هست ، علم را برای مجادله و غلبه بر افراد مخواه ، با دانا ستیزه مکن ، با صاحب قدرت آن طور نباش که راه تسلط بر تو پیدا کند ، با ستمکار دوستی و همراهی منما ، با فاسق برادر مباش ،با متهم رفت و آمد مکن ، آنچه را می دانی مانند طلایی که پنهان می داری از دسترس نااهل پنهان بدار .

پسرم ! تمام همت خود را متوجه دنیا مکن ، که مخلوقی نزد حق تعالی بی اعتبارتر از دنیا نیست ، مگر نمی بینی خداوند نعمت دنیا را اجر نیکان نکرده ، و بلای دنیا را عذاب بدان .

فرزند ! تیغی تیزتر از تیغ حلم نیست ، چه بسیار دشمنانی که داری بتوانی آنان را با اخلاق حسنه مغلوب خود گردانی .

پسرم ! آن کس که باورش نسبت به روزی دادن حق ضعیف است باید چنئد مرحله را برای قوت دادن به ایمانش به یاد آورد :

آن گاه که نبود به او لباس هستی پوشاندند ، سپس در رحم قرارش دادند به طوری که از آفات مصون باشد و او را روزی دادند ، و آن گاه که متولد شد نیز به نحو کامل از روزی برخوردار بود تا رشد و تکامل یافت ، و نیز پس از بریدن از شیر به وسیله کسب پدر و زحمت مادر روزی خورد ،این چنین آدم که در آن سه مرحله بدون اینکه دارای تدبیر باشد روزی کامل گرفت ، چرا در مرحله آخر نباید به رزّاقیت حق ایمان داشته باشد ؟

فرزندم ! برای پیروزی بر دشمن او تقوا و کسب فضیلت و جوان مردی ، و کرامت نفس ، و اخلاق نیکو ، و پنهان داشتن راز ، و تصفیه باطن ، یاری جوی ، در چنین حال در سایه عنایت و پوشش حق خواهی بود ، و از شر دشمن در امان ، بیدار باش

ص:۲۷۷

که دشـمن بر عیب آگـاه نشود ، یـا لغزشت را نیابـد ، زیرا اگر غافل بمانی دشـمن بر تو چیره گردد ، آن گاه عـذرت پـذیرفته نشود .

در راه جستن نفع مشقت بسیار را اندک شمار ، و اندک رنج را در طی و پیمودن راه ضرر بسیار دان .

پسـرم ! بهترین برنـامه حکمت است و به دست آوردنش از هر چیز لازم تر و آن حکمت عبارت از دین خـداست ، و مَثلِ دین هماننـد یـک درخت است آب آن ایمـان ، ریشه اش نمـاز ، سـاقه اش زکات ، شاخه هایش برادری با مؤمنان ، برگش اخلاق پسندیده ، و میوه اش ترک معصیت و درختی کامل نیست مگر به میوه اش پس کمال انسان به ترک گناه است .

بـدترین پریشـانی هـا پریشـانی عقـل ، بزرگـترین مصـیبت هـا مصـیبت دین و هولنـاکترین آفت هـا آفت ایمـان ، و پرسودترین توانگریهـا توانگری دل بنـابراین دل را به دانش و یقین و اخلاق حمیـده توانگر گردان و به آنچه از روزی به تو می رسـد قانع باش ، و به قسمت حق راضی .

آن کس که خیانت به مال می کنـد ، و از راه دزدی طلب روزی خداونـد به همان انـدازه از حلال محرومش می کند ، در این بین جز گنـاه ، و بـار حق النـاس برایش نمی مانـد ،در حـالی که اگر به راه راست می رفت به همان انـدازه که از حرام بدسـت آورده بدست می آورد و از عقوبت دنیا و آخرت نیز در امان می ماند .

عمـل را خـالص کن ، طـاعتت را به پیروی از اهـل حق زینت ده و دانش را به بردبـاری بیارای و آن را از حماقت و بی خردی دور دار ، علم را به دوراندیشـی محکم کن ، و جاهل را به رسالت به جایی مفرست ، اگر عاقل نیابی خود به بردن پیغام اقـدام کن ، از بدی دوری کن تا بدی هم از تو دور بماند .

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود از لقمان پرسیدند : برترین مردم کیست ؟

گفت : مؤمن غنی ، گفتند : غنی از مال ؟ گفت : نه ، از علم که اگر مردم به او

نیازمند شوند بهره برند و اگر به او رجوع نکنند خود از خود نفع گیرد .

گفتند : بدترین مردم کیست ؟

فرمود : کسی که پروا نداشته باشد او را گناهکار و بدکردار ببینند .

فرزندم ! هر گاه با دوستانت به سفر رفتی در برنامه خود و آنان از مشورت با ایشان روی مگردان ، تبسم داشته باش و در خرج کردن کریم باش ، در سه برنامه بر آنان پیشی گیر :

خاموشی بسیار ، نماز ، سخاوت و جوانمردی .

چون بر مسئله حقی تو را گواه گیرند گواه باش ، و در هنگامی که از تو مشورت کردند سعی کن نظر و رأیت ب هخیر آنان باشد ، قبل از تأمل در رأی و فکر بسیار اظهار حکم مکن ، زیرا خداوند رأی و عقل کسی که در رأی خالص و دقیق نباشد سلب می کند .

در پیاده روی با دوستان همراهی کن ، در کار با آنان شریک شو چون انفاق کنند و قرض دهند تو نیز آن کادر را انجام ده ، سخن بزرگتر را بشنو ، در خواسته های درستشان نه مگو ، زیرا نه ،گفتن از عجز و زبونی است ، چون راه را گم کنید و به شک افتید پیاده شوید و با یکدیگر مشورت کنید ، در بیابان از شخص غریب احوال راه مپرسید و بر گفته اش اعتماد نکنید ، زیرا ممکن است جاسوس دزدان باشد .

نماز را به خاطر کار تأخیر میناداز ، از نماز اطمینان و امنیت طلب که نماز اصل دین است ، نماز را با جماعت به جای آر اگر چه بر سر نیزه باشی چون نزدیک منزل رسی از چهارپا فرود آی و پیاده حرکت کن ، چون به منزل رسی قبل از رسیدگی به طعام خود چهارپا را متوجه شو ، از برای فرود آمدن زمینی که از نظر خاک و گیاه بهتر است انتخاب کن ، و پس از پیاده شدن دو رکعت نماز بگذار ، برای قضای حاجت از چشم بیننده دور شو ، و به هنگام عزیمت باز دو رکعت نامز بگذار ، و بر آن زمین و اهلش درود فرست که در هر بقعه ای جمعی از ملائکه هستند .

ص:۲۷۹

اگر بتوانی از طعام خوردن خود تصدّق ده ، در هنگام فراغت دعا کن اول شب راه مرو ، ولی از نصف شب تا آخر را برای راه رفتن اختیار کن ، در راه صدایت را بلند مکن .

با صد کس همنشین باش و با یک نفر دشمنی مکن ، آنکه بکار تو آید اخلاق توست ، پس اخلاق تو در حقیقت دین توست ، در رد امانت بکوش تا دنیا و آخرتت سالم بماند ، امین باش تا توانگر و بی نیاز گردی .

فرزندم ! چرا مردم از عقوبت های اعمال بدشان که به آنان وعده داده اند نمی ترسند در حالی که روز بروز به پستی می گرایند ؟

و چرا خود را برای رسیدن به وعده های خدا آماده نمی کنند ، در حالی که عمر آنان به زودی تمام می شود ؟

در مجالس دقت کن ، اگر جمعی در آن به یاد حق گرد آمده اند به ایشان بپیوند ، زیرا اگر دانایی به علمت افزوده گردد ، و نیز از دانشت بهره مند شوی ، و اگر نادای از ایشان کسب دانایی کنی ، آن وقت است که به هنگام نزول رحمت بر ایشان تو نیز سود وافر بری .

پسرم ! اگر در مرگ شک داری خواب از خود برطرف کن ، درحالی که نتوانی ، و اگر در زنده شدن پس از مرگ تردید داری ، بیداری بعد از خواب را از خود دور کن ، در حالی که ممکن نیست ، چون در این دو حالت فکر کنی به این نتیجه می رسی که جان در اختیار تو نیست ، چنانچه اصل خواب و بیداری در اراده تو نمی باشد ، پس مرگ و زنده شدن همانند خواب و بیدار شدن است .

چنانچه میان گرگ و گوسپند دوستی نیست ، میان نیکوکار و بدکار هم پیوند نیست ، همنشینی با فاجر انسان را به بد آموزی عادت می دهد مجادله با خلق سبب دشنام خوردن می گردد ، و شکرت در مجالس خلاف باعث اتهام به انسان است ، همنشینی با بدان به انسان ضرر می رساند ، و آن کس که زبانش رها باشد به پشیمانی می رسد .

امین باش که خدا خائن را دشمن دارد ، ظاهری نیک و باطنی بد نداشته باش ، دنیای خود را به آخرت بفروش که خیر دنیا و آخرت یابی ، و آخرت به دنیا مفروش که زیان این دنیا و آن دنیا بری .

پسرم ! دروغ می گوید آن کس که عقیده دارد بدی را به بدی می توان دفع کرد ، به او باید گفت : دو جا آتش افروزد ، ببیند می توان آتش را به آتش خاموش کرد ؟ آنچه شر را دفع می کند نیکی است ، چنانه آب آتش را خاموش می کند .

در دنیا چون گوسپند افتاده در علفزار مباش که می خورد تا چاق شود برای قربانی شدن ، بلکه دنیا را همانند پلی برای عبور به آخرت قرار ده .

از چهار چیز در دادگاه قیامت سؤال شوی :

از جوانی که آن را چگونه گذراندی ؟

از عمر که در چه مصرف کردی ؟

از مال که کجا آوردی و در کدام راه خرج کردی ؟

خود را برای جواب مهیا کن ، اگر حکیم و دانا تو را آزار برساند بهتر است که نادان بر بدنت روغن خوشبو بمالد . توبه را تأخیر مینداز که مرگ ناگهان میرسد ، شماتت بر مرگ مکن که برای تو هم هست ، مردم را از احسان خود محروم مکن ، مبتلای به بلا را مسخره منما ، پرهیزکاری تجارتی است بی سرمایه که سودش عاید توست ، با تصدّق آتش گناه را خاموش کن ، آنچه را نمی دانی یاد گیر ، و هر چه را می دانی یاد ده ، سخن کم گوی ، و همه جا خدا را به یاد داشته باش ، زیرا خداوند تو را از عذاب ترسانده ، و به تو بینایی داده است ، از مردم پندگیر پیش از آنکه از تو پند گیرند ، از بلای کوچک عبرت گیر ، قبل از اینکه بلای بزرگ بر تو نازل شود ، به هنگام خشم خویشتن دار باش ، تا هیزم جهنم نگردی ، فقر بهتر از اینکه مال دار شوی و یاغی گردی ، مردم در گرو کرده های خویشند ، پس وای بر آنان از دست و دلشان ، تا شیطان زنده است از گناه ایمن مباش ، دنیا را برای خود زندان گردان ، تا آخرت بهشت تو باشد .

از معاشـرت با شاهان بپرهیز که تو را می کشـند و فرمان اینان مبر ، که کافر به حق گردی ، برای یتیمان پدری مهربان باش ، و برای بیوه زنان شوهری مشـفق۷ به اینکه کسـی بگویـد مرا بیـامرز مورد عفو نمی شود ، آمرزش گناهکـار در سایه پیروی او از حق است .

پسـرم ! ابتـدا رعیت همسایه کن ، آن گاه به خود برس ، اول رفیق پیدا کن سـپس به سـفر اقدام نما ، نیکی را به نیکی مکافات کن ، و بدکار را واگذار که بدتر از آنچه او در حق خود کرده تو نمی توانی بر او روا داری .

چه کس خـدا را بنـدگی کرد که او را یـاری نـداد ،و چه کس خداونـد را طلبیـد و او را نیـافت ،کـدام انسـان یاد خـدا کرد و خـدایش یاد نکرد ،کـدام انسان برحق تکیه کرد خدا او رابه دیگری واگذاشت ، و کدام بنده به درگاهش زاری برد و او رحم نکرد ؟

در برخورد ابتـدا سـلام کن ، آن گاه به گفتگو برخیز ، بسـیار شـیرین مباش که خورده شوی ، و زیاد تلـخ مباش که تو را دور افکنند .

فرزنـد ! هفت هزار کلمه حکمت آموختم تو از آن چهار نامه حفظ کن کشتی خود محکم بساز که دریا بسـیار عمیق است ، و بارت سبک کن که گردن گاهی سخت در پیش است ، توشه بسیار بردار که راه دور است ، عمل خالص گردان که نقّاد عمل بسیار بینا و دانا است . (۱)

۱- ۱) - بحار جدید : ج ۱۳ ، ص ۴۰۸ - ۴۳۴ .

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹